

عنصر خورید

در قرآن و روایات





علم، عطاء، اصفهان



غصه نخوريد

علی عطایی اصفهانی



پدیدآورنده
عنوان
تکرار نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی
موضوع
موضوع
رده‌بندی‌کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره مدرک

نام کتاب غصه نخورید
مؤلف علی عطایی
ناشر انتشارات آئین دانش
شمارگان ۳۰۰۰
نوبت چاپ اول / ۱۳۹۲
چاپ آئین دانش
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۸۴-۲۴-۵
قیمت ۱۲۰۰۰ تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعای همیشگی پیامبر اکرم ﷺ

خدایا! از بیم و هراس از خود، به اندازه‌ای که میان من و نافرمانی تو حایل گردد و از طاعتت به اندازه‌ای که مرا به خوشنودی‌ات برساند و از یقین، آن اندازه که با وجود آن گرفتاری‌های دنیا بر من آسان گردد، بهره‌مند ساز.

خدایا! تا زمانی که ما را زنده نگاه داشته‌ای، از گوش، چشم و نیرویمان برخوردار و بهره‌مند گردان و آن‌ها را وارث ما قرار ده و انتقام ما را از کسانی که به ما ستم نمودند بگیر، و ما را بر غلبه بر دشمنانمان یاری ده، و مصیبت ما را در دین ما قرار مده و دنیا را بزرگترین فکر و نهایت رسایی دانش ما قرار مده و کسانی را که بر ما رحم نمی‌کنند بر ما مسلط مگردان، به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان.

«اقبال الاعمال، اعمال نیمه شعبان»

تقدیر و تشکر

لازم دانستم از فرزند عزیز و محترم جناب آقای مهندس جواد عطایی دام عزه، که در تنظیم و تصحیح این کتاب و کتاب «چهارده معصوم علیهم السلام» و کتاب «روزهای مدینه» زحمت بسیار و خالصانه تقبل نمودند، تقدیر و تشکر نمایم.

همچنین: از جناب مستطاب آقای حسینی فرد زید عزه، مسئول حروف چینی سجاد، و جناب مستطاب حاج آقای شریفی دام توفیقه - مدیر و صاحب چاپخانه و انتشارات آیین دانش - که در چاپ و نشر این کتابها مساعی جمیله به کار بردند، تشکر نموده، از خداوند سبحان توفیقات روزافزون برایشان مسألت نمایم.

نیز از تذکر و پیشنهاد خوانندگان بزرگوار، استقبال و قدردان خواهم بود، إن شاء الله تعالی.

و ما توفیقی الا من الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين .

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. ﴿ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ
الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾^۱

و سستی نکنید و [از حوادث و مشکلات که رخ می دهد] غصه
دار مشوید که شما اگر با ایمان باشید برترید.
خداوند متعال در آیات بسیاری از غصه خوردن نهی فرموده
ماست.^۲ و متأسفانه دیده شده و می شود که برخی افراد با اندک

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲. مثل این آیات: ﴿ وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ﴾ (سوره آل عمران /
۱۷۶) و ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ ﴾ (سوره مائده /
۴۱) و ﴿ وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً ﴾ (سوره یونس / ۶۵) و ﴿ فَلَا
يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴾ (سوره یس / ۷۶) و ﴿ وَلَا تَحْزَنُ
←

حادثه‌ای غرق در غصه و اندوه می‌شوند و نه تنها خود را اذیت و آزار می‌دهند - و چه بسا بیمار می‌شوند - اطرافیان خود را نیز ناراحت کرده مضطرب می‌سازند، در صورتی که اگر مختصری فکر کنند و به آیات شریفه قرآن توجه نمایند و پای‌بندی خود را به اعتقادات مذهبی محکم کنند، لا اقل آرامش ظاهری خویش را حفظ می‌کنند.

البته در برخی مصائب دل می‌سوزد و بی‌اختیار اشک جاری می‌شود، ولی این امر نباید سر از بی‌تابی و اضطراب و شیون و فریاد درآورد.

اینجانب ملاحظه کردم در چند پیش‌آمد ناگوار، برخی صاحبان مصیبت و عزا، خصوصاً بانوان، بیش از حد اظهار جزع و بی‌تابی می‌کنند و گویا «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را نشنیده یا به آن اعتقاد ندارند، لذا درصدد برآمدن برخی آیات قرآن و روایات را که از

→ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿ (سوره نحل / ۱۲۷) و ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره بقره / ۳۸) و ﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره بقره / ۶۲) و ﴿وَيَسْتَنْبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره آل عمران / ۱۷۰) و ﴿فَمَنْ آتَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره اعراف / ۳۵) و ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَاؤُا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (سوره احقاف / ۱۲) و غیر اینها.

غصه و اندوه نهی فرموده است، به طور سربسته و تنها با ترجمه آنها جمع آوری و توزیع کنم، تا لا اقل وظیفه شرعی خود را انجام دهم و مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

غصه مذموم و غصه بجا و مطلوب

باید توجه داشت که غصه و حزن بر دو قسم است.^۱

۱. حُزْن: غم و غصه و اندوه.

هَمٌّ: غم و غصه و نگرانی و گرفتاری خاطر.

غم: حزن و اندوه و غصه و دل تنگی.

فرق «حُزْن» با «هَمٌّ».

حُزْن: تأسف و ناراحت شدن و رنجش خاطر است برای چیزی که فوت شده و از دست رفته است.

هَمٌّ: نگرانی و گرفتگی خاطر و غصه و دلتنگی است برای امری که هنوز واقع نشده ولی در معرض وقوع است.

غم: در هر دو مورد استعمال می شود. (قِيلَ لِلْحُزْنِ غَمٌّ لِأَنَّهُ يُعْطِي الشَّرَّ) به حزن، غم گفته شده، چون سرور و شادی را می پوشاند.

در دعا آمده است: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ»؛ پناه می برم به تو از هم و حزن و ناتوانی و سستی و تنبلی.

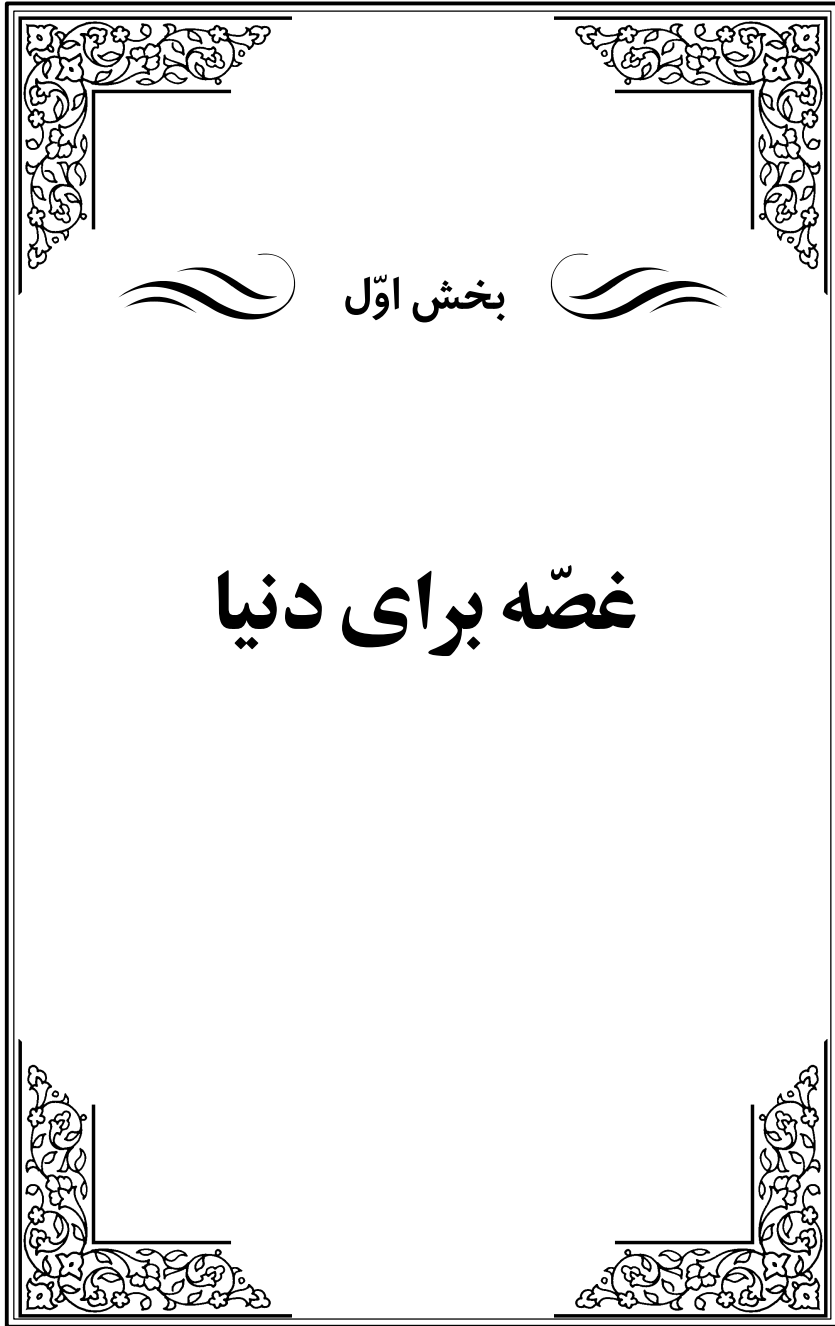
و در دعای دیگر است: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْغَمِّ وَالْحُزْنِ»؛ پناه می برم به تو از هم و غم و حزن. (مجمع البحرين، «حَزَنٌ» و «غَمَمٌ».

مؤلف: در اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۵۵۶، یک باب آمده است تحت عنوان: «الدعاء للكرب والهم والحزن والخوف».

قسمی از آن مدموم و مضرّ و نامعقول و بی‌فایده است. و آن غصه برای امور دنیا و زندگی روزمرّه و حوادث طبیعی و ناکامیها و سختیها و آسیب‌ها است.

و قسمی ممدوح و معقول و بجا است و آن مربوط به امور آخرت است، غصه و اندوه بر فوت عبادات، ارتکاب معاصی، از دست رفتن فرصتها، از دست رفتن چراغهای هدایت و سرمایه‌های دین و مذهب (که در حقیقت غصه برای امور آخرت و نوعی عبادت است).

بر این اساس: این کتاب در دو بخش تنظیم و ارائه می‌شود، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَالتَّوْفِيقُ مِنَ اللَّهِ.**



بخش اول

غصه برای دنیا

در ابتدا به یک نکته اساسی اشاره می‌کنم و آن اینکه :

زندگی انسان آمیخته با رنج و مشقت است

خداوند سبحان فرموده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۱؛
«مسلماً ما انسان را در رنج و مشقت آفریدیم».
یعنی طبیعت و مقتضای اولیه خلقت و آفرینش انسان بر اساس
رنج و زحمت و سختی قرار گرفته است.
انسان از آغاز زندگی، حتی از موقعی که در رحم مادر مستقر
می‌شود، مراحل زیادی از رنج و فشار را طی می‌کند.
بنابراین انتظار زندگی بی‌دردسر، زندگی بدون رنج و مشقت و
زندگی بدون غم و غصه، برخلاف اصل خلقت است. و همه باید

۱. سوره بلد (۹۰)، آیه ۴.

بدانیم رنج و مشقت و مشکلات، مستلزم حزن و اندوه و غصه است، البته حزن و غصه مراتبی دارد و نسبت به افراد متفاوت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

«دَارُ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ، وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ، لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا، وَلَا يَسْلَمُ نَزَالُهَا. أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ، وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ، الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ، وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ، وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ، تَرْمِيهِمْ بِسَهَامِهَا، وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا»^۱.

دنیا خانه‌ای است پوشیده از بلاها، به حيله و نیرنگ شناخته شده، نه حالات آن پایدار، و نه مردم آن از سلامت برخوردارند، دارای تحولات گوناگون، و دورانهای رنگارنگ، زندگی در آن نکوهیده و امنیت در آن نابود است، اهل دنیا همواره هدف تیرهای بلا هستند، که با تیرهایش آنها را می‌کوبد و با مرگ آنها را نابود می‌کند.

به همین لحاظ است که زندگی انبیاء و اولیاء و مردان و زنان برجسته و نمونه، سرتاسر آمیخته به رنج و مشقت و گرفتاری بوده است، ولی همه را تحمل کرده و لب به شکایت نگشودند، بلکه در برابر اذیت و آزارها به خدا پناه برده و دعا کردند و گفتند: «اللَّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ بار پروردگارا قوم مرا هدایت فرما،

۱. خطبه ۲۲۶ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص ۳۲۸. (ادامه این خطبه

ملاحظه شود.)

زیرا آنها نمی‌دانند.

بنابراین، با توجه به اینکه وضع خلقت انسان بر پایه رنج و گرفتاری و مصیبت بنا نهاده شده، و همه انسانها هدف تیرهای بلا و گرفتاری هستند، پس چرا مختصر آرامشی که پیش می‌آید، با غصه و ناراحتی آن را از بین ببریم، چرا مختصر شیرینی زندگی را، با غیظ و غضب و اندوه، تلخ و ناگوار کنیم.

توضیح بیشتر اینکه: رنج و مشقت از لوازم خلقت است، از هنگامی که انسان در رحم مادر قرار می‌گیرد رنج و مشقت شروع می‌شود، هنگام تولد مختصری زحمت و فشار بیشتر می‌شود، به طوری که گاهی منجر به مرگ مادر^۱، و یا خود کودک می‌شود.

-
- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱. پسر رو قدر مادر دان که دایم | کشید رنج پسر بیچاره مادر |
| برو بیش از پدر خواهش که خواهد | تورا بیش از پدر بیچاره مادر |
| نگهداری کند نه ماه و نه روز | تو را چون جان به بر بیچاره مادر |
| از این پهلوی به آن پهلوی نگرده | شب از بیم خطر بیچاره مادر |
| به وقت زادن تو مرگ خود را | ببیند در نظر بیچاره مادر |
| بشوید کهنه و آراید او را | چو کمتر کارگر بیچاره مادر |
| اگر یک سرفه بی جا نمایی | خورد خون جگر بیچاره مادر |
| برای این که شب راحت بخوابی | نخوابد تا سحر بیچاره مادر |
| به مکتب چون روی تا بازگردی | بود چشمش به در بیچاره مادر |
| نبیند هیچ کس زحمت به دنیا | ز مادر بیشتر بیچاره مادر |
| تمام حاصلش از عمر این است | که دارد یک پسر بیچاره مادر |

دوران کودکی، کم و بیش به خاطر عوارض و بیماری و سپس دوران جوانی و تحصیل و تشکیل زندگی و پس از آن فکر تأمین معاش و غصه فرزندان و در نهایت، دوران پیری که با ضعف و ناتوانی و انواع بیماری‌ها و آلام همراه است.

خداوند متعال فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً﴾^۱.

خدا است که شما را از ناتوانی آفرید، سپس بعد از ناتوانی، نیرومندی (جوانی) داد، آن گاه بعد از آن سستی و پیری قرار دارد. در دوران پیری، گاهی علاوه بر ضعف و ناتوانی، چه بسا زن، شوهر خود را از دست می‌دهد و یا مرد، همسر خود را از دست داده و تنها می‌شود که این هم گرفتاری مضاعف است.

گذشته از اینها، گاهی انسان مبتلا می‌شود به همسایه بد، همسر بد (مثل زن نوح و لوط و آسیه زن فرعون) یا فرزند بد (مثل پسر نوح) یا خویشاوندان بد (مثل ابولهب) یا قوم و مردم بد (مثل مردم مکه نسبت به پیامبر ﷺ) یا سلطان بد، (مثل حجاج و صدام)، یا بیماری سخت و طولانی (مثل حضرت ایوب) (سوره انبیاء / ۸۲ و سوره ص / ۴۱) و یا درگیر جنگ و جهاد، و یا امتحانات طاقت‌فرسا

(مثل امتحانات حضرت ابراهیم، و اذیت‌های وارده بر پیامبر ﷺ و سایر معصومین علیهم‌السلام و سایر اولیاء خداوند متعال) و در هر حال رگ رگ است این آب شیرین آب شور

در خلائق می‌رود تا نفع صور
بزرگوارانی که گل سرسبد مخلوقات بودند، با انواع رنج‌ها، سختی‌ها و مشکلات مواجه بوده و همه را تحمل کردند و سربلند به لقای حق پیوستند.

بر این اساس، ما نباید انتظار زندگی راحت و آسوده داشته باشیم. البته رنج و مشقت مراتبی دارد و هرکه به درگاه مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند، هر کسی را به تناسب مقام و موقعیت و ظرفیتش امتحان می‌کنند.

اکنون که چنین است، پس چرا با غصه بر امور دنیا، رنج و مشقت و غصه قهری و طبیعی خود را بیشتر کنیم؟ چرا بر آنچه مقتضای آفرینش است بیفزاییم.

خلاصه باید توجه داشته باشیم که حزن و غصه طبیعی همراه انسان است و دنیا بدون غصه مفهومی ندارد و این غصه و اندوه ادامه دارد تا انسان از سختی‌های قیامت بگذرد و داخل بهشت شود که در آنجا می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^۱؛ «[بهشتیان

۱. سوره فاطر، آیه ۳۴.

می‌گویند: [همه ستایشها ویژه خداست که اندوه را از ما برطرف کرد.]
 این آیه مبارکه (که قول بهشتیان را بازگو می‌کند) بیان‌گر این است که غصه و اندوه انسان تا هنگام دخول در بهشت ادامه دارد، و فقط در بهشت غصه وجود ندارد.
 در این عالم کسی بی غم نباشد اگر باشد بنی آدم نباشد خلاصه، وضع اولیه آفرینش انسان بر اساس رنج و زحمت و همراه با غصه و اندوه است، غصه و اندوه طبیعی و قهری. پس سعی کنیم بر آن نیفزاییم و خود و دیگران را بیش از آنچه غیر اختیاری است، غصه‌دار نکنیم.

برای امور دنیوی غصه نخورید

خداوند سبحان خطاب به مسلمانان فرموده است:
 ﴿فَأْتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ﴾^۱
 پس خداوند شما را به غصه‌ای روی غصه‌ای مجازات کرد تا بر آنچه [از پیروزی در جنگ و غنیمت] از دستتان رفته و به آنچه [از آسیب و مصیبت] به شما رسیده، غصه نخورید و اندوهگین نشوید.
 این آیه به مناسبت شکست مسلمانان در جنگ احد نازل شد و خطاب به مسلمانانی که به خاطر شکست در جنگ و به خاطر

۱. سوره آل عمران (۳)، ۱۵۳.

شهادت جمعی از سربازان و به خاطر از دست رفتن غنائم جنگی غصه دار شده، افسوس می خوردند، می فرماید: به خاطر این امور غصه نخورید.

این آیه به مسلمانان می گوید: به خاطر حوادث تلخ و ناگوار، به خاطر ناکامی در جنگ با دشمن، به خاطر از دست رفتن فواید دنیوی و به خاطر شادی دشمن غصه نخورید.^۱

۱. شأن نزول آیه مزبور:

این آیه مبارکه به مناسبت شکست مسلمانان در جنگ احد نازل شد. خداوند به مسلمانان می فرماید: یاد آورید آن وقتی را که از صحنه جنگ فرار کردید و ندای پیامبر ﷺ را پاسخ ندادید، و در این هنگام بود که گروهی از سربازان رشید و بزرگوار - مثل حضرت حمزه - شهید شدند و غصه و اندوه، یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد، ﴿فَأْتَابِكُمْ غَمًّا بَغَمٍّ﴾. غم و اندوه به خاطر شکست در برابر دشمن، به خاطر شهادت جمعی از سربازان از جان عزیزتر، به خاطر شایعه شهادت پیامبر ﷺ، به خاطر شادی دشمن و به خاطر سرپیچی از فرمان پیامبر ﷺ، و به خاطر از دست رفتن غنائم جنگی.

در هر حال، این آیه به مسلمانان می گوید: به خاطر حوادث تلخ - مانند حوادث جنگ احد، که بسیار دلخراش و کم نظیر بوده - غصه نخورید و اندوهگین نباشید. ﴿لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ﴾.

تذکر: داستان جنگ احد و علت شکست مسلمانان معروف و همه می دانیم، منتها باید به دیده عبرت و پند به آن نگاه و درس بگیریم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در آخرین ساعات عمر مبارکش، به دو فرزند بزرگوار خود فرمودند: «وَلَا تَأْسَفَا عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُمَا»^۱ بر آنچه از امور دنیوی از دست می‌دهید، متأسف نشوید و غصه نخورید.

به جای غصه، شکرگزار باشیم

مؤمن باید در هر حال شکرگزار نعمت‌های الهی باشد و هرگز از نبود، یا کمبود، غصه نخورد و اندوهگین نشود، باید متوجه باشد که نعمت‌های الهی شامل حال او شده و می‌شود، باید بداند که نعمت‌های خداوند قابل شمارش نیست: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۲؛ «و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید، هرگز نمی‌توانید آنها را به شماره آورید».

جا دارد به جای غصه و اندوه ملاحظه کند که دارای اعضاء و جوارح صحیح و مفید است، توان غذا خوردن و آب نوشیدن و لباس در بر کردن دارد، قدرت نفس کشیدن از هوای آزاد دارد و خود را کنار افرادی که چنین نیستند و از داشتن چنین نعمتهایی محرومند، بگذارد و خدا را شاکر و سپاسگزار باشد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

مسلمان باید تأمل کند و دریابد که نعمتهای ظاهری و باطنی خداوند سبحان او را فرا گرفته است. ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۱؛ و نعمتهای آشکار و نهانش را بر شما به طور فراوان و کامل ارزانی داشته است. نعمت دو چشم بینا، دو گوش شنوا، زبان و دو لب زیبا، دو دست و دو پای با ارزش مرحمت فرموده است. ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾^۲؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم، و یک زبان و دو لب؟»

نعمت عقل، فهم و دیگر قوای ظاهری و باطنی، که هر یک از اینها از دنیا و آنچه در دنیا است برتر و با ارزش تر است. ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾^۳؛ «پس [ای انس و جن] کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» آیا دو پا که با آنها راه می‌روی، نعمت کوچکی است، آیا دو دست که با آنها غذا می‌خوری و کار می‌کنی، نعمت کوچکی است؟ آیا معده‌ای که با آن غذا را هضم می‌کنی نعمت کوچکی است؟ آیا موهایی که بر سر و صورت و ابرو و پلک چشمانت روئیده کم نعمت است؟ ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

۱. سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۰.

۲. سوره بلد (۹۰)، آیه ۸.

۳. سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۱۳.

آیا اینکه شب به راحتی به خواب می‌روی و صبح بیدار می‌شوی، کم نعمت است؟ آیا خود را مقایسه نمی‌کنی با افرادی که فاقد برخی از این نعمتهایند؟ آیا ملاحظه نمی‌کنی که چه بسا جوانانی با ویلچر و عصا و عصاکش رفت و آمد می‌کنند؟ آیا نمی‌دانی که برخی افراد روی تخت بیمارستان به سر می‌برند؟ پس خدا را شاکر باش و به جای غصه و اندوه بگو: پروردگارا! «لا بشیءٍ مِنْ آلاءِکَ رَبِّ اُکْذِبُ»؛ «من هیچ یک از نعمت‌های تو را تکذیب نمی‌کنم و «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ».

آیا کسی حاضر است حتی یک نعمت از این نعمت‌ها را بدهد و در ازاء آن دنیا و هر چه در آن است بگیرد؟

آیا کسی حاضر است نعمت صحت، امنیت، و یا عزیزی از عزیزانش را با ثروت و ریاست و مادیات دنیا مبادله کند؟

نقل است که: روزی عمر بن خطاب به اوئیس قرنی گفت: کیست این خلافت را از من به یک قرص نان خریداری کند؟

۱. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

هر کس سوره الرحمن را بخواند و هنگامی که به آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّکُمْ تُکْذِبَانِ» برسد بگوید: «لا بشیءٍ مِنْ آلاءِکَ رَبِّ اُکْذِبُ»، اگر این تلاوت در شب باشد و بمیرد شهید خواهد بود، و اگر در روز باشد و در همان روز بمیرد نیز شهید خواهد بود. (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۰۶).

اویس گفت: آن کس را که عقل باشد به این معامله و خرید و فروش رضایت ندهد (شخص عاقل حاضر نمی‌شود ریاست و خلافت تو را حتی به ازای یک قرص نان هم بخرد) و اگر تو راست می‌گویی خلافت را رها کن و برو تا هر کس که خواست به عهده بگیرد. عمر گفت: مرا دعا کن، اویس گفت: من بعد از هر نماز مؤمنین و مؤمنات را دعا می‌کنم، اگر تو مؤمن باشی دعای من شامل حال تو نیز می‌شود، و الاً من دعای خود را ضایع نمی‌کنم.^۱

آری نعمتهای الهی شامل حالت شده و سزاوار است دیده بگشایی و آنچه در اندام و اعضایت وجود دارد ببینی و به جای غصه برای امور جزئی دنیا، شکرگزار باشی. ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفْلا تُبْصِرُونَ﴾^۲؛ «[نعمت‌ها و نشانه‌های خدا] در وجود شماست، آیا نمی‌بینید؟»

آیا انصاف است این همه نعمت ظاهری و باطنی و نعمت همسر و فرزند و نعمت دوست و آشنا را نادیده بگیریم یا انکار کنیم؟ ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾^۳؛ «آنان نعمت خدا را می‌شناسند، سپس [از روی جهل یا عناد] آن را انکار می‌کنند».

۱. منتهی الآمال، باب سوم، در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام).

۲. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۲۱.

۳. سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۳.

آیا نعمت اسلام، نعمت پیامبر ﷺ، نعمت ولایت و محبت اهل بیت ﷺ کم نعمتهایی هستند؟ آیا ثروت، پست و مقام را می توان با نعمت ولایت و دوستی اهل بیت ﷺ مقایسه کرد؟

مردی از شیعیان خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از فقر و تنگدستی خود گله کرد، حضرت فرمودند: «أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَ تَدْعِي الْفَقْرَ وَ شِيعَتُنَا كُلُّهُمْ أَغْنِيَاءُ»؛ تو از شیعیان و محبین ما هستی و اظهار فقر و تنگدستی می کنی و حال اینکه شیعیان ما غنی و بی نیازند. آنگاه فرمودند: تو سرمایه ای بسیار با ارزش و پرفایده داری که بی نیازت کرده است. عرض کرد: آن سرمایه چیست؟ فرمودند: اگر شخصی از ثروتمندان بگوید روی زمین را پر از طلا و نقره می کنم و از تو می خواهم ولایت و دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ را از قلب خود خارج کنی و دوست دشمنان آنها شوی، آیا حاضری این کار را انجام دهی؟ عرض کرد: خیر یابن رسول الله ﷺ، اگر چه دنیا را پر از طلای خالص و ناب کند.

حضرت فرمودند: پس تو فقیر نیستی، فقیر کسی است که آنچه تو داری نداشته باشد، سپس حضرت مقداری درهم به او بخشیدند.^۱
دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی، نعمش بی‌پایان
هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

کاملترین انسان

انسانها از لحاظ صفات و خصیلتها و کمالات متفاوتند، و برخی افراد به لحاظ کمالات برتر از برخی دیگرند، مثلاً: انسان عاقل، کاملتر است از انسان کودن و کم‌عقل، انسان خوش خلق، کاملتر است از انسان بدخلق، انسان متبسم و خندان، کاملتر است از انسان عبوس و چهره در هم کشیده، انسان راضی به رضای خدا، کاملتر است از انسان ناراضی و گله‌مند، انسان حلیم و بردبار، کاملتر است از کم حوصله و کم تحمل، انسان سخاوتمند، کاملتر است از بخیل، انسان شجاع، کاملتر است از ترسو، انسان خیرخواه، کاملتر است از بی‌خیر، و همچنین است سایر صفات و کمالات.

و ظاهراً عالیترین و برجسته‌ترین صفات انسان رضا به رضای خدا و تسلیم بودن در برابر خواست پروردگار است، کاملترین انسان، کسی است که به طور مطلق و در تمام حالات و بدون هیچ قید و شرطی، خود و هستی خویش را منوط به خواست و اراده و رضای خداوند سبحان قرار دهد، چه شیرین باشد چه تلخ، چه بالا و چه پایین، چه صحت و چه بیماری، چه داشتن و چه نداشتن، چه

قوت و چه ضعف و ناتوانی، چه راحتی و چه دشواری، و جز اینها،
و خلاصه همه این حالات در نظرش یکسان باشند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

البته رسیدن به این مرتبه بسیار دشوار است، زیرا نادیده گرفتن
هوا و هوسهای نفسانی سخت و مشکل و دشوار است، و تنها برای
اولیاء خدا آسان و شیرین و لذت بخش است.

در روایت است که شخصی گوید: از حضرت امام محمدتقی علیه السلام
پرسیدم که بعضی از مردم می گویند: چون مأمون پدر شما حضرت
رضا علیه السلام را برای ولیعهدی پسندید و به او رضایت داد، از این جهت
آن حضرت را رضا نامیدند و به او رضا گفتند.

امام جواد علیه السلام فرمودند: نه چنین است، بلکه خداوند متعال او را
رضا نامید چون راضی بود به رضای خدا، راضی بود به پیامبر صلی الله علیه و آله
ائمۀ بعد از او صلوات الله علیهم. «بَلِ اللّٰهُ تَعَالٰی سَمَاءُ بِالرِّضَا علیه السلام
لِاِنَّهٗ كَانَ رَضِيَ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِي سَمَائِهِ وَ رَضِيَ لِرَسُوْلِهِ وَ الْاِئِمَّةِ بَعْدَهُ
صلوات الله علیهم فی ارضیه»^۱

نتیجه رسیدن به مرتبه‌ای از رضا

چنانچه انسان به مرتبه‌ای از رضا برسد، حوادث و پیش آمدها در او اثر نمی‌کند، جزع و بی‌تابی نمی‌کند، صبر و بردباری پیشه می‌کند.

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اِثْنَتَانِ»^۱؛ «مصیبت برای صبرکننده یکی است، اما برای جزع‌کننده دو تا است، یکی اصل مصیبت و یکی جزع و بی‌تابی که این خود رنج و مصیبت اضافی است که بر خود تحمیل کرده است».

اگر انسان حادثه دیده و مصیبت زده خود را دلداری دهد و به نفس خویش بگوید غصه خوردن چه فایده دارد و در صدد جبران از دست رفته برآید و سعی کند روح خود و اطرافیانش را آرام نماید، یقیناً به صلاح او است و حتماً خداوند سبحان رؤوف و رحیم جبران می‌کند.

نقل است که: ابوطلحه فرزندی داشت که بسیار به او دل بسته بود، فرزند بیمار شد، همسر ابوطلحه ترسید که بچه فوت کند و ابوطلحه جزع و بی‌تابی نماید، لذا او را فرستاد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، همینکه ابوطلحه از خانه خارج شد بچه فوت کرد، مادرش ام‌سلیم، جنازه را در پارچه‌ای پیچید و کنار اطاق گذاشت و به نزدیکان خود

۱. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۴۴.

گفت خبر فوت بیچه را به ابوطلحه ندهید و رفت غذا آماده کرد و خودش را نیز آراسته و خوشبو نمود.

همینکه ابوطلحه برگشت، پرسید بیچه در چه حالی است؟ ام‌سلیم گفت: آرام شده و سپس غذا را حاضر کرد و میل نمودند و پس از غذا خود را بر ابوطلحه عرضه داشت و همبستر شدند. پس از انجام آمیزش، با سکون و آرامش گفت: ای ابوطلحه! چنانچه چیزی به عنوان امانت نزد ما باشد و آن را به صاحبش بازگردانیم، آیا ناراحت و غصه‌دار می‌شوی؟ گفت: نه، سبحان‌الله، چرا ناراحت شوم؟ گفت: فرزندان نزد ما امانت بود و خداوند متعال او را گرفت، ابوطلحه وقتی این حلم و صبر را از همسرش (که مادر هم بود) دید، گفت: من در صبر کردن از تو سزاوارترم و برخاست و غسل کرد و دو رکعت نماز خواند، رفت خدمت پیامبر ﷺ و ماجرای فرزند و صبر همسرش را بازگو کرد، پیامبر ﷺ فرمود: «فَبَارَكَ اللَّهُ لَكُمَا فِي وَقَعَتِكُمَا»؛ «خدا [به خاطر صبر همسرت] در همبستر شدنتان برکت قرار داد»^۱.

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید
از امام صادق ع روایت است که فرمودند: «أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ

۱. بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۵۰. ضمناً علامه مجلسی ع در ادامه داستانهای نظیر داستان ام‌سلیم و صبر مصیبت‌زده‌ها بیان فرموده است.

أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ؛ «داناترین مردم به خدا راضی‌ترین آنها به خواست خداست»^۱ (چه مرد باشد یا زن).

و حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «الرَّضَاءُ بِقَضَاءِ اللَّهِ يَهْوَنُ عَظِيمَ الرِّزَالِيَا»؛ «راضی بودن به قضای الهی، مصائب و گرفتاری‌های بزرگ را آسان گرداند»^۲.

راه تحصیل کمال

انسان باید بفهمد و بپذیرد که به مهار مقدرات بسته شده و برده می‌شود و توان تخلف ندارد، چه بخواهد یا نخواهد، راضی باشد یا نباشد، غصه بخورد یا نخورد، پس چه بهتر که تسلیم باشد و بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، و چنانچه به مصیبت عزیزی مبتلا شد بگوید: تو ای عزیز من رفتی و مجاور پروردگار شدی و من با دشمن سرسخت خود شیطان و نفس اماره مجاور و باقی ماندم، و چه قدر فرق است بین مجاورتی که تو داری و مجاورتی که من دارم، و در این صورت است که در راه رضا قدم نهاده و به مرتبه کمال رسیده است.

در روایت است که فرمودند: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا»؛

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الرضا بالقضاء، ح ۲.

۲. غرر الحکم.

«رأس عبادت و بندگی خدا صبر و رضا است»^۱.

و از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: «بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيهِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ»؛ «مؤمن به چه علامت شناخته می شود که واقعا مؤمن است؟ فرمود: با این علامت که هر چه برایش پیش آید، چه مایه شادی باشد، چه مایه خشم و ناراحتی، در هر دو صورت تسلیم و راضی باشد»^۲.

و همان حضرت فرمودند: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيهِمَا أَحَبُّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيهِمَا أَحَبُّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيهِمَا أَحَبُّ أَوْ كَرِهَ»؛ «رأس طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا نسبت به آنچه بنده دوست داشته باشد یا نداشته باشد، و هیچ بنده ای نیست که در مورد پسند یا ناپسند، از خدا راضی باشد جز آنکه خیرش در آنست که خدا برایش خواسته است»^۳.

و همان حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ لِهِ وَحِكْمَتِهِ وَعِلْمِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرَجَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ، فَارْضُوا عَنِ اللَّهِ وَسَلِّمُوا لِأَمْرِهِ»؛ «خداوند به مقتضای عدل و حکمت و علمش، راحتی و گشایش را در یقین و رضا قرار داده و حزن و

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب الرضا بالقضاء، ح ۱۲.

۳. همان، ح ۱.

غصه و اندوه را در شک و نارضایتی، بنابراین از خدا راضی و به امر او تسلیم باشید»^۱.

و منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند:
رَضِيْتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي وَ قَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي
كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ يَحْسُنُ فِيمَا بَقِيَ
راضی هستم به آنچه خدا قسمت نموده است.

و امرم را به خالقم واگذار کردم.

همان گونه که در گذشته احسان فرموده.

در آینده نیز احسان خواهد نمود.^۲

و فرمودند: «مَا قَضَى اللَّهُ عَلَيَّ عَبْدِهِ فَرَضِي بِهِ إِلَّا جَعَلَ الْخَيْرَ فِيهِ»؛ «هرگاه آدمی به آنچه خدا برایش مقدر کرده راضی باشد، الا و لابد خداوند خیرش را در همان قرار می دهد»^۳.

خلاصه، راضی بودن به رضای خدا کمال است و از مقامات

بسیار عالی محسوب می شود، ولی رسیدن به چنین مقامی دشوار و

بسیار مشکل است، و تنها اولیاء خدا هستند که به این مقام نائل

شده و می شوند، تنها نفوس مطمئنه هستند که «رَاضِيَةٌ مَرْضِيَّةٌ»

بوده و ندای ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۲، ح ۵۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۸.

۳. همان، ص ۱۴۴.

مَرْضِيَّةٌ^۱ را شنیده و لَبِیک می‌گویند، و همچنین صادقان هستند که صدقشان به آنان سود می‌دهد و در بهشت برین جاودانه خواهند بود.

﴿هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲.

ولی دیگران نباید مأیوس باشند و با تفکر در نعمتهایی که دارند و مقایسه خود با کسانی که بسیاری از نعمتها را ندارند، حالت رضا و تسلیم در آنها حاصل شود و به مرتبه نازلۀ رضا نائل شوند.

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^۳؛ «و اگر نعمتهای خدا را شماره کنید، هرگز نمی‌توانید آنها را شمارش کنید، مسلماً انسان بسیار ستمکار و ناسپاس است».

ملاحظه کنند افرادی دست ندارند، پا ندارند، عقل ندارند، توان نشستن و برخاستن و خوابیدن و خواب رفتن ندارند و حال اینکه خود این نعمتها را دارند، پس شاکر و راضی باشند، هر چند برخی چیزها را نداشته باشند.

۱. سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۷ و ۲۸.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۹.

۳. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.

در کتابی دیدم که نابینایی گفته بود: ای کاش من هم مثل شما، لااقل یک هفته چشم می‌داشتم و دنیا را تماشا می‌کردم، خورشید، ماه، ستاره‌ها را می‌دیدم، زمین، کوه، دشت و صحرا را می‌دیدم، حیوانات، درختها، میوه‌ها، رنگها را می‌دیدم و معنای این کلمات را می‌فهمیدم، برف و باران، رنگها و شکلها را می‌دیدم، دوستان و فامیل و پدر و مادرم را می‌دیدم که چگونه و با چه قیافه‌ای هستند و...

این گفته نابینا به طور حتم انسان را متنبه و راضی به رضای خدا می‌سازد، تا به آنچه دارد دلخوش و شاکر و از خدا راضی گردد و از کمبود و حوادث هرگز غصه به خود راه ندهد.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَأَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ!»؛ «چقدر عبرتها فراوانند ولی عبرت‌پذیران چه قدر اندکند».

حضرت سجاد، امام زین‌العابدین علیه السلام فرمودند:

مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَصَائِبَ لَا يُعْتَبِرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ، وَ لَوْ اعْتَبَرَ لَهَانَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ وَأَمْرُ الدُّنْيَا.

فَأَمَّا الْمُصِيبَةُ الْأُولَى فَالْيَوْمُ الَّذِي يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ، قَالَ: وَإِنْ نَالَهُ نَقْضَانٌ فِي مَالِهِ اغْتَمَّ بِهِ، وَ الدَّرْهُمُ يُخْلَفُ عَنْهُ، وَ الْعُمْرُ لَا يَرُدُّهُ شَيْءٌ. وَ الثَّانِيَةُ أَنَّهُ يَسْتَوْفِي رِزْقَهُ، فَإِنْ كَانَ حَلَالًا حُوسِبَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ

حَرَاماً عَوْقِبَ.

وَ الثَّالِثَةُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ، قِيلَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ يُمَسِّي إِلَّا وَقَدْ دَنَى مِنَ الْآخِرَةِ مَرْحَلَةً لَا يُدْرِي عَلَى الْجَنَّةِ أَمْ عَلَى النَّارِ.^۱

بیچاره انسان! هر روز گرفتار سه مصیبت است و از آنها عبرت نمی‌گیرد و اگر با دیده عبرت بر آنها بنگرد، مشکلات و امور دنیا بر او آسان شود.

اما مصیبت اول: هر روزی که می‌گذرد به همان مقدار از عمرش کم می‌شود، در حالی که اگر از مالش کاسته شود غم و غصه می‌خورد ولی نسبت به کاهش عمرش غمناک نمی‌شود. در صورتی که مال قابل جبران است ولی عمر را نمی‌شود جبران کرد.

مصیبت دوم: هر روزی که از عمرش می‌گذرد، روزی خود را در آن روز به دست می‌آورد اگر حلال باشد از او حساب می‌کشند و اگر حرام باشد مجازات می‌شود.

مصیبت سوم: بزرگترین مصیبت‌های سه‌گانه است و آن این که هر روز که می‌گذرد یک منزل به آخرت نزدیک می‌گردد، در حالی که نمی‌داند به بهشت نزدیک می‌شود یا به جهنم.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۰.

۲. بر سر هر سالی از این روزگار
 باشدم از گردش گردون شگفت
 قوتم از زانو و بازو برفت
 عقد ثریای من از هم گسیخت
 آنچه بجا ماند و نیابد خلل
 خورده‌ام افسوس خوشبهای پار
 کانه مرا داده همه پس گرفت
 آب ز رخ، رنگ هم از مو برفت
 گوهر دندان همه یک بریخت
 بار گناه آمد و طول امل

اگر همین عمر و زنده بودن خود را در نظر بگیریم و ملاحظه کنیم که چه افرادی کم سال تر از ما رفتند و زیر خاک پنهان گشتند، در این صورت علاوه بر تسلیم و رضا، قدر عمر را هم می دانیم و از آن بیشتر بهره می بریم.

پیامبر ﷺ به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحُ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ»^۱؛ «ای اباذر! بر عمرت بیشتر بخیل باش تا بر درهم و دینارت»؛ زیرا چنانچه درهم و دینار از کف برود، امکان به دست آوردن مثل آن هست، اما عمری که از دست رفت، ممکن نیست آن را به کف آورد.

و حضرت امیر علیؑ فرمودند: «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ»^۲؛ «از دست دادن فرصت و ضایع کردن عمر، غصه و اندوه است».^۳

در هر حال، ما می توانیم مراتب پایین رضا را کسب کنیم و هرگز دیده به آنچه دیگران دارند و ما نداریم، نیفکنیم و از اینکه به طور صحیح از نعمتهایی که خدا به ما داده، استفاده نکرده ایم توبه نماییم.

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۸.

۳. بشناس قدر خویش که پاکیزه تر ز تو

دری نداد پرورش این آبگون صدف

عمر تو گنج و هر نفس از وی یکی گهر

گنجی چنین عزیز مکن رایگان تلف

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر فرمودند:

«يَا أَبَا ذَرٍّ! إِنَّ حُقُوقَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَقُومَ بِهَا الْعِبَادُ وَ
أَنَّ نِعْمَ اللَّهُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُخْصِيَهَا الْعِبَادُ، وَلَكِنْ أَمْسُوا وَأَصْبِحُوا
تَائِبِينَ»^۱

«ای ابوذر! یقیناً حقوق خداوند عزوجل عظیمتر از آن است که بندگان از عهده ادای آن برآیند، و یقیناً نعمتهای خدا افزون تر از آن است که بندگان آنها را شمارش نمایند، ولی شب کنید و صبح نمایید در حالی که توبه کننده باشید».

امید است که نعمتها را بشناسیم و قدر بدانیم و بفهمیم که چه نعمتهای با ارزشی داریم، که اگر همین مقدار بفهمیم، این خودش مرتبه‌ای از کمال و درجه‌ای از شکر خداوند سبحان است.

در روایت است که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به خدا عرض کرد: خدایا! چگونه تو را شکر کنم؟ در حالی که همین شکر کردن من باز توفیقی است که تو به من دادی، این خود نعمتی است که تو به من لطف کردی، بر این چطور شکر کنم؟ به او وحی شد، همین مطلب را که دانستی خودش شکر است: «يَا مُوسَى شَكَرْتَنِي حَقًّا شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي»^۲.

۱. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۷۶.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، ح ۴۱.

نعمت ولایت، با ارزشترین نعمت است

نعمت ولایت از اعظم نعمتهای خداوند سبحان است، لذا خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛ «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم.»

بدیهی است این نعمت که خدا در روزهای آخر عمر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان تمام و کامل فرمود، مال و ثروت و آب و نان نبود، خانه و فرش و زندگی نبود، طلا و نقره و گنج نبود، پست و مقام و شهرت و ریاست نبود، چرا که همه می دانیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا پایان عمر مبارکش حتی غذای سیر نخورد، آب گوارا از گلویش پایین نرفت، خانه اش حجره ای گلی و سقف آن چوب خرما بود، فرشش حصیر بود و دارایی اش هیچ بود. مسلمانان نیز وضعی بهتر از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نداشتند، پس این نعمت که خدا تمام نمود چه بود؟ آیا جز نعمت تعیین رهبری لایق، همچون علی عَلِيٌّ می تواند چیز دیگری باشد؟ آیا جز نعمت ولایت، برای تکمیل دین و تکامل مسلمانان و یأس و نومیدی کفار چیز دیگری هست؟ ابوسعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خم، علی عَلِيٌّ را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۳.

مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه مبارکه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...» نازل شد، در این موقع پیامبر ﷺ فرمود:
 اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي
 وَبِالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ ۖ مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ
 وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَغَادٍ مِنْ غَادَاهُ وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلُ مَنْ خَذَلَهُ.

الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من، [سپس فرمود:] هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوستش بدار و آن کس که او را دشمن بدارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند، یاریش کن، و هر کس دست از یاریش بردارد، دست از یاریش بردار.^۱

پس با وجود چنین نعمتی که شامل حال ما شده، چرا نگران باشیم؟ و چرا غصه بخود راه دهیم و چرا نگوئیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۲ حمد مخصوص خداوندی است که ما را از متمسکان به ولایت امیرالمؤمنین و سایر امامان معصوم علیهم السلام قرار داد.

آری لحظه به لحظه باید این نعمت را شکرگزار باشیم و قدر آن

۱. الغدير، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. اقبال الاعمال، ص ۴۶۴. (در مفاتیح، اعمال روز عید غدیر آمده است).

را بدانیم و بگوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ
بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

غلام سیاه هم حاضر نشد برای دنیا، از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ جدا شود

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ غلامی داشت که هرگاه سواره به مسجد تشریف می‌برد، غلام درب مسجد استر آن حضرت را نگه می‌داشت تا مراجعت فرماید. اتفاقاً یک روز خارج از مسجد افسار استر را به دست گرفته بود. چند نفر مسافر از خراسان آمدند، یکی از آنها پیش غلام آمده گفت، میل داری من به جای تو غلامی حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ را بکنم و تو به جای من صاحب اموال و ثروت زیادی که دارم بشوی؟

غلام گفت از حضرت تقاضا کنم و اجازه بگیرم شاید موافقت بفرماید. خدمت آن جناب رفته عرض کرد شما سابقه خدمتکاری مرا نسبت به خود می‌دانید. مدت زیادی است که پیش شما هستم. اگر خداوند از نظر مالی پیش آمد خوبی برای من ایجاد کند آیا جلوگیری می‌فرمایید؟ حضرت فرمود من از مال خودم می‌دهم چه رسد که دیگری را منع کنم. غلام داستان مرد خراسانی و خواهش او را به عرض رسانید. حضرت فرمودند: اگر تو نسبت به خدمت ما بی‌میل شده‌ای و آن خراسانی راغب گردیده مانعی نیست او به

جای تو باشد و تو به جای او. غلام رو برگردانید که برود. حضرت او را صدا زده فرمود: ای غلام! چون مدتی است که در پیش ما هستی از نظر طول خدمت، تو را یک نصیحت می‌کنم آنگاه اگر خواستی بروی مختاری، و آن این است:

روز قیامت رسول اکرم ﷺ، چنگ به نور جلال خدا می‌زند، علی عليه السلام نیز به حضرت رسول ﷺ تمسک دارد. ائمه عليهم السلام به امیرالمؤمنین متمسکند. شیعیان ما نیز بستگی به ما خواهند داشت، هر جا ما داخل شویم، آنها هم وارد می‌شوند. غلام تأملی کرده گفت: پس من از خدمت شما جایی نمی‌روم و در همین خدمتگزاری هستم، آخرت را بر دنیا مقدم می‌دارم. آنگاه بیرون شد تا تصمیم خود را به خراسانی بگوید. همین که چشم خراسانی به او افتاد گفت: از قیافه تو آشکار است که انقلابی پیدا کردی و با آن وضعی که رفتی برنگشتی. غلام سخن حضرت را نقل نمود و او را خدمت آن جناب برد و امام دوستی و ولای خراسانی را قبول فرمودند و به غلام نیز هزار اشرفی دادند.^۱

خلاصه به نعمتهای الهی توجه کنیم و بدانیم ﴿لَسِنُ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۲؛ «چنانچه سپاسگزاری

۱. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۰؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

۲. سوره ابراهیم (۴)، آیه ۷.

کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می‌افزایم و اگر ناشکری کنید، بی‌تردید عذابیم سخت است». (عذاب دنیوی یا اخروی، یا هر دو).
شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

نعمت‌های بهشت را یاد کنید و غصه نخورید

هرگاه در دنیا به مشکلات و مصائب گرفتار شدید، بهشت وسیع و نعمتهای آن را یادآور شوید و غصه نخورید، بهشتی که عرض و طولش مانند عرض و طول آسمان و زمین است.
﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ «بشتابید به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به وسعت آسمان‌ها و زمین است».

بهشتی که در آن انواع نعمتها وجود دارد: ﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾^۲؛ «در آنها میوه‌های فراوان و درخت خرما و انار است».
بهشتی که هر چه بخواهید در آن مهیا است: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۳؛ «در آنجا آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد آماده است».

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۳۳.

۲. سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۶۸.

۳. سوره زخرف (۴۳)، آیه ۷۱.

و از همه با ارزش تر سلام پروردگار مهربان است: ﴿سَلَامٌ قَوْلًا
 مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^۱؛ «سلامی که گفتار پروردگار مهربان است.»
 بنابراین، با وجود چنین آینده‌ای روشن، چرا به خاطر دنیای
 زودگذر غصه بخوریم؟ غصه از آن کسانی است که ملائکه عذاب،
 فرشته‌های غلاظ و شداد، با زدن به صورت و پس گردنی، قبض
 روحشان می‌کنند: ﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ
 وَأَذْبَارَهُمْ﴾^۲؛ «پس حال و وضع مجرمان چگونه خواهد بود زمانی که
 فرشتگان جانشان را می‌گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه
 عذاب] می‌زنند».

غصه را باید کسانی بخورند که در جهنم، پیوسته قرین غصه و
 غم هستند و راه فرار ندارند.
 ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ
 الْحَرِيقِ﴾^۳؛ «[فاسقان و کافران] هرگاه بخواهند به سبب اندوه و غصه
 گلوگیر، از دوزخ درآیند، به آن بازشان می‌گردانند، و به آنان می‌گویند:
 عذاب سوزان را بچشید».

۱. سوره یس (۳۶)، آیه ۵۸.

۲. سوره محمد (۴۷)، آیه ۲۷.

۳. سوره حج (۲۲)، آیه ۲۲.

نعمت‌های خدا را دست کم نگیریم

انصاف نیست که نعمتهای پروردگار رحیم را نادیده یا دست کم بگیریم.

شیخ صدوق رحمته الله از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: وقتی شدت فقر به من روی آورد، خدمت امام علی رضی الله عنه رسیدم، آن حضرت فرمود: ای ابوهاشم! شکر کدام نعمت‌های خدا را که به تو داده است می‌توانی ادا کنی؟ ابوهاشم گفت: من ندانستم چه پاسخ دهم. امام رضی الله عنه خود پاسخ داد و فرمود: خدا به تو ایمان داد که به سبب آن بدن تو بر آتش حرام شد، نعمت عافیت داد تا به کمک آن عبادتش کنی، و نعمت قناعت داد، تا به وسیله آن آبرویت را حفظ کنی، سپس فرمود: ای ابوهاشم! من این کلمات را برای تو یادآور شدم به خاطر اینکه گمان کردم قصد کرده‌ای نزد من از کسی شکایت کنی که این همه نعمت به تو داده است و امر کردم صد دینار به تو بدهند آن را بگیر.^۱

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يُقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَصِحُّ بِدَنِّكَ وَ أُرْوِكَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ»^۲؛ «اول چیزی که روز قیامت از بنده سؤال و محاسبه

۱. امالی شیخ صدوق رحمته الله، ح ۶۸۲.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۴.

می شود این است که به او گفته می شود: آیا بدن صحیح به تو ندادم؟
آیا با آب سرد تو را سیراب نکردم؟»

و از حضرت امیر علیه السلام نقل است که در معنای آیه **﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾**^۱ فرمودند: «**الْأَمْنُ وَالصِّحَّةُ وَالْعَافِيَةُ**»، مراد از نعیم (نعمت) که روز قیامت از آن سؤال می شوید، امنیت و صحت و عافیت است.^۲

کاشکی قیمت این عمر بدانستی خلق

تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند

می برد گرگ اجل یک یک از این گله رام

دیگران بی خبر و فاش بر او می نگرند

نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

این سرائی است که البته فنا خواهد شد

ای خوش آن قوم که در فکر سرای دگرند

غصه! فوت شده را باز نمی گرداند

در بخش دوم خواهیم گفت که اگر غصه به خاطر از دست رفتن

۱. سوره تکاثر (۱۰۲)، آیه ۴.

۲. ذیل تفسیر همین آیه.

امور آخرتی باشد، یا به خاطر فقدان چراغ هدایت و نجات دهنده بشر از ضلالت و امثال آن باشد، چنین غصه‌ای مذموم نیست، بلکه نوعی عبادت و در حقیقت مربوط به خدا و آخرت است. اما اگر به خاطر از دست رفتن امور دنیوی و یا [خدای ناکرده] به خاطر فقدان عزیز و محبوبی است، نه تنها مذموم و نوعی اعتراض به خدا و عدم تسلیم در برابر مقدرات الهی است، که بی فایده و بلکه مضر و بیمار کننده است. زیرا همه می‌دانیم و به تجربه ثابت شده که غصه و اندوه، رفته را باز نمی‌گرداند، مرده را زنده نمی‌کند، پیری را به جوانی باز نمی‌گرداند، گمشده را پیدا نمی‌کند، بیمار را بهبود نمی‌بخشد، درد را درمان نمی‌کند و...

غصه برای دنیا و خواهشهای نفسانی، توقع به ثبات و بقای عالم فنا و چشمداشت به پایداری امور ناپایدار است، و حال اینکه: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱؛ همه چیز، جز ذات او هلاک شدنی است.

غصه برای دنیا و زندگی زودگذر، دل را می‌میراند و انسان را از طاعت و عبادت بازمی‌دارد.

البته در صفحات بعد، راه‌های برون رفت از غصه را متذکر و بیان می‌کنیم، ولی در اینجا نیز به طور اشاره می‌گوییم: لازم است

انسان توجه کند و با چشم سر و دل ببیند که هر چه در این جهان است - از حیوان، گیاه، مال و پست و مقام، قدرت و شهرت و... همه و همه - در معرض فنا و زوال است، و هیچ چیز قابل دوام و بقا نیست. ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ﴾^۱ آنچه نزد شما است، نیست و نابود می شود. و ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲؛ هر چیزی هلاک شدنی است، جز ذات پروردگار. و ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۳؛ همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.

همچنین علاج آن، این است که انسان به دنیا دل نبندد، به آنچه فانی شدنی است، دل خوش نکند، که در این صورت قطعاً برای امور دنیا غصه نمی خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى»^۴؛ چه کار است علی را با نعمتی که از دست می رود و لذت و خوشی که بر جا نمی ماند.

و در جای دیگر می فرماید:

وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَاكَ وَ غَيْرِ فَدَاكَ، وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ جَدْتُ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَ تَغِيْبُ أَخْبَارُهَا، وَ حُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فَسْحَتِهَا، وَ

۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۶.

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۸.

۳. سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۶.

۴. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵.

أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لِأَضْغَطِهَا الْحَجْرُ وَالْمَدْرُ، وَ سَدَّ فُرْجَهَا التُّرَابُ
الْمُتْرَاكِمُ؛ ...

مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ فدک به چه درد ما می‌خورد؟ فدک چه دردی از ما دوا می‌کند؟ فدک چه فایده‌ای برای ما دارد؟ بر فرض که فدک را نگرفته بودند و سالانه هزاران دینار طلا عاید ما می‌شد، ولی سرانجام چه مشکلی را برای ما حل می‌کرد؟ و حال آن که خواه ناخواه در خانه قبر، منزل می‌کنیم، و سرانجام زیر خروارها خاک و در زمین نمناک جای می‌گیریم. خانه ما قبری تنگ و تاریک و سربسته است، ما را در دل خاک پنهان می‌کنند، جایی که احدی از درون آن باخبر نمی‌شود، هیچ کس نمی‌تواند احوال ما را بپرسد و از وضع ما در داخل قبر اطلاع یابد.

ما بزودی در گودال تنگ و تاریک قبر قرار می‌گیریم که اگر فرضاً گورکن، آن را توسعه دهد، اما سرانجام خاک‌ها و سنگ‌ها آن را پر می‌کنند و راه ارتباط ما را با خارج مسدود می‌سازند، خیرهای دنیا به کلی از ما قطع می‌شود، ثروت و باغ و خانه و فرزند و دوست، همه و همه از ما جدا می‌شوند. بنابراین نمی‌توان فدک را با خود برد، در حالی که جایگاه فردای آدمیان گور است که در تاریکی آن آثارش نابود و اخبارش پنهان می‌گردد. فرزندان و وابستگان و دوستان از خبرگیری مرده مدفون شده خود مأیوس می‌شوند، مرده، گم شده‌ای است که اگر کسی سراغش را بگیرد به قبرستان اشاره می‌کنند و به سراغ قبرش می‌روند.^۱

یعنی: علی علیه السلام هرگز غصه از دست رفتن آنچه مربوط به دنیا و زندگی این عالم است، نمی خورد، فدک باشد یا غیر فدک. خلاصه سخن اینکه: مسلمان و معتقد به قیامت و معاد نباید به خاطر زخارف دنیا و متعلقات جسمانی این عالم، غمناک و غصه دار گردد و جا دارد متوجه خطاب پروردگار با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شود که فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»^۱؛ «دیدگانت را به آنچه برخی را بدان بهره مند کردیم مدوز، [آنچه به آنان داده ایم] شکوفه [بی میوه و زیور و زینت] دنیاست تا آنان را بیازماییم».

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند: «إِيَّاكَ وَالْجَزَعَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْأَمَلَ وَيُضْعِفُ الْعَمَلَ وَيُورِثُ الْهَمَّ، وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَجَ فِي أَمْرَيْنِ، مَا كَانَتْ فِيهِ حِيلَةٌ فَالْإِحْتِيَالِ وَمَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ حِيلَةٌ فَالْإِضْطِبَارِ»^۲؛ «از جزع و بی تابی پرهیز کن زیرا جزع قطع امید می کند و کار را ضعیف می گرداند و موجب غم و غصه می شود، بدان که راه برون رفت از جزع یکی از دو چیز است، اگر راه چاره وجود دارد، چاره اندیشی، و الا صبر پیشه کردن».

صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

۱. سوره طه (۲۰)، آیه ۱۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۴۴.

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
و همان حضرت در مرگ فرزند اشعث بن قیس این گونه
تسلیت گفت:

«يَا أَشْعَثُ، إِنَّ تَحْزَنَ عَلَيَّ أَبْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحْمَةُ، وَإِنْ تَصْبِرُ فَعَلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ. يَا أَشْعَثُ، إِنَّ صَبْرَتَ جَرَى عَلَيْنِكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا جُورٌ، وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْنِكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا زُورٌ. يَا أَشْعَثُ، إِنَّكَ سَرَّكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ، وَحَزَنَكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ؟»^۱؛ «ای اشعث! اگر برای پسر تانندوهناکی، به خاطر پیوند خویشاوندی سزاوار است، اما اگر صابر و بردبار باشی، هر مصیبتی را نزد خدا پاداشی است، ای اشعث! اگر صابر و شکیبیا باشی تقدیر الهی بر تو جاری می‌شود و تو پاداش داده خواهی شد، و اگر بی‌تابی کنی نیز، تقدیر الهی بر تو جاری می‌شود و تو گناهکاری، ای اشعث! پسر تان را شاد می‌ساخت و برای تو گرفتاری و آزمایش بود و مرگ او تو را اندوهگین کرد، در حالی که برای تو پاداش و رحمت است».

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

روزی که قضا باشد کوشش نکند سود

روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست

به جای غصه، راضی باشید به رضای خدا

مؤمن جا دارد بجای غصه و اندوه، راضی باشد به رضای خداوند رؤوف و مهربان و هرگز از مقدرات الهی سرپیچی نکند، هر کس راضی به رضای خدا بود، در نزد او تفاوتی میان فقر و غنا نیست، تفاوتی میان راحت و رنج نیست، میان فنا و بقا، عزت و ذلت، بیماری و صحت، موت و حیات و... نیست و هیچ یک از اینها را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد و هیچ کدام بر دلش سنگینی نمی‌کند، زیرا همه را از جانب ربّ العزّة می‌داند و تمام را دارای مصلحت و از الطاف خدای سبحان می‌شمارد و بر هر چه او بخواهد عاشق است و به آن عشق می‌ورزد.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

«الهی رِضاً بِرِضَاكَ، صَبْرًا عَلٰی قَضَائِكَ وَ بَلَاكَ، لَا مَعْبُودَ

سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۱؛ بار پروردگارا! راضیم به رضای تو، صابرم بر مقدرات و خواست و بلای تو، معبودی نیست غیر از تو ای فریادرس درماندگان.

روایت است که پیامبر ﷺ از برخی اصحاب پرسیدند که شما چه نوع افرادی هستید؟ گفتند: ما مؤمن هستیم، فرمودند: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: هنگام بلا صابریم، هنگام نعمت و رفاه شاکریم، هنگام قضای الهی راضی هستیم. پیامبر ﷺ فرمودند: به خدای کعبه سوگند، شما مؤمنانید.^۲

و از امام جعفر صادق عليه السلام روایت است که فرمودند: «در شگفتم از شخص مسلمان که خدای عزوجل هیچ امری را برایش مقدر نمی‌کند جز اینکه خیر و صلاح او در آن است، اگر بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند، خیر اوست، و اگر هم تمام دنیا را از مشرق تا مغرب مالک شود خیر اوست».^۳

۱. مناجات سیدالشهدا عليه السلام در آن وقتی که با بدن مجروح روی خاک افتاده بود.

(ثمرات الحیات، ج ۲، ص ۴۸۷، به نقل از تظلم الزهراء)

۲. إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَأَلَ طَائِفَةَ مِنْ أَصْحَابِهِ مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: مُؤْمِنُونَ، فَقَالَ: مَا عِلْمُكُمْ؟ قَالُوا: نَصِيرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ نَشْكُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ، وَ نَرْضَى بِمَوَاقِعِ الْقَضَاءِ، فَقَالَ:

مُؤْمِنُونَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ. (محجة البيضاء، ج ۸، ص ۸۷)

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يُفْضِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُ قَضَاءً إِلَّا

كَانَ خَيْرًا لَهُ وَ إِنْ قُرِضَ بِالْمَقَارِضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَ إِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ

مَغَارِبَهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ. (اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲، ح ۸)

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش

بهر خشنودی ربّانی خویش

آری، سزاوار است مؤمن متدین سر تسلیم فرود آورد و راضی به رضای خدا باشد و از غصه و اندوه پرهیزد. جا دارد شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام تأسی کنند به حضرت زینب علیها السلام که روز عاشورا آن همه مصیبت دید ولی روز بعد در کاخ ظلم، هنگامی که ابن زیاد از روی تمسخر گفت: «کار خدا را نسبت به برادر و اهل بیت چگونه دیدی؟» آن بانوی بزرگوار در پاسخ فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛ من جز خیر و زیبایی چیزی ندیدم.^۱

همچنین روایت است که :

خبر مرگ اسماعیل، فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام را به آن حضرت دادند و این در وقتی بود که امام علیه السلام با اطرافیانش جمع شده بودند برای غذا خوردن، حضرت پس از شنیدن خبر فوت فرزندش، تبسم کرد و فرمود غذا بیاورید و بهتر از روزهای قبل غذا میل کرد و حاضران را نیز به خوردن غذا ترغیب فرمود. حاضران از رفتار حضرت تعجب کردند و اثری از حزن و غصه در

چهره آنجناب مشاهده نکردند. پس از صرف غذا گفتند: ای فرزند پیامبر ﷺ، ما رفتار عجیبی از شما دیدیم، شما به مصیبت فرزندی مثل اسماعیل مبتلا شده‌اید و در عین حال اثر غم و غصه در شما نمی‌بینیم و گویا اصلاً مصیبتی ندیده‌اید! امام علیه السلام فرمودند: «مَالِي لَا أَكُونُ كَمَا تَرُونَ وَقَدْ جَاءَنِي خَيْرٌ أَصْدَقِ الصَّادِقِينَ أَنِّي مَيِّتٌ وَإِيَّاكُمْ، إِنَّ قَوْمًا عَرَفُوا الْمَوْتَ فَلَمْ يُنْكِرُوا مَا يَخْطِفُهُ الْمَوْتُ مِنْهُمْ وَ سَلِمُوا لِأَمْرِ خَالِقِهِمْ عَزَّ وَجَلَّ»^۱؛ «چرا چنین که می‌بینید نیاشم، و حال اینکه خبر راستگوترین راستگویان به من رسیده که من و شما (همگی) خواهیم مرد، یقیناً گروهی مرگ را شناختند و از اینکه مرگ آنان را می‌گیرد نگران و ناخشنود نیستند و تسلیم خواست خالق عز و جل هستند.»

و از همان حضرت نقل است که فرمودند:

«مَنْ رَضِيَ الْقَضَاءَ، أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ مَا جُورٌ وَ مَنْ سَخَطَ الْقَضَاءَ، أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ»^۲؛ «هر کس راضی باشد به خواست خدا، خواست خدا شامل حالش خواهد شد، اجر و پاداش هم دارد، اما هر کس از خواست خدا ناراضی بود، خواست الهی شامل حالش خواهد شد، چه راضی باشد چه نباشد، الا اینکه در صورت عدم رضایت اجرش هم ضایع می‌گردد.»

و نیز فرمودند: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهَا أَحَبُّ

۱. وسائل الشیعه، باب ۷۶، ابواب الدفن، ح ۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۹، ح ۲۶.

الْعَبْدُ وَفِي مَا كَرِهَ وَلَمْ يَصْنَعْ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَيْئاً إِلَّا وَهُوَ خَيْرٌ لَهُ»^۱؛ «رأس طاعت خدا این است که انسان راضی باشد به آنچه خدا برای او خواسته، چه بنده آن را دوست دارد و چه از آن ناخشنود باشد، و خدا برای بنده اش جز خیر نمی خواهد»^۲.

و روایت است که: در آن بیماری که امام صادق علیه السلام وفات کرد، یک نفر از اصحاب آن حضرت به عیادتش رفت، دید آنجانب بسیار لاغر و نحیف شده و جز سر مبارکش باقی نمانده است، با دیدن آن حال شروع کرد به گریه کردن، حضرت فرمود: «لَا يَمِي شَيْءٌ تَبْكِي؟ فَقَالَ: لَا أَبْكِي وَأَنَا أَرَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ: لَا تَفْعَلْ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ تَعْرِضُ كُلَّ خَيْرٍ، إِنْ قُطِعَ أَعْضَاؤُهُ كَانَ خَيْراً لَهُ، وَإِنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَانَ خَيْراً لَهُ»^۳؛ «برای چه گریه می کنی؟ گفت: گریه نکنم و حال اینکه شما را به این کیفیت می بینم؟ حضرت فرمودند: گریه نکن، هر چه برای مؤمن پیش آید خیر است (مؤمن در معرض هر خیری قرار می گیرد) اگر اعضای بدنش تکه تکه شود خیر او است و اگر میان مشرق و مغرب (تمام دنیا) را مالک شود خیر او است».

در روایت دیگر است که: فضیل بن یسار گوید: در آن بیماری که امام صادق علیه السلام وفات کرد، خدمتش رسیدم، دیدم از شدت لاغری

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۹، ح ۲۷.

۲. همان، ح ۱.

۳. همان، ص ۱۵۹.

همه بدن آن حضرت آب شده و فقط سر مبارکش باقی مانده بود.
فرمود: «یا فضیل! ما علی رجل عرفه الله هذا الأمر لو كان في رأس جبل حتى يأتيه الموت»؛ «ای فضیل! کسی را که خدا به این امر (تشیع) آشنا کرد، اگر بر سر کوهی باشد تا مرگش برسد زبانی نیست.»
[تا آنکه فرمود:] «یا فضیل بن یسار! إن المؤمن لو أصبح له ما بين المشرق والمغرب كان ذلك خيراً له ولو أصبح مقطعاً أعضائه كان ذلك خيراً له يا فضیل بن یسار! إن الله لا يفعل بالمؤمن إلا ما هو خيراً له...»^۱؛ «ای فضیل بن یسار! اگر میان مشرق و مغرب [تمام دنیا] از آن مؤمن باشد خیر اوست و اگر اعضایش را تکه تکه کنند خیر اوست، ای فضیل! خدا نسبت به مؤمن جز خیر انجام ندهد».

و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: «إن العبد ليكون له عند الله الدرجة لا يبلغها بعمله فيبتليه الله في جسده أو يصاب بماله أو يصاب في ولده فإن هو صبر بلغه الله إياها»^۲؛ «چه بسا نزد خدا برای بنده ای درجه ای هست که با اعمالش به آن درجه نمی رسد، پس خدا او را مبتلا می کند به مصیبتی در بدنش (مثل بیماری، شکستگی) یا او را مبتلا می کند به مصیبتی در مالش یا در فرزندش، پس اگر صبر کرد خداوند او را به آن درجه می رساند».

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الرضا بموهبة الايمان والصبر على كل شيء بعده.

۲. سفينة البحار، ج ۵، ص ۱۹.

و در روایت دیگر است که :

یونس بن یعقوب گوید: امام صادق علیه السلام به من امر فرمود که نزد مفضل روم و او را در مرگ فرزندش اسماعیل تسلیت گویم و فرمود: به مفضل سلام برسان و بگو: ما به مصیبت اسماعیل مبتلا شدیم و صبر کردیم، تو هم مانند ما صبر کن، ما چیزی خواستیم و خدای عزوجل چیز دیگری خواست، پس ما تسلیم امر خدای عزوجل شدیم.^۱

و از همان حضرت نقل است که فرمودند :

«إِنَّ الْحُرَّ^۲ حُرٌّ عَلَىٰ جَمِيعِ أَحْوَالِهِ، إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا، وَإِنْ

۱. اصول کافی، ج ۲، باب صبر، ح ۱۶.

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بسیار بزرگوار و مورد علاقه خاص پدر و دوستان آن حضرت بود، و وفات او علاوه بر امام علیه السلام، دوستان آن جناب را نیز داغدار و سخت غصه‌دار کرد، یکی از دوستان امام علیه السلام، مفضل بود که به شدت اندوهگین گردید، لذا امام علیه السلام به وی پیام تسلیت فرستاد و او را امر به صبر فرمود.

۲. توضیح: «الْحُرُّ» المراد من «الحر» هنا من نجى فى الدنيا من قید الشهوات النفسانية واعتق فى الآخرة من العقوبات المخزية.

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| اگر لذت ترک شهوت بدانی | دگر شهوت نفس لذت نخوانی |
| سفرهای علوی کند مرغ جانان | گراز چنبر آرز بازش رهنانی |
| ولکن تو را صبر عنقا نباشد | که در دام شهوت چو گنجشک مانی |

←

تَدَاكَّتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ، وَإِنْ أُسِرَ وَقَهَرَ وَاسْتُئِدِلَ بِالْيُسْرِ
عُسْرًا، كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَضْرُرْ حَرِيَّتَهُ أَنْ أُسْتَعْبَدَ
وَقَهَرَ وَأُسِرَ، وَلَمْ تَضْرُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَوَحْشَتُهُ وَمَا نَالَهُ أَنْ مَنَّ اللَّهُ
عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَلَايِي لَهُ عَبْدًا بَعْدَ أَنْ كَانَ لَهُ مَالِكًا فَأَرْسَلَهُ وَرَحِمَ
بِهِ أُمَّةً، وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعَقِّبُ خَيْرًا فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى
الصَّبْرِ تَوَجَّرُوا»^۱.

«آزادمرد در همهٔ احوال آزادمرد است، اگر گرفتاری برایش پیش آید، صبر کند، و اگر مصیبتها بر سرش ریزد، او را شکسته نکند، اگر چه اسیر شود و مغلوب گردد، و سختی جای گزین آسایشش شود، چنانکه یوسف صدیق امین صلوات الله علیه را بردگی و مغلوبیت و اسارت زیان نبخشید، و تاریکی و ترس چاه و آنچه بر سرش آمد، زیانش نَزَدَ تا خدا به او منت نهاد و ستمگر سرکش را بندهٔ او کرد، بعد از آنکه مالک او بود، خدا او را به رسالت فرستاد و به سبب او به امتی رحم کرد، صبر این چنین است، و خیر در پی دارد، پس شکیبایا باشید و دل به شکیبایی دهید تا پاداش ببینید.»^۲

→ «ان نایته نایته» «أَيُّ إِنْ عَرَضَ لَهُ حَادِثَةٌ أَوْ نَارِلَةٌ أَوْ مُصِيبَةٌ أَوْ حُمِلَ عَلَيْهِ مَالٌ يُؤْخَذُ مِنْهُ صَبْرًا وَادَّاهُ وَلَا يَذِلُّ نَفْسَهُ» «وَإِنْ تَدَاكَّتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ» «أَيُّ اجْتَمَعَتْ وَإِذْ حَمَّتْ لَمْ تَكْسِرْهُ».

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الصبر، ح ۶.

۲. مصائب حضرت یوسف علیه السلام بسیار و برخی از آنها طاقت فرسا و در نهایت دشواری بود، ولی همه را تحمل کرد و صبر نمود، در اینجا به پاره‌ای از آنها

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ
الَّتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ؛ هُمَهُ كِمَالَاتٍ
در سه چیز خلاصه می شود: ۱- دین شناسی و فقاہت، ۲- صبر در برابر
نامایمات و مصایب، ۳- به مقدار درآمد و به اندازه خرج کردن»^۱.

→ اشاره می کنم:

۱- حسد برادران، ۲- او را از پدر مهربان جدا کردن، ۳- در بین راه تارسیدن به چاه
او را کتک زدن، ۴- او را در چاه آویزان کردن و سپس در چاهش انداختن، ۵- پیراهن
او را گرفتن و او را برهنه نمودن، ۶- برادران او را به عنوان برده خود معرفی
کردن، ۷- او را به قیمتی ناچیز فروختن، ۸- گرفتاریش در دست زن عزیز مصر،
۹- فرارش و مواجهه او و زلیخا با پیراهن پاره با عزیز مصر، ۱۰- تهمت خیانت به
او زدن توسط زلیخا. ۱۱- به اتهام خیانت، چندین سال در زندان به سر بردن.
بی گناهی کم گناهی نیست در دامان عشق

یوسف از دامان پاک خود به زندان می رود

۱۲- گریه های شبانه روزی او و پدرش یعقوب در فراق یکدیگر و عدم اطلاع
پدر از فرزند دلبنده تا آنکه پس از سالها بوی پیراهنش را از مصر استشمام کرد.

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| یکی گفتا به آن گمگشته فرزند | که ای روشن روان پیر خردمند |
| ز مصرش بوی پیراهن شنیدی | چرا در چاه کنعانش ندیدی |
| بگفتا حال ما برق جهان است | گهی پیدا و گه دیگر نمان است |
| گهی بر طارم اعلا نشینیم | گهی تا زیر پای خود نبینیم |

و عاقبت صبر یوسف علیه السلام در این آیه بیان شده است: ﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۰).

۱. تحف العقول.

بوذرجمهر و معجون ضد غصه

بوذرجمهر، وزیر انوشیروان بود، در ماجرای مورد خشم وی قرار گرفت و او را در زندانی تنگ و تاریک زندانی کرد و دستور داد بر دست و پای او گند و زنجیر نهند و لباس خشن به او بپوشانند و روزانه دو قرص نان جو و یک کوزه آب برایش ببرند و مأموران زندان را موظف کرد مراقب بوذرجمهر باشند و هر حرفی که از دهان او خارج می‌شود بدون کم و زیاد گزارش کنند.

بوذرجمهر ماه‌ها در زندان ماند و اصلاً حرف نزد و «مَنْ صَمَتَ نَجَى» را بکار گرفت و مأموران حتی یک حرف از او نشنیدند.

انوشیروان به چند نفر از خواصش دستور داد از بوذرجمهر دیدن کنند و هرچه شنیدند، بدون یک کلمه کم و زیاد به او گزارش نمایند. آنان وارد زندان شدند و حال و روحیه بوذرجمهر را بسیار خوب و باور نکردنی دیدند، به وی گفتند:

ای حکیم! شما در چنین زندان با چنین وضع سخت و طاقت‌فرسا و طولانی، چه شده که هیچ تغییری در شما حاصل نشده و چهره و رنگ و نور چشمان شما را همچنان برجا و قیافه و بدنت را بشاش و سالم می‌بینیم؟ و نشانی از ضعف و دگرگونی در شما دیده نمی‌شود؟

بوذرجمهر گفت: من معجونی تهیه کرده‌ام مرکب از شش جزء

و هر روز مقداری از آن را مصرف می‌کنم، لذا اعتدال مزاج من به سبب آن برقرار مانده است.

گفتند: ای حکیم! آن معجون را از چه چیزهایی تهیه کرده‌ای؟ به ما بگو تا چنانچه روزی ما هم مثل تو گرفتار شدیم، آن را تهیه و مصرف کنیم.

گفت: جزء اول: اعتماد و توکل به فضل پروردگار که در تمام حالات دست‌گیر درماندگان است.

جزء دوم: علم به اینکه هر چه مقدر است واقع خواهد شد و اضطراب و غصه، مفید نخواهد بود و مقدررات را تغییر نخواهد داد.
جزء سوم: دانستم که صبر بهترین دارو است که گرفتارها آن را وسیله و داروی درد خود قرار می‌دهند.

جزء چهارم: اگر صبر نکنم چه کنم؟

جزء پنجم: فکر کردم بلا و گرفتاری‌هایی سخت‌تر از آنچه من به آن مبتلایم، وجود دارد.

جزء ششم: امیدوارم ساعت به ساعت فرج حاصل شود.^۱
آری، گرفتاری، مانند بیماری است و امید است هر چه زودتر برطرف و بهبودی حاصل شود، پس گرفتار بجای غصه، به خدا اعتماد و توکل کند که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ

۱. فرج بعد از شدت، ص ۳۳. و سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۵.

أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱؛ «و کسی که بر خدا توکل و اعتماد کند، خدا برایش بس است، یقیناً خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] می‌رساند، قطعاً برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است».

و به جای اضطراب و بی‌تابی صبر پیشه کند و دعا نماید و هر لحظه امید فرج و گشایش و رفع گرفتاری داشته باشد.

حضرت رضا از آباء گرامش صلوات الله علیهم نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمودند: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ «افضل اعمال امت من انتظار فرج و گشایش خداوند عزوجل است».

تذکر: مقصود از انتظار فرج در این روایت، انتظار فرج و گشایش در تمام مشکلات و گرفتاریها است، هر چند مصداق بارزش انتظار فرج حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه است.

ضمناً برخی دعاهای مأثوره برای فرج و دفع سختی‌ها و رفع هم و غم و غصه‌ها، در صفحه ۱۷۰ آمده است. همچنین به سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۱ مراجعه شود.

راست کاری اگر کنی عادت بهمه حال رستگار شوی
دست گیرد خدا شود به فرج گر تو در صبر پایدار شوی

* * *

۱. سوره طلاق (۶۵)، آیه ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

چو تو در محنتی فرو مانی جز ز فضل خدا دوا مطلب
مرهم دردها خدا بخشد مرهم خود جز از خدا مطلب

* * *

غصه، ضرر دنیوی و اخروی دارد

علاوه بر آنچه گذشت، ملاحظه می‌کنیم که خداوند سبحان در آیات بسیاری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از حزن و غصه خوردن نهی فرموده است (البته غصه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آخرت مردم بوده، نه برای دنیای آنان) و همچنین خداوند مهربان، مؤمنان را از غصه و اندوهگین بودن منع فرموده است.^۱ و این نیست مگر به خاطر اینکه غصه انسان را بیمار می‌کند، پژمرده و عبوس و بداخلاق می‌کند، روح را تب آلود نموده، و موجب افسردگی می‌شود، و خلاصه انسان را از کار و زندگی سازنده بازمی‌دارد، و چه بسا او را از عبادات محروم می‌کند، و به همین جهت است که شیطان بر این است که انسان‌ها را محزون و غصه‌دار نماید. ﴿إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲؛ «جز این نیست که گفتگوی محرمانه [درگوشی]، [از ناحیه و خواست] شیطان است تا مؤمنان

۱. برخی آیات در پاورقی ص ۲ گذشت.

۲. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۵.

را غصه‌دار و محزون کند.

و پیامبر ﷺ نیز از عملی که موجب غصه دیگران شود نهی فرمود.

و در روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فِي بَيْتٍ فَلَا يَتَنَاجَىٰ اِثْنَانِ دُونَ صَاحِبَيْهِمَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزُنُهُ وَيَعُومُهُ»^۱؛ هنگامی که سه نفر در یک اتاق (باهم) باشید، دونفر از شما به سخنان درگوشی نپردازید، چرا که این رفتار موجب غصه و اندوه شخص سوم می‌شود.

خلاصه، غصه موجب سستی انسان و باعث عقب افتادگی از امور دنیوی و اخروی می‌شود، لذا پیامبر اکرم ﷺ از آن به خدا پناه برده و می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ»؛ بار پروردگارا! از هم و حزن به تو پناه می‌برم.^۲

و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «اللَّهُمَّ نِصْفُ الْهَرَمِ»^۳؛ «غصه خوردن نصف پیری است».

و توصیه حقیر این است که همیشه خوش خبر باشید و از بازگو کردن آنچه موجب غم و غصه است پرهیز کنید، مگر لازم و

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۰، باب المناجات، ح ۱ و ۲.

۲. مجمع البحرین، حَزَنٌ.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۳.

ضروری باشد که در این صورت هم به مقدار نیاز اکتفا کنید، همچنین اگر ناراحتی دارید به کسی که نمی‌تواند آن را برطرف کند نگوئید، زیرا اگر دوست باشد غصه دار می‌گردد و اگر دشمن باشد شاد می‌شود.

آنچه موجب غصه می‌شود

امور بسیاری است که موجب غصه می‌شود و ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- اعراض از یاد خدا و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به هدایت و دستورهای پروردگار است که سرانجامش غصه و کاسه چکنم؟ چکنم؟ به دست گرفتن است.

﴿مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾؛ «هرکس از یاد و توجه به من روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سخت و غم بار] خواهد بود».

۲- اعتماد به قدرت و امکانات مادی یعنی اعتماد به غیر خدا است که یک نمونه آن به این قرار است:

یهودی‌های بنی‌نضیر، خیال کردند که حصارها و دژهای استوارشان، آنان را از دریدری نجات داده و می‌توانند در برابر خدا

و پیامبر ﷺ استقامت کند. ولی خدا به سراغشان آمد، تا آنجا که خانه‌هایشان را به دست خود ویران کردند و رفتند.

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱

«خدا است که کافران از اهل کتاب را در نخستین بیرون راندن دسته‌جمعی از خانه‌هایشان بیرون راند [شما مسلمانان] رفتنشان را گمان نمی‌بردید، و خودشان پنداشتند که قلعه‌ها و دژهای استوارشان در برابر خدا [از تبعید و دربدری آنان] جلوگیری خواهد کرد، ولی خدا از آنجا که گمان نمی‌بردند به سراغشان آمد و در دل‌هایشان رعب و ترس افکند به گونه‌ای که خانه‌هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند، پس ای صاحبان بینش و بصیرت! عبرت بگیرید.»

این آیات در باره یهود بنی‌نضیر نازل شد که قصد داشتند با انداختن سنگ از بام، پیامبر ﷺ را به شهادت رسانند، و جبرئیل به پیامبر ﷺ خبر داد و سرانجام قلعه‌های آنها را محاصره کرد و پس از چند روز محاصره راضی شدند قلعه و خانه‌های خود را رها کنند و بروند.

۳- سوم از اموری که باعث غصه است مدیون بودن و قرض است، و در روایات از گرفتن قرض مذمت شده و فرموده‌اند: بدهکاری و قرض باعث هم و غم و چه بسا موجب ذلت انسان شود و فرموده‌اند تا ناچار نشوید زیر بار قرض نروید. در وسائل الشیعه، ده روایت در این باره آمده است که برخی آنها را می‌آورم.

● از امام جعفر صادق علیه السلام از آباء گرامش علیهم السلام نقل شده که فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَالَّذِينَ فَاتَتْهُمُ بِاللَّيْلِ وَذُلُّ بِالنَّهَارِ»؛ «از بدهکاری و قرض و بدهکاری پرهیز کنید، زیرا بدهکاری هم و غم شب و ذلت روز است».

● و از همان حضرت نقل است که فرمودند: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ»؛ «پناه ببرید به خدا از زیادی بدهکاری».

● و از همان حضرت، از آباء گرامش علیهم السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَالَّذِينَ فَاتَتْهُ شَيْنُ الدَّيْنِ»؛ «پرهیزید از قرض، زیرا قرض و بدهکاری زشتی دین است».

● و فرمودند: «مَا الْوَجَعُ إِلَّا وَجَعُ الْعَيْنِ وَمَا الْهَمُّ إِلَّا هَمُّ الدَّيْنِ»؛

۱. وسائل الشیعه، ابواب الدین والقرض، باب ۱۲، ح ۳.

۲. همان، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

۴. همان.

«دردی مثل درد چشم نیست و هم و غصه‌ای مثل غصه قرض و بدهی نیست».

● و نیز فرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْكُفْرِ وَالذَّيْنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْعِدِلُ الذَّيْنَ بِالْكَفْرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ»^۱؛ «پناه می‌برم به خدا از کفر و بدهی به مردم، گفته شد: ای رسول خدا! آیا بدهی و قرض عدل کفر است؟ فرمود: آری».

نقل است که روزی حضرت امیر علیه السلام از جلوی مغازه قصابی گذشت، مرد قصاب گفت: ای امیرالمؤمنین! گوشت خوبی آورده‌ام، اجازه می‌فرمایید مقداری برای منزل شما بفرستم؟ آن حضرت فرمودند: پول ندارم، قصاب گفت: برای پولش صبر می‌کنم، آن جناب فرمودند: من بر خوردن گوشت صبر می‌کنم.^۲

● و امام صادق علیه السلام فرمودند: «خَفُّوا الذَّيْنَ فَإِنَّ فِي خَفِّةِ الذَّيْنِ زِيَادَةَ الْعُمْرِ»^۳؛ «بدهی را سبک کنید، یقیناً در سبکی بدهی، زیاده‌ای عمر است».

۴- چهارم از اموری که باعث غصه می‌شود تنبلی و سستی و بیکاری است، زیرا تنبلی و دنبال کار نرفتن سبب تهی دستی و فقر

۱. وسائل الشیعه، ابواب الدین والقرض، باب ۱۲، ح ۲.

۲. انوار نعمانیه و سخنرانی‌های مرحوم راشد، ج ۲، ص ۴۹۳.

۳. سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۶۹.

و احتیاج به مردم می‌شود و انسان در انظار مردم و زن و فرزند، کوچک و بی‌ارزش و خوار خواهد شد، حضر امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ سُوءٍ، إِنَّهُ مِنْ كَسَلٍ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا، وَمَنْ ضَجَرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ»^۱

از تنبلی و سستی پرهیز کن، زیرا این دو، کلید تمام بدیها و بدبختی‌هاست، هر کس تنبلی و کسالت و بی‌حالی بورزد، حقی را ادا نمی‌کند و بر هیچ حقی شکیبیا نمی‌شود و سرانجام سربار جامعه و مورد لعن قرار می‌گیرد.

و از همان حضرت نقل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ»؛ «ملعون است، ملعون است کسی که سربار مردم است».

آری، تنبلی و تن به کار ندادن، باعث می‌شود انسان نتواند مایحتاج همسر و فرزندان خود را تأمین کند، نتواند حق آنها را ادا نماید، و در حقیقت تنبلی، کلید همه بیچارگی‌ها و بدبختی‌ها و غم و غصه‌ها است. علاوه بر اینها، موجب بیماری و چه بسا باعث مفساد اجتماعی می‌شود. لذا خداوند سبحان امر فرموده است که مسلمانان، حتی روز جمعه و بعد از نماز جمعه دنبال کار و فعالیت

بروند: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾^۱؛ «چون نماز جمعه پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و از فضل [و رزق] خدا جو یا شوید».

و آیات بسیاری دلالت دارد بر اهمیت کسب و کار و اینکه هر مرد و زنی با کسب و فعالیت چیزی به دست آوردند مالک آن می شوند: ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا لَهُمْ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا كَتَبْنَا لَهُنَّ مِمَّا كَسَبْنَ﴾^۲؛ «برای مردان از آنچه کسب کرده اند بهره ای است، و برای زنان هم از آنچه کسب کرده اند بهره ای است».

و به تجربه ثابت شده که کار و کوشش و زحمت، ضامن سلامتی جسم و موجب شادابی است، مضافاً بر اینکه با کسب و کار، روزی حلال به دست می آید و باعث توسعه در زندگی می شود و این خود عبادتی بزرگ است.

از اسباب غصه رفاقت و همنشینی با گناهکاران است

﴿يَا وَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾^۳؛ «ای وای، کاش من فلانی

۱. سوره جمعه (۶۲)، آیه ۱۰.

۲. سوره نساء (۴)، آیه ۳۲.

۳. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۸ و ۲۹.

را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی‌گرفتم. بی‌تردید مرا از قرآن، پس از آنکه برایم آمد گمراه کرد، و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و در وادی هلاکت و بدبختی] وامی‌گذارد».

از ابن عباس نقل است که: عقبه بن ابی معیط از هر سفر که برمی‌گشت غذا درست می‌کرد و مردم مکه را دعوت می‌نمود و با پیامبر ﷺ مجالست و نشست و برخاست داشت و از سخنان آن حضرت خوشش می‌آمد اما شقاوت او مانع بود که ایمان بیاورد، تا اینکه از سفری برگشت و غذا درست کرد و پیامبر ﷺ را دعوت نمود، پیامبر ﷺ فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم تا اینکه شهادت به یگانگی خدا و رسالت من بدهی، گفت: ای پسر برادر! غذا میل کن، فرمود: غذا نمی‌خورم تا شهادت دهی. پس او شهادتین را گفت و پیامبر ﷺ از غذای او میل فرمود، این خبر به ابی بن خلف که رفیق عقبه بود رسید. ابی آمد نزد او و گفت: ای عقبه! بچه شدی؟ گفت: نه به خدا، بچه نشدم، ولی محمد ﷺ بر من وارد شد و از خوردن غذای من خودداری کرد مگر اینکه شهادت به یگانگی خدا و رسالت او بدهم، و من حیا کردم پیش از غذا خوردن از خانه‌ام خارج شود، لذا برای او شهادت دادم و پس از آن غذا میل کرد. ابی به او گفت: من از تو راضی نخواهم شد مگر اینکه بروی و آب دهان به صورت محمد ﷺ بیندازی، عقبه به حرف رفیقش

گوش داد و رفت خدمت پیامبر ﷺ و آب دهان به صورت مبارک آن حضرت انداخت، پیامبر ﷺ فرمود: تو را پس از این ملاقات نخواهم کرد مگر اینکه در خارج مکه سرت با شمشیر جدا شده باشد، پس عقبه در جنگ بدر اسیر شد و مسلمانان او را به بدترین وضع کشتند و از اسیران بدر تنها او کشته شد.^۱

آری، رفاقت با افراد منحرف و مخالف حق، سرانجام و نتیجه‌ای جز بدبختی و غصه و هلاکت ندارد.

من از بیگانگان هرگز ننالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ «هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما به یاهو گویی و سخن بی‌منطق می‌پردازند از آنان روی گردان [و همنشینی و رفاقت و مجلسشان را ترک کن] تا در سخنی دیگر درآیند، [مگر اینکه برنامه خود را تغییر دهند] و اگر شیطان تو را [از ترک آنها] به فراموشی انداخت، پس از یاد آوردن و متوجه شدن [فوراً از جمع آنها خارج شو] و با افراد ستمکار همنشین مشو».

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۰۷.

۲. سوره انعام (۶)، آیه ۶۸.

از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که رفاقت و همنشینی با مردم منحرف و گناهکار به اندازه‌ای ضرر دارد که اگر شیطان انسان را به فراموشی افکنده و سهواً و یا جهلاً و از روی خطا با آنان رفاقت و همنشین شده به مجرد اینکه از موضوع مطلع گشت، فوراً از مجلس آنها برخیزد و رفاقتش را قطع کند تا مبادا به سرنوشت شوم آنها مبتلا و به غصه و اندوه گرفتار شود.

تا توانی می‌گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد
 مار بد تنها همی بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۱؛ «السته خدا در قرآن بر شما نازل کرده [و فرمان داده] است که: چون با خبر شوید گروهی آیات خدا را مورد انکار و استهزا قرار می‌دهند، با آنان ننشینید تا در سخنی دیگر درآیند، [گناه را ترک کنید] و الا شما هم [در به دوش گرفتن بار گناه] مانند آنان خواهید بود، یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ جمع خواهد کرد».

از این آیه مبارکه نیز استفاده می‌شود که مسلمان نباید در مجالس گناه شرکت کند، و چنانچه بدون اطلاع قبلی شرکت کرد،

به محض اطلاع خارج و آنها را ترک گوید، همچنین مسلمان نباید با افراد منحرف و گناهکار همنشین و رفاقت و رفت و آمد کند، زیرا سرانجام آن جز عذاب و گرفتاری و غصه چیزی نخواهد بود. در ذیل آیه شریفه فوق از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند: «إِذَا سَمِعْتَ الرَّجُلَ يَجْحَدُ الْحَقَّ وَيُكَذِّبُ بِهِ وَيَقَعُ فِي أَهْلِهِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ وَلَا تُقَاعِدْهُ»؛ «هرگاه شنیدی مردی حق را انکار می‌کند و آن را تکذیب می‌نماید و به اهل حق حرفهای توهین آمیز می‌زند، از نزد او برخیز و با او همنشین مشو».^۱

همنشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بپفزاید
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمودند:

إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يُقَرِّبُ لَكَ الْبُعِيدَ وَ يُبْعِدُ لَكَ الْقَرِيبَ.

وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بِأَعْيُنِكَ بِأَكْلَةٍ أَوْ أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ.
وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ.
وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ.
وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ، فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.

از رفاقت و همراه شدن با پنج گروه پرهیز کن:

- ۱- با دروغ‌گو، زیرا او خلاف واقع را به عنوان واقع به تو وانمود می‌کند و تو را فریب می‌دهد.
- ۲- با فاسق، زیرا که او تو را به یک وعده غذا یا به یک لقمه، بلکه به کمتر از آن (مثل وعده دروغ) می‌فروشد.
- ۳- با بخیل، زیرا اگر به مال او نیاز پیدا کنی او یخل می‌ورزد و دستت را نمی‌گیرد.
- ۴- با احمق (نادان)، زیرا او می‌خواهد به تو نفع برساند ولی از جهت حماقت و نادانی به تو ضرر می‌رساند.
- ۵- با قاطع رحم، زیرا من در سه موضع از قرآن مجید، قاطع رحم را ملعون یافتیم.^۱

رفیقان بر سه قسمند از بدانی زبانی‌اند و نانی‌اند و جانی
 به نانی نان بده از در برانش نوازش کن تو یاران زبانی
 ولیکن یار جانی را به دست آر به جانش جان بده گر می‌توانی

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند: «إِحْذَرُ
 مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ وَالْفُجَّارِ وَالْمُجَاهِدِينَ مَعَاصِيَ اللَّهِ»؛ «از مصاحبت
 فاسقان و فاجران و کسانی که در راه نافرمانی‌های خدا کوشش می‌کنند،
 برحذر باش».^۲

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۱، باب من تکره مجالسته، ح ۷.

۲. غرر الحکم.

بیشتر مصیبت‌ها مولود اعمال و گناهان است

بسیاری از مصیبت‌ها، بیماری‌ها، غم و غصه‌ها به خاطر ارتکاب گناهان و اعمال خلاف شرع است. به خاطر تخلف از دستورات و قوانین و مقررات است، خداوند سبحان فرموده است:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾^۱؛ «هر مصیبتی به شما برسد، به سبب اعمالی است که مرتکب شده‌اید، و از بسیاری [از همان اعمال هم] می‌گذرد».

مصائبی که در این آیه به آنها اشاره شده، مولود اعمال و گناهان خود انسان است. سبب آنها اعمال زشتی است که مرتکب می‌شویم.^۲ و این آیه اشاره است به این آیه ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۳؛ «در خشکی و دریا به سبب اعمال [زشتی که] مردم به دست خود انجام دادند، فساد و تباهی نمودار شده است، تا [خدا کيفر] برخی از آنچه را انجام داده‌اند به آنان بچشانند، تا [از گناه و طغیان] برگردند».

همچنین اشاره است به این آیه: ﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا

۱. سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۰.

۲. شاهد آن، پرسش از زندانیان است که گرفتار و در زندان به سر می‌برند.

۳. سوره روم (۳۰)، آیه ۴۱.

ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿١﴾؛ «و آن شهرها هنگامی که اهل آنها [با کفر و انجام معاصی] به خود ستم کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکتشان وقتی معلوم مقرر نمودیم».

نیز اشاره است به این آیه: ﴿وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلِهَا ظَالِمُونَ﴾^۲؛ «وما نابود کننده شهرها نبوده ایم مگر در حالی که اهلش ستمکار بوده اند».

و به این آیه اشاره است: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾^۳؛ «و چنین است مؤاخذه کردن پروردگارت، هنگامی که [مردم] آبادی‌ها را در آن حال که ستمکارند مؤاخذه می‌کند، بی تردید مؤاخذه او دردناک و سخت است».

نیز اشاره است به این آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که مرتکب می‌شدند [به عذابی سخت] گرفتیم».

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۵۹.

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵۹.

۳. سوره هود (۱۱)، آیه ۱۰۲.

۴. سوره اعراف (۷)، آیه ۹۶.

و نمونه‌ای دیگر در این آیه آمده است: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «این خانه‌های آنان است که به سبب ستمشان خالی و مخروبه مانده است. بی تردید در این سرگذشت برای گروهی که معرفت دارند، [و توجه می‌کنند] عبرتی بزرگ وجود دارد». آیات دیگر نیز به این مضمون آمده که حاصل آنها این است که ستم و گناه و بی‌اعتنایی به اوامر و نواهی الهی، موجب بدبختی و گرفتاری و غم و غصه می‌شود، روایات نیز در این زمینه فراوان است.

در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّعْمَ»؛ «خدایا بپارز آن گناهی را که فرود آرد انتقام‌ها و گرفتاری‌ها را» و «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ»؛ «خدایا بپارز برایم آن گناهی را که تغییر دهد نعمتها را» و «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ»؛ «خدایا بپارز برایم آن گناهی را که فرود آورد بلا را».

و امام صادق علیه السلام از آباء گرامش نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «تَوَقَّوا الذُّنُوبَ فَمَا مِنْ بَلِيَّةٍ وَلَا نَقْصٍ رِزْقٍ إِلَّا يَذْنِبُ حَتَّىٰ أَخْذَشَ وَالْكَبُورَةَ^۲ وَالْمُصِيبَةَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ

۱. سوره نمل (۲۷)، آیه ۵۲.

۲. الکبوة: به رو افتادن.

مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أُيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ﴿١﴾؛ «از انجام گناهان خودداری کنید، زیرا هیچ بلیه و گرفتاری نیست و نقص و کمبود روزی نیست مگر به خاطر گناه، حتی خراشی که به بدن وارد می شود، یا اینکه انسان به رو بر زمین می افتد و یا به او مصیبتی می رسد، تماما به سبب گناه است، خداوند متعال فرموده است: آنچه از مصیبات به شما می رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید و از بسیاری از آنها می گذرد!».

همچنین امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا إِنْ تَلَاهُ اللَّهُ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَهَا»؛ «همانا بنده هرگاه گناهانش زیاد شد و عملی که گناهان او را جبران کند نداشت و عملی نداشت که گناهانش را محو کند، خداوند او را به غم و غصه مبتلا می سازد تا کفاره گناهانش باشد و پاک شود.».

مولوی گوید:

این بلای دوست تطهیر شماست علم او بالای تدبیر شماست
چون که غم دیدی تو استغفار کن غم به امر خالق آید کار کن

و از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خَيْرَ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ، يَا عَلِيُّ مَا مِنْ خَدَشٍ عُوِدٍ وَنَكْبَةٍ قَدِمَ إِلَّا بِذَنْبٍ وَ مَا عَفَى اللَّهُ عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِيهِ...»؛^۳

۱. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۸.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۴.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۱.

«بهترین آیه در کتاب خدا این آیه است: [وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ] ای علی! نیست خراش چوبی و نه پا به چیزی خوردن، مگر به سبب گناهی که شخص مرتکب شده، و آنچه را خدا در دنیا [با این قبیل امور] بخشیده، کریم‌تر از آن است که در آخرت مجدداً مؤاخذه و مجازات کند».

یعنی خداوند در همین دنیا، گناهان را با برخی گرفتاریها مجازات می‌کند و دیگر در قیامت مؤاخذه نمی‌کند، و این امر خیر بسیار با ارزشی است که عقوبت را به قیامت موکول نمی‌کند.^۱ لازم به یادآوری است که چه بسا بی‌توفیقی و عدم شوق به عبادات و کارهای خیر، خود بلیه و مصیبتی است که به خاطر غذاهای شبهه‌ناک و نشستن و برخاستن‌های نامناسب گریبان‌گیر انسان می‌شود، به خاطر برخی معاصی از انسان سلب توفیق شده، حلاوت عبادت و بندگی از کامش می‌رود.

در روایت است که خدا می‌فرماید: اهل علمی که نیتش خالص نباشد، کمتر کاری که با او انجام می‌دهم این است که شیرینی مناجاتم را از دل او خارج می‌کنم: «إِنَّ أَدْنَىٰ مَا أَفْعَلُ بِهِ أَنْ أَنْزَعَ

۱. روایات به این مضمون بسیار است. به بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۷۰ تا ۲۱۰ مراجعه شود.

حَلَاوَةٌ مُنَاجَاتِي مِنْ قَلْبِي»^۱.

آری انحراف معنوی و بی توجهی به عبادت، خود مصیبتی بزرگ است که سبب مصیبتها و گرفتاریها می شود.

تذکر: از مجموع آیات و روایات و دعاها استفاده می شود که چه بسا بتوان مصیبتهایی را که مولود اعمال زشت و گناهان است، با توبه و جبران خطاها و انجام حسنات، برطرف ساخت و جلوی بروز آنها را گرفت؛ زیرا: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^۲؛ «یقیناً حسنات و خوبی ها، بدی ها را از میان می برند». و ﴿... مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۳؛ «آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

نکته: باید توجه داشت که هر نوع عیب و نقص و بیماری و گرفتاری که واقع می شود، اکثراً مولود اعمال خود انسانها است، چه با واسطه و چه بلاواسطه، چه با علم و عمد، چه از روی جهل و ندانم کاری، چه در بزرگ و چه در کوچک، چه در تصادفات و چه

۱. اصول کافی، ج ۱، باب المستأكل بعلمه، ح ۴.

۲. سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۴.

۳. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۰.

در موارد دیگر، حتی در اطفال چنانچه عیب و نقص و کمبودی اتفاق افتد، سبب آن، اعمال خود ما انسانها می‌باشد، همانگونه که خداوند سبحان فرموده است: ﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾.

زیرا خداوند رؤوف و مهربان، انسان را از هر نظر صحیح و کامل و بدون عیب و نقص می‌آفریند، انسان را با بهترین شکل، با بهترین صورت و اندام، با بهترین کمیت و کیفیت می‌آفریند.

انسان را از هر جهت معتدل، موزون، شنوا و دانا می‌آفریند، در اصل خلقت او هیچگونه عیب و نقص و کمبودی قرار نمی‌دهد، از نظر جسم، روح، عقل، استعداد، و قابلیت هر نوع ترقی و تکامل و پیشرفت را در وجود او تعبیه و فراهم می‌آورد، پس از آن او را از رحم خارج می‌کند: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱.

و پس از آن او را از شکم مادر خارج می‌کند: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾^۲.

بر این اساس بر ما است که مراقب باشیم که اعمالی را که موجبات مصیبت و غصه و گرفتاری را فراهم می‌آورد، انجام ندهیم.

۱. سوره التین (۹۵)، آیه ۴.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۷۸.

نگرانی و غصه پیش از حادثه آری،

اما بعد از آن، فقط صبر

در روایات اهل بیت علیهم السلام است که: غصه و اظهار تأثر قبل از وقوع مصیبت مانعی ندارد، ولی بعد از وقوع آن باید صبر پیشه کرد و راضی به رضای خدا بود و خواست او را تسلیم و گردن نهاد.

مردی به نام «اعشی» می‌گوید: به قصد عیادت فرزند امام صادق علیه السلام، خدمت آن حضرت رسیدم، ایشان درب خانه ایستاده بود. دیدم در فکر فرو رفته و غصه‌دار است، گفتم: فدایت شوم فرزندان چطور است؟ فرمود: خدا می‌داند که در چه حالی است. [کنایه از اینکه حالش خوب نیست] سپس داخل منزل شد و پس از ساعتی خارج گردید، دیدم آثار غصه و تأثر از چهره حضرت برطرف شده است، من گمان کردم فرزند آنجناب بهبود یافته است، گفتم: فدایت شوم فرزندان در چه حالی است؟ فرمود: از دنیا رفت. گفتم: فدایت شوم، وقتی او زنده بود شما را غمگین و غصه‌دار دیدم، اکنون که فوت شده و از دنیا رفته است، در شما اثر حزن و غصه نمی‌بینم. این حال و رفتار شما چگونه و به چه حسابی است؟ حضرت فرمودند: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ إِنَّمَا نَجْرَعُ قَبْلَ الْمُصِيبَةِ، فَإِذَا وَقَعَ أَمْرُ اللَّهِ رَضِينَا بِقَضَائِهِ وَسَلَّمْنَا لِأَمْرِهِ»؛ ما اهل بیتی هستیم که جزع و بی‌تابی ما قبل از وقوع مصیبت است، اما بعد

از آنکه امر خدا واقع شد، به قضا و خواست الهی رضایت می دهیم و تسلیم امر او هستیم.^۱

در روایت دیگر است که : چند نفر از اصحاب امام باقر علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدند و متوجه شدند کودک آن جناب بیمار است و دیدند امام علیه السلام در هم و غم و غصه است و آرامش ندارد، وقتی این حال را از آن حضرت مشاهده کردند گفتند: سوگند به خدا چنانچه کودک امام علیه السلام فوت کند، ما بر او می ترسیم آنچه را خوش نداریم. طولی نکشید که ناگهان از داخل خانه صدای گریه بلند شد و همه دانستیم که کودک امام علیه السلام از دنیا رفته است، آن حضرت رفت داخل خانه و زمانی نگذشت که برگشت، ما نگاه به آنجناب کردیم، دیدیم چهره آن حضرت باز و گویا مصیبتی ندیده است. عرض کردیم: حال قبل شما به گونه ای بود که ما گفتیم اگر کودکان فوت کند همه ما اندوهگین و غصه دار می شویم، ولی اکنون چنین نیست، حضرت فرمودند: «إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَافِيَ فَيَمُنَ نُحِبُّ، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَّمْنَا فِيمَا أَحَبَّ»؛ ما عافیت و سلامتی عزیزانمان را دوست داریم، اما هنگامی که امر و خواست خدا آمد، سر تسلیم فرود می آوریم به آنچه او دوست دارد.^۲

۱. وسائل الشیعه، باب ۸۵، ابواب الدفن، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، باب ۸۵، ابواب الدفن، ح ۳.

در روایت دیگر است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّا نَجْزِعُ مَا لَمْ يَنْزِلْ أَمْرُ اللَّهِ، فَإِذَا نَزَلَ أَمْرُ اللَّهِ فَلَيْسَ لَنَا إِلَّا التَّسْلِيمُ»؛ ما جزع و بی تابى می‌کنیم، مادامی که امر خدا نازل نشده است، اما هنگامی که امر خدا فرود آمد، برای ما نیست جز تسلیم. سپس حضرت غذا طلبید و با حاضران میل کردند و پس از آن فرمودند: «هَذَا هُوَ الصَّبْرُ الْجَمِيلُ»؛ این رفتار من [در این موقع] همان صبر جمیل و زیبا و پسندیده است.^۱

روایات به این مضمون متعدد است و به مؤمنان می‌آموزند که قبل از وقوع حادثه، جزع و بی‌تابی و نگرانی و دعا و تلاش برای جلوگیری از وقوع حادثه، مطلوب و بی‌اشکال است، اما پس از آن، دیگر چنین نیست و باید تسلیم خواست خدا بود و از جزع و بی‌تابی و غصه و اظهار تأثر پرهیز نمود. «وَاللَّهُ الْمَوْقِفُ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ».

همیشه گرفتاری نشان بدی نیست، غصه نخورید

در ذهن بعضی است که همیشه نعمت نشان خوبی و سعادت شخص است و مصیبت و گرفتاری نشان بدی و قهر خدا است، و چه بسا خیال کنند ثروت و قدرت دلیل لطف خدا و گرفتاری و حوادث و بیماری نشان خشم و غضب خدا است. ولی چنین

۱. وسائل الشیعه، باب ۸۵، ابواب الدفن، ح ۶.

نیست، بلکه ممکن است هر یک از نعمت و مصیبت نشان لطف خدا باشد و ممکن است نشان قهر و خشم خدا باشد.

گاهی خدا در بنده‌ای لیاقت می‌بیند و به او نظر رحمت دارد، به وی نعمت و عزت می‌دهد، گاهی بنده‌ای - به خاطر رفتار ناپسندش - مورد خشم خدا قرار می‌گیرد، او را گوش مالی می‌دهد و به مصیبت و بلا گرفتارش می‌کند، شاید بیدار شود.

همچنین گاهی چون به بنده‌ای نظر لطف دارد، او را به مصیبت و بلایی دچار می‌کند، او را به همسر^۱ یا فرزند نا اهلی مبتلا می‌کند

۱. مثل همسر نوح و لوط و مثل دو همسر پیامبر اکرم ﷺ (عایشه و حفصه). از ابن عباس نقل است که حفصه دختر عمر، همسر پیامبر ﷺ به آن حضرت اعتراض و مشاجره کرد، پیامبر ﷺ فرمود قبول داری یک نفر را به حکمیت بخوانیم تا بین تو و من حکومت کند؟ گفت: آری، پیامبر ﷺ از پی عمر فرستاد که پدر حفصه بود، وقتی عمر وارد شد به حفصه گفت: حرفت را بزنی که چه شده؟ حفصه رو به پیامبر ﷺ کرد و گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ تَكَلَّمْ وَلَا تَقُلْ إِلَّا حَقًّا»؛ ای رسول خدا شما صحبت کن، اما جز حق حرفی بر زبان نیاور. عمر از شنیدن حرف دخترش حفصه ناراحت شد و دست بالا برد و یک سیلی به صورت حفصه زد، باز دست بالا برد و سیلی دیگری به او زد، پیامبر ﷺ به عمر فرمود: ای عمر دست ننگه دار، عمر به دخترش گفت: «ای دشمن خدا! پیامبر ﷺ جز حق چیزی نمی‌گوید، اگر در محضر پیامبر ﷺ نبود آن قدر به تو می‌زدم تا بمیری». در این هنگام پیامبر ﷺ برخاست و رفت در غرفه (مشربه ام ابراهیم) و ←

تا درجه‌اش بالا رود، و چنانچه بنده‌ای مورد خشم قرار گیرد، وی را غرق ناز و نعمت می‌سازد تا او به طور کامل خدا را فراموش نماید و ناگهان او را بگیرد.

از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: «اِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَىٰ مَعْصِيَةٍ مَا يَحِبُّ فَإِنَّمَا هُوَ اسْتِدْرَاجٌ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ...﴾^۱ «هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می‌بخشد بدان که مقدمه‌ مجازات است، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.»

و نیز حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند:

«يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ»^۲؛ «ای فرزند آدم! هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمتها را به تو می‌بخشد، در حالی که تو گناه می‌کنی، از مجازات او بترس که این مقدمه مجازات است.»

بر این اساس، چه نعمت، چه گرفتاری و مصیبت، ممکن است اثر لطف خدا باشد و ممکن است اثر قهر و خشم خدا باشد.

→ سی روز از زناش کناره گرفت تا این آیه‌ها نازل شد ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِيُزَوِّجَكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُمْ وَأَسْرَحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا...﴾ (سوره احزاب (۳۳)، آیات ۲۸ تا ۳۵). (تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۵)

۱. مجمع البیان، ذیل آیه.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵.

اگر بپرسند که از کجا می‌توان فهمید که نعمت یا گرفتاری و مصیبت که به شخصی رسیده، اثر لطف خدا و خیر بوده یا اثر خشم و نشان قهر خدا بوده است؟

پاسخ این است که از آثار و گفتار و رفتار شخص می‌توان فهمید، مثلاً چنانچه شخصی دارای نعمت ثروت، قدرت، مقام، علم و امکانات مادی شد و حالش تغییر نکرد و هویت خود را فراموش ننمود و به مستمندان و گرفتاران کمک کرد، و روحیه تکبر و خودبزرگ بینی در او پیدا نشد و دست به گناه و اسراف و تبذیر نزد و در صف مجرمان و ستمکاران و فاسقان قرار نگرفت و گفت: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ﴾^۱؛ «ای پروردگار من در مقابل نعمتهایی که به من داده‌ای از تو می‌خواهم که هیچگاه یاور ستمگران نگردم» و حالت خیرخواهی و تواضع در او پدید آمد، از این آثار فهمیده می‌شود، آن نعمتها اثر لطف خدا است و پروردگار متعال خواسته است او را مجرا و وسیله خیر قرار دهد.

اما اگر پس از رسیدن به نعمت خود را گم کرد و غفلت و شقاوت و سنگ‌دلی بر او غالب گردید و در پی هوا و هوس و شهوت‌رانی و برتری‌جویی رفت و خدا و مردم نیازمند را فراموش کرد، و حتی به دیده حقارت به زیردستان نظر کرد و خیال نمود این

۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۱۷.

نعمتها که به او داده شده به خاطر لیاقت و کسب و کار خودش حاصل گشته است، از این گونه رفتار معلوم می شود آن نعمتها لطف و رحمت خدا نیست، بلکه اثر قهر و خشم پروردگار است و زمینه است تا او به طور کامل خدا را فراموش کند و غرق دنیا گردد تا خدا او را ناگهان بگیرد و به جزای اعمالش برساند.^۱

همچنین اگر در شخص هنگام گرفتاری و مصیبت، حالت تنبه و توجه به خدا و راضی به رضای الهی و اطمینان به عدل پروردگار حاصل شد، فهمیده می شود آن گرفتاری و مصیبت اثر لطف و رحمت خدا است که می خواهد به آن وسیله درجه و مقام او را بالا ببرد و بر کمالش بیفزاید، یا می خواهد او را گوشمالی بدهد و بیدارش کند.

اما اگر هنگام گرفتاری و حادثه و مصیبت لب به گله و شکایت گشود و حالت اضطراب و نومیدی به او دست داد و خود را باخت، فهمیده می شود آن گرفتاری و بلا و مصیبت اثر خشم خدا و مجازات دنیوی است که به آن شخص رسیده است.

آنچه بیان شد، از این سه آیه استفاده می شود:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَا هُمْ بِأَلْبَاسٍ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ

وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۶۴﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿۶۵﴾؛ «ما به امتهایی که پیش از تو بودند (پیامبرانی فرستادیم و هنگامی که به مخالفت آنها برخاستند) آنها را به شدت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم شاید (بیدار شوند و در برابر حق) تسلیم گردند (و از نعمت وجود پیامبران بهره برند) ولی آنها هنگامی که مجازات ما به آنان رسید تسلیم نشدند (بیدار نگشتند) و دل‌های آنها قساوت پیدا کرد و شیطان کارهای آنها را در نظرشان خوب جلوه داد، هنگامی که (اندرزها سود نیکشید) و آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای نعمتها را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) شاد و خوشحال شدند (و غرق نعمت گشته و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (وسخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مأیوس شدند (و تمام درهای امید به روی آنها بسته شد)».

خلاصه آنچه از این سه آیه استفاده می‌شود این است که: خداوند سبحان می‌فرماید: «ما به سوی امت‌های پیشین، پیامبران فرستادیم و به مقتضای لطف خود، انواع نعمتها را به آنان ارزانی داشتیم، ولی آنها از نعمتهای ما قدردانی نکردند و به حرف پیامبران اعتنا نمودند، در آن هنگام به منظور بیداری و هشدار، و به

مقتضای لطف خود، آنها را با مشکلات و حوادث، با فقر و خشکسالی و بیماری و درد و رنج (بأساء) و (ضراء)^۱ مواجهه ساختیم شاید متوجه و بیدار شوند و دست از گناه بردارند، ولی نه از راه نعمت و نه از راه گرفتاری و مصیبت، بیدار نشدند، در این موقع تمام درهای نعمت را بر روی آنها گشودیم تا آنکه کاملاً غرق نعمت و غرور شدند و در این هنگام ناگهان آنها را گرفتار کرده، به مجازات سخت مبتلایشان ساختیم.

از این سه آیه استفاده شد که: نعمت اول و بلای اول اثر لطف خدا است، که شاید بهره برند و بیدار شوند، نعمت دوم و بلای دوم اثر قهر و خشم و انتقام دنیوی خدا است.

در حالات گذشتگان نیز مطالعه کنیم، می بینیم گاهی مشمول نعمت خدا و گاهی مورد بلا و گرفتاری بوده اند، و از رفتار و گفتارشان، در هنگام نعمت و بلا می فهمیم کدام حق بوده و کدام باطل بوده اند.

۱. «بأساء» به معنای رنج شدید و جنگ و خشکسالی و قحطی و مانند اینها است. «ضراء» به معنای ناراحتی روحی و غم و غصه و بیماری و از دست رفتن ثروت و فروپاشی زندگی است. «مبلسون» از «بلس و ابلاس» به معنای اندوه و غصه است که به خاطر گناه و حوادث ناگوار انسان را فرامی گیرد.

حضرت امیر علیه السلام در زمان حکومتش چگونه زندگی کرد و چه فرمود، هنگام شهادتش چه بر زبان جاری ساخت. ^۱ عمر و عثمان و

۱. آن حضرت فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطُغْرِيهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ»؛ آگاه باشید! امام شما از دنیای خود به دو لباس فرسوده و دو قرص نان اکتفا کرده است.

و فرمودند: «وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَنِّئِي هَذَا أَلْعَسَلِ وَ لُبابِ هَذَا أَلْقَمَحِ، وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرْزِ. وَ لَكِنَّ هَيْهَاتَ أَنْ يَعْلِبَنِي هَوَايَ، وَ يَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ - وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ أَلْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشُّبْعِ»؛ [این که من به دو قرص نان جو و به دو لباس ساده و فرسوده و حتی وصله دار قناعت کردم، نه برای این است که قدرت ندارم] بلکه اگر بخواهم امکانات برایم فراهم است و می توانم برای خود زندگی مرفهی تهیه کنم، اگر بخواهم می توانم از عسل مصفا و مغز گندم و پارچه ابریشمی استفاده کنم، [و چنین نیست که کم مصرف کردن و سطح زندگی را پایین نگاه داشتن و فقیرانه زندگی کردن، به خاطر نداشتن و عدم تمکن باشد. ولی از انسانیت و جوانمردی به دور است.] [امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه فرمودند:]

از انصاف و مردانگی دور است که هوای نفس بر من غالب شود. خدا چنان روزی را نیاورد که هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به شکم پرستی و خوش گذرانی و ادار سازد. هرگز چنین مباد که به فکر غذاهای خوش مزه و رنگین بیفتم.

بسیار دور است که هوای نفس بر من غالب شود و حرص و هوای نفسانی، مرا وادار کند به این که لباس و غذای عالی و ممتاز اختیار کنم و حال آن که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که [از شدت فقر و درماندگی حتی] امید به تهیه نان

←

عمر و عاص و عمر سعد و... در موقع قدرت چه کردند و هنگام مردن چه حالتی داشته و چه گفتند؟!

→ جو را نداشته باشد، و به یاد نداشته باشد که یک وعده غذای سیر خورده باشد.

حضرت در ادامه فرموده است:

«أَوْ آيْتٍ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزَتِي، وَ أَكْبَادُ حَرِّي، أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:
وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَيِّبَ بِسِطْنَةٍ وَ حَوْلِكَ أَكْبَادُ تَجِرُّ إِلَى الْقِدَا!

چگونه ممکن است من [که امام و رهبر مردم هستم] شب را با شکم پر صبح کنم در حالی که چه بسا اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه وجود داشته باشد؟ آیا سزاوار است من مصداق شعر آن شاعر باشم که گفته است: این درد و ناجوانمردی تو را بس که شب را با شکم پر بخوابی - و حال آن که در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد که در آرزوی تکه‌ای گوشت خشک شده باشند.

سپس حضرت امیر عليه السلام از خودش سؤال کرده و چنین می‌فرماید:

«أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ!»

آیا من، تنها بدان بسنده کرده و دل خوش کنم که به من امیرالمؤمنین بگویند، و مرا به عنوان امام و رهبر مسلمانان یاد کنند، ولی در گرفتاری‌ها، در مشکلات و سختی‌های زندگی مردم، با آنان همراه نبوده و مشارکت نداشته باشم؟ یا خود در دشواری‌های زندگی پیشگام نباشم؟ من سیر باشم و مردم گرسنه باشند؟! من که امام و رهبرشان هستم در رفاه و آسایش زندگی کنم و مردم سر و سامان و زندگی مناسب نداشته باشند؟! (نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۴۵)

اباذر^۱ و سلمان و... چگونه زندگی کرده و هنگام مرگ چه گفتند؟!
فرعون و قارون هنگام قدرت چه گفتند و هنگام گرفتاری
چگونه اظهار عجز و بدبختی نمودند.

حالات سیدالشهدا علیه السلام صبح عاشورا و دعا و مناجاتش با خدا، و
سخنان حضرت زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد و خطبه‌اش در
مجلس یزید چه و چگونه بود؟

بر این اساس، چنانچه انسان گرفتار شد، حادثه‌ای برایش پیش
آمد، یا به مصیبتی مبتلا گردید، هر چه زودتر بیدار شود و خطاهای
خود را اصلاح و جبران کند و غصه نخورد، همچنین هرگاه دیدند
شخصی گرفتار شده، یا حادثه و مصیبتی برایش رخ داده است،
حمل بر بدی اونکنند و سوء ظن به او نبرند و احتمال دهند که به
منظور ترفیع درجه او بوده است.^۲

۱. علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه، بعد از نقل کیفیت وفات و دفن ابوذری رضی الله عنه
فرموده است: «بدان که تذکر احوال دوستان خدا و یاد مصائب و محنتهای ایشان
متضمن فواید بسیار است و سبب این است که بی‌اعتباری دنیا و باطل بودن اهل
دنیا به احسن و جوه ظاهر گردد و باعث می‌شود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و
منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه مُمتحن
بوده‌اند. (عین الحیوة، ص ۱۹)

در روایت است که حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدْبٌ، وَلِلْمُؤْمِنِ إِمْتِحَانٌ وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ»؛^۱ «همانا بلا و گرفتاری برای ظالم ادب است و برای مؤمن امتحان است و برای انبیاء درجه است و برای اولیاء کرامت».

و فرمودند: «لَا تَفْرَحَ بِالْغِنَى وَالرِّخَاءِ وَلَا تَعْتَمَّ بِالْفَقْرِ وَالْبَلَاءِ فَإِنَّ أَلْذَّهَبَ يُجَرَّبُ بِالنَّارِ وَالْمُؤْمِنُ يُجَرَّبُ بِالْبَلَاءِ»^۲؛ «به توانگری و آسایش شادی مکن و به فقر و گرفتاری اندوهگین مباش، زیرا طلا به وسیله آتش آزمایش شود و مؤمن به گرفتاری امتحان گردد».

۲. آرزو دارم که گر گل نیستم خاری نباشم

بار بردار از ز دوشی نیستم باری نباشم

گر نگشتم دوست با صاحبدلی دشمن نگردم

بوستان بهر خلیل ار نیستم ناری نباشم

گر که نتوانم ستانم داد مظلومی ز ظالم

باز آن خواهم که همکار ستمکاری نباشم

گر پری بگشوده دارم همچو کبک کوه ساری

طعنه زن بر خاری مرغ گرفتاری نباشم

نیست گر در آستینم دست، بهر دستگیری

باز آن خواهم که اندر آستین این و آن ماری نباشم

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۸.

۲. غررالحکم.

به زندگی ساده قانع باشید و غصه نخورید

انبیاء و اولیاء خدا به زندگی ساده و فقیرانه اکتفا کردند و در خانه‌های محقر و روی فرشهای بی‌رنگ و رونق گذرانندند و در همان خانه‌ها فرزندان بزرگوار تربیت و به جامعه تحویل دادند، آنها به آنچه خدا قسمتشان کرده بود راضی بودند و به حلال و پاک اکتفا نمودند: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱؛ «ما در زندگی دنیا معیشت و مایحتاج زندگی آنان را میانشان تقسیم کرده‌ایم». و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ»^۲؛ «هر کس قانع باشد به آنچه خدا روزیش کرده است، از بی‌نیازترین مردم است».

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ، إِنَّ آدَمَ كُنْ كَيْفَ شِئْتَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ، مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ الْيَسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَوْنَتُهُ وَ زَكَتْ مَكْسَبَتُهُ وَ خَرَجَ مِنْ حَدِّ الْفُجُورِ»^۳.

در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم! هرگونه باشی و عمل کنی، همان گونه و به همان مقدار پاداش داده می‌شوی، هر کس

۱. سوره زخرف (۴۳)، آیه ۳۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۸.

به روزی اندک خدا راضی شود، خدا عمل اندک او را بپذیرد و هر که به حلال اندک خشنود باشد مخارجش سبک شود و کسبش پاک و پاکیزه گردد و از دایره بدکاری و فسق و فجور بیرون رود. و از حضرت امیر علیه السلام نقل است که فرمودند: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ؛ عزیز است کسی که قانع باشد، و ذلیل است کسی که طمع داشته، چشمش به دست این و آن باشد».

نقل است که از حاتم طائی پرسیدند: مردی بزرگوارتر از خودت دیدی؟ گفت: آری، روزی سفره‌ام گسترده بود و مردم می‌آمدند و غذا می‌خوردند، گفتم بروم بیرون خانه مبادا کسی عقب مانده باشد، یا خبر نداشته باشد، وقتی از خانه‌ام خارج شدم پیرمردی را دیدم هیزم به دوش و از بشته کوه می‌آید، به او گفتم: سفره حاتم گسترده است، چرا خود را به زحمت انداخته‌ای بیا و غذای آماده بخور. پاسخ داد:

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد حاتم گفت: آن پیرمرد را از خودم کریم‌تر و بزرگوارتر دیدم. شیخ صدوق رحمته الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: «خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتَهَنَّأ بِالْعَيْشِ : الصِّحَّةُ وَالْأَمْنُ وَالْغِنَى وَ الْقِنَاعَةُ وَالْإِنْسِ الْمُوَافِقُ»^۱؛ «پنج چیز است که هر کس نداشته باشد

زندگیش گوارا نیست، اول: صحت، دوم: امنیت، سوم: بی‌نیازی، چهارم: قناعت، پنجم: انیس و همنشین و همسر خوب و سازگار».

نقل است که از مرد دانشمندی پرسیدند: آیا چیزی افضل‌تر از طلا سراغ داری؟ گفت: آری، قناعت افضل‌تر است.^۱

و حکیمی گفته است: «إِسْتِغْنَائُكَ عَنِ الشَّيْءِ خَيْرٌ مِنْ إِسْتِغْنَائِكَ بِهِ»^۲؛ از چیزی بی‌نیاز باشی بهتر است که نیازت را به آن چیز برطرف کنی.

حکیمی از حکمای یونان به زندگی بسیار زاهدانه قناعت می‌کرد، اسکندر او را دعوت نمود که در مجلسش حضور یابد، به مأمور اسکندر گفت: به او بگو، آنچه مانع شده که تو نزد من بیایی، همان چیز مانع شده که من نزد تو بیایم، بی‌نیازی تو از من، مانع شده که نزد من بیایی، و بی‌نیازی من هم از تو، به خاطر قناعتم، مانع شده که نزد تو بیایم.^۳

لَتَقُلُّ الصَّخْرُ مِنْ قَلِّ الْجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَسَنِ الرِّجَالِ

۱. قِيلَ لِبَعْضِ الْحُكَمَاءِ : رَأَيْتَ شَيْبًا أَفْضَلَ مِنْ الذَّهَبِ؟ قَالَ نَعَمْ الْقِنَاعَةُ. (سفينة البحار، ج ۷، ص ۳۷۵)

۲. همان.

۳. دَعَا إِسْكَندَرَ حَكِيمًا مِنْ حُكَمَاءِ يُونَانَ إِلَى مَجْلِسِهِ فَقَالَ لِلرَّسُولِ : قُلْ لَهُ إِنَّ الَّذِي مَنَعَكَ مِنَ الْمَسِيرِ إِلَيْنَا هُوَ الَّذِي مَنَعَنَا مِنَ الْمَسِيرِ إِلَيْكَ، مَنَعَكَ إِسْتِغْنَائُكَ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ وَ مَنَعَنِي عَنكَ بِقِنَاعَتِي. (همان)

دو قرص نان اگر از گندم است یا از جو
دو تاي جامه گر از كهنه است يا از نو
چهار گوشه ديوار خود به خاطر جمع
كه كس نگويد از اين جاى خيز و آن جا رو
هزار بار نكوتر به نزد دانايان
ز فرّ مملكت كيقباد و كيخسرو

چون فرومانی به سختی تن به عجز اندر منه
دشمنان را پوست بر کن دوستان را پوستین

إِذَا ضَاقَ الزَّمَانُ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ وَلَا تَيْأَسْ مِنَ الْفَرَجِ الْقَرِيبِ
وَطُبُّ نَفْسًا فَإِنَّ اللَّيْلَ حُبْلَى عَسَىٰ يَأْتِيكَ بِالْوَلَدِ الْأَنْجَبِ
هرگاه زمانه بر تو سخت شد، از گشایش قریب الوقوع مأیوس مباش.
و دل خوش دار، زیرا شب آبتن است، و امید است فرزندى نجیب
برایت بیاورد.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا

همه باید توجه داشته باشیم که حادثه‌ها - مثل طوفان، زلزله،
سیل، جنگ، کم‌آبی، بیماری و مانند اینها - در طول تاریخ و برای
تمام ملت‌ها بوده و خواهد بود.

رگ رگ است این آب شیرین آب شور

در خلائق می رود تا نَفخ صور

بر این اساس لازم است مسلمانی که معتقد به مبدأ و معاد است، در همه حال و هنگام پیش آمد هر نوع مصیبت و غم و غصه‌ای به خدا پناه برد و از پروردگار بخواهد که او را به مصیبت در دینش گرفتار نسازد، از او بخواهد که او را به سیل و طوفان بی تقوایی و بی عفتی گرفتار نکند، زلزله فحشاء و منکرات قلب او را متزلزل ننماید و در تمام حالات، چه در حال ناز و نعمت و چه در حال بلا و مصیبت بگوید: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا»؛ «خداوندا! مصیبت ما را در دین ما قرار مده».

در روایت است که امام صادق علیه السلام هرگاه به مصیبتی مبتلا می شد می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مُصِيبَتِي فِي دِينِي»؛ «حمد و ستایش خدا را که مصیبت مرا در دینم قرار نداد».

آری، باید شخص مؤمن توجه داشته باشد که اگر از لحاظ مال، خانه، زندگی و غیره، دچار حادثه شد و صدمه‌ای دید، اما دین و فضائل اخلاقی اش برقرار است، آن صدمه و خسارت، زیان مهمی به او نمی‌رساند و قابل جبران است. بلکه باید بداند که گاهی روح انسان با بروز حوادث، آب دیده و محکتر می‌شود؛ زیرا چنانچه

انسان در زندگی اصلاً مصیبت نبیند و همیشه در ناز و نعمت بسر برد، روحش سست و تنبل و به تدریج از فعالیت ساقط می‌گردد.
 ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است :

أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَضَلُّبُ عُدُودًا، وَالرَّوَائِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا، وَالتَّبَاتَاتِ الْبَدْوِيَّةَ أَقْوَى وُقُودًا وَأَبْطَأُ حُمُودًا.^۱

آگاه باشید! درخت بیابانی که آب کمتری می‌خورد، چوبش محکم‌تر است ولی گیاهان و درختان پرورشی و شادابی که سبز و خرمند، صلابت و استحکام کمتری دارند. درختان و گیاهان کوهستانی و بیابانی در برابر حوادثی چون طوفان و سرما و گرما استقامت بیشتری دارند، گیاهان بیابانی آتش چوبشان شعله‌ورتر است و دیرتر خاموش می‌شوند و ذغال آنها محکم‌تر است و به زودی خاکستر نمی‌شوند.

آری، درخت و گیاهی که در کوه و بیابان روییده و در میان حوادث رشد کرده و طوفانها و گرمای تابستان و کم‌آبی، و سرمای زمستان را تحمل کرده است، به مراتب محکم‌تر و استوارتر است از درخت و گیاهی که در کنار نهر آب و در گلخانه پرورش یافته است.

بعلاوه، چه بسا که در گرفتاری‌ها و حوادث و مصیبات، برای انسان، مصلحت و خیر وجود دارد که خودش نمی‌داند. ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «چه بسا چیزی را اگر اه داشته باشید، که خیر شما در آن است، و یا چیزی را دوست داشته باشید که شرّ شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

این آیه مبارکه بیان می‌کند که بشر طبعاً از تحمل سختی‌ها رنج می‌برد و آن را ناخوش می‌دارد و مایل است همیشه راحت و در خوشی بسر برد، ولی او از مصالح کارها و پیش آمدها خبر ندارد، و نمی‌داند که چه بسا در پشت پرده خیری وجود دارد، در پشت سر آنچه در نظر او ناپسند است خیری نهفته است و بعکس، در پشت سر آنچه مورد پسند او است، چه بسا شری نهفته است و تنها خداست که از تمام اسرار آگاه است.

خلاصه باید بدانیم که هر چه اتفاق می‌افتد، در نهایت به نفع ما است و نباید چهره درهم کشیم، باید مطمئن باشیم حوادثی که بی‌اختیار در زندگی رخ می‌دهد و قابل اجتناب نیست - مانند مرگ، مصیبت بستگان - بیماری و نظایر اینها - تماماً حساب شده و از روی حکمت الهی است.

در آن موردی که خضر پیامبر عليه السلام پسری را کشت، کشتن آن پسر، برای پدر و مادرش خیر و مصلحت بود، هرچند آنها مصیبت زده و غصه‌دار شدند.

﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾؛ «ما خواستیم پاکتر و مهربان‌تر از او به آنها عوض دهیم».

خلاصه، از دست دادن برخی چیزها انسان را متوجه می‌کند که همه امور در ید قدرت الهی است و در نهایت به او می‌فهماند که هر چه واقع می‌شود روی حساب و تابع مصالح پنهانی واقع شده و باید به خداوند مهربان پناه برد و از او خواست که مصیبت انسان را در دین و تقوایش قرار ندهد. «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا» (آمین رب العالمین).

ادامه غصه اختیاری است

برخی افراد گمان می‌کنند و یا می‌گویند غصه امری است قهری و به اختیار انسان نیست، ولی چنین نیست، بلکه به خاطر جهل و خیالات فاسد و دل بستگی به چیزی، غصه به وجود می‌آید و اگر توجه کنند می‌بینند آنچه از کسی گرفته شده که به خاطر آن محزون و غصه‌دار گشته است، چیزی است که برخی افراد اصلاً نداشته‌اند

و هرگز غصه نبود آن را نخورده‌اند. نیز اگر مشاهده کنند، هر غصه‌ای که به خاطر مصیبتی روی داده، پس از مدتی به فراموشی سپرده شده و مثل اول بوده است، و چنانچه فکر و عقل خود را به کار گیرند و حالات گذشتگان را در نظر بگیرند و علت هجوم غصه را دریابند می‌فهمند که غصه یک بیماری روانی است که انسان به اختیار خویش، خود را به آن مبتلا می‌کند.

اگر در موجودات جهان فکر کند، اگر در عالم هستی تأمل و تدبر نماید، می‌بیند که هیچ موجودی، هیچ قدرت و حکومتی، هیچ ثروت و ملک و باغی، باقی نمانده و نمی‌ماند و همه چیز فانی می‌شود جز ذات پروردگار.

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس
اگر معتقد و مطمئن باشند که همه چیز از آن خدا است «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». و توجه کنند هر چه در اختیار انسان و نزد انسان و همراه انسان است، همه امانت الهی است و سرانجام باید در اختیار دیگران قرار گیرد، و حتی اعضا و جوارح هر انسانی امانت است و طولی نمی‌کشد که تحویل گورستان داده می‌شود، پس به خود خواهند گفت: غصه برای چه؟ دل بستگی به دنیا و در پی از دست دادن چیزی از آن، غصه برای چه؟

وَمَا الْمَالُ وَالْأَهْلُونَ إِلَّا وَدِيعَةٌ وَلَا بُدَّ يَوْمًا أَنْ تُرَدَّ الْأَوْدَائِعُ

نقل است که سقراط حکیم گفت: «من هرگز غصه دار و اندوهگین نگشته‌ام، زیرا که به هیچ چیز دل نبسته‌ام تا از فوت آن محزون و غصه دار شوم».

تا چند اسیرِ رنگ و بو خواهی شد

اندر پی هر زشت و نکو خواهی شد

گر چشمه زمزمی و گر آب حیات

آخر به دلِ خاک فرو خواهی شد

روایت است که، جریر سهمی گفت: در سفر به شام، خدمت

امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، وقتی به مدائن کسری رسیدیم، من از روی

عبرت این اشعار را گفتم:

جَرَّتِ الرِّيحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِهِمْ فَكَانَتْهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ
وَأَرَى النَّعِيمَ وَكُلَّمَا يَلْهَى بِهِ يَوْمًا يَصِيرُ إِلَى بَلَى وَتَفَادٍ

باد بر ویرانه‌های منازلشان می‌وزد

گویا آنان وعده‌گاهی با هم داشته‌اند

و می‌بینم نعمتها و آنچه به آن سرگرم و خوش می‌گذرانند

امروز تمام به سوی پوسیدگی و نابودی رفته است.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: چرا بهتر از این نگفتی، گفتم: ای

امیرالمؤمنین علیه السلام! بهتر از این چیست؟ فرمود: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ

وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنِعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ

وَأُورَثَهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا

مُنظَرِينَ ﴿۱﴾ و [امیرالمؤمنین علیه السلام] پس از تلاوت این آیات فرمودند:
«إِنَّ هَؤُلَاءِ كَانُوا وَاَرِثِينَ فَاصْبِحُوا مَوْرُوثِينَ لَمْ يَشْكُرُوا النِّعْمَةَ
فَسَلِبُوا دُنْيَاهُمْ بِالْمَعْصِيَةِ اِيَّاكُمْ وَكُفْرَ النِّعَمِ لَا تَحِلُّ بِكُمْ النِّقَمُ»

به راستی که اینان وارث بودند، پس دیگران وارث آنها شدند،
نعمت را شکر نگذاشتند، پس دنیا در اثر نافرمانی و گناه، از آنان
ربوده شد، [شما، مثل آنان نباشید] مبادا کفران نعمت کنید که
عذاب بر شما نازل خواهد شد.^۲

در این دیر موحش، در این دار فانی

نماند و نماند کسی جاودانی

به غیر از فنا نیست حاصل جهان را

خدای است باقی و باقی است فانی

کجا رفت ضحاک بی باک طاغی

چه شد کاه و پرچم کاویانی

۱. سوره دخان (۴۴)، آیه ۲۵ تا ۲۹. «چه بسیار بوستان‌ها و چشمه سارانی که آنان
بر جای گذاشتند و کشتزار و جایگاه‌های نیکو و بارزش، و نعمت‌هایی که با
آسایش و خوشی از آن برخوردار بودند. [وسرانجام زندگی آنان] چنین بود و
ما همه هستی آنها را به قومی دیگر به ارث و میراث دادیم، پس نه آسمان بر آنان
گریست و نه زمین و نه به آنان مهلتی داده شد.

۲. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۸۰.

نه فرعون ماند و نه گنج و نه قارون
 نه در دست موسی عصای شبانی
 به یک شب، به یک دردمر می نیرزد
 قبابی قبادی و تاج کیانی
 به فکر سرای بقا باش جانا
 مینه دل به این زندگانی فانی

نقل است که متوکل عباسی، شبانه امام علی نقی علیه السلام را نزد خود طلبید و جام شراب به آن امام معصوم مظلوم تعارف کرد، حضرت فرمودند: به خدا سوگند شراب داخل گوشت و خون من نشده است. متوکل گفت: پس برای من شعر بخوان، سرانجام آن بزرگوار این اشعار را - که مشتمل بر بی وفایی دنیا و مرگ و ذلت قدرتمندان و سلاطین است - انشا فرمودند:

- ۱- بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرِ سُهُمْ
 غُلِبَ الرَّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعُهُمُ الْقُلُلُ
- ۲- وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَاقِلِهِمْ
 وَ أُسْكِنُوا حُفْرًا يَا بِسْمَا نَزَلُوا
- ۳- نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ
 أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَ التَّيْجَانُ وَ الْحُلُلُ

۴- أَيْنَ الْوُجُوهِ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً

مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَشْيَاءُ وَالْكَلَلُ

۵- فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلَهُمْ

تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ

۶- قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرِبُوا

وَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

۷- وَ طَالَ مَا كَنَزُوا الْأَمْوَالَ وَ إِدَّخَرُوا

فَخَلَّفُوهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ وَازْتَحَلُّوا

۱- بر قلعه‌های کوه‌های بلند خانه ساختند و نگهبانان نشان مردانی دلاور

بودند، اما اینها سودی به حالشان نداشت.

۲- سرانجام از آن عزت و مقام، فرو آورده شدند، و آنها را در دل گور و

گودی قبر جایشان دادند و بدبختها چه جای بدی فرود آمدند.

۳- بعد از آنکه در قبر قرارشان دادند، فریاد زنده‌ای به آنها ندای می‌دهد

که چه شد آن دست‌بندها، تاجها و زیورها؟

۴- آن چهره‌های نازپرورده چه شدند، که در پشت پرده‌های ناز و نعمت

پنهان بودند؟

۵- خاک گور از جانب آنها، به طور آشکار پاسخ آن سؤال را می‌دهد و

می‌گوید: اکنون کرمها و حشرات، روی آن صورتهای نازپرورده، می‌لوند!

۶- روزگاری گذشت که ایشان دنیا [و نعمتهای خدا را] خوردند و

نوشیدند، اکنون نوبت آن رسیده که آنان خورده شوند.

۷- مدتها طول کشید و آنها اموال فراوان جمع کردند، و ذخیره نمودند، ولی سرانجام همه را برای دشمنان گذاشتند و رفتند.

متوکل از شنیدن این اشعار به اندازه‌ای گریست که اشک چشمش ریشش را تر کرد و حاضرین نیز گریستند، و متوکل جام شراب را بر زمین زد و عیشش منغص شد، و از آن حضرت سؤال کرد که قرض داری؟ فرمود: بلی چهار هزار دینار، پس چهار هزار دینار در اختیار آن حضرت قرار داد و او را با احترام به خانه‌اش برگرداند.^۱

آری، چنانچه انسان به زوال و فنای هر چه هست و هر که باشد، نظر نماید، دیگر خوف و نگرانی و غصه به سراغش نمی‌آید، اگر تنها دل به خدا ببندد و فقط در راهی که خدا فرموده، قدم بردارد، حزن و اندوه برایش نخواهد بود. ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲؛ آگاه باشید، یقیناً اولیاء و دوستان خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمگین و غصه‌دار می‌شوند.

خلاصه، دوستی دنیا و دل بستن به متعلقات آن پی‌آمدی جز غم و غصه ندارد، و انسان عاقل نه از آمدن دنیا و اقبال آن خوشنود می‌شود و نه با زوال و فنای آن ناراحت و غصه‌دار می‌گردد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۲. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۲.

خداوند سبحان فرموده است:

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ... ﴾^۱؛ «هیچ آسیبی و حادثه ناگواری در زمین و در وجود خودتان [چون مرگ زود هنگام، بیماری و رنج روحی و جسمانی] روی نمی دهد مگر پیش از آنکه آن را به وجود آوریم در کتابی [لوح محفوظ] ثبت شده است، بی تردید این [حوادث و پدید آمدنش] بر خدا آسان است، تا [با یقین به اینکه همه چیز دست خدا است و هر آسیبی، یا نعمتی فقط و فقط به اراده پروردگار است] بر آنچه از دست شما رفت تأسف و غصه نخورید و بر آنچه به شما عطا شده و می شود شادمان نشوید».

یک چند به کودکی به استاد شدیم

یک چند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که بر ما چه گذشت

از خاک برآمدیم و در خاک شدیم

نقل است که وقتی خالد بن ولید قصر و مرکز حکومت نعمان بن منذر را گرفت، پرسید دختر نعمان کجاست؟ گفتند: رفته است در فلان دیر راهب. گفت: بگویید بیاید نزد ما، آمد نزد او و سلام کرد. خالد از حالش جو یا شد؟ دختر نعمان گفت: خلاصه بگوییم یا

۱. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۲ و ۲۳.

مفصل؟ ولید گفت: خلاصه بگو، گفت: آفتاب زد در حالی که تمام این منطقه زیر فرمان ما بود، و آفتاب غروب کرد در حالی که آن کس که بر مملکت ما غبطه می خورد به ما ترحم کرد. [سپس دو بیت انشا کرد، از جمله]:

فَأُفِّ لِدُنْيَا لَا يَدُومُ نَعِيمُهَا تَقَلَّبُ تَارَاتِ بِنَا وَ تُصَرِّفُ

اف بر دنیا، نعمتهايش دوام ندارد، روزی در اختیار ما و روزی به دست دیگران تصرف می شود.^۱

داستانی عبرت انگیز

مروان حمار، آخرین خلیفه اموی است، موقعی که بنی عباس قدرت پیدا کردند و تمام مرکز حکومت بنی امیه را گرفتند، برای دستگیری مروان حمار به طرف شام رفتند، مروان فرار کرد ولی هر جا رفت پناهِش ندادند، چون همه مردم از بنی امیه نفرت داشتند و از ظلم آنها به تنگ آمده بودند، سرانجام، مروان با چند نفر همراهان و زن و فرزند و خدمه اش به یک کنیسه یهودی ها (کنیسه بوصبر مصر) پناه برد.

مروان حمار خلیفه بود و چند نفر آشپز و نوکر و دربان داشت. آشپزها غذا را آماده کرده، سفره را گستردند، مروان نشست و

غذا را جلوی‌ش گذاشتند، هنگامی که دست برد غذا بخورد صدای سربازان بنی‌عباس بلند شد، به مروان گفتند: دشمن حمله کرده است، مروان غذا نخورده از کنار سفره بلند شد، لباس جنگ پوشید و شمشیر به دست از کنیسه بیرون دوید، لشکر بنی‌عباس به او مهلت ندادند و مروان را کشتند.

فرمانده عباسی گفت: سر او را از بدن جدا کنید، سر را از بدن جدا کردند، گفت: دهانش را باز کنید و زبانش را بیرون آورید و آنرا ببرید، زبان مروان را بریدند و انداختند توی آن صحنه‌ای که جلوی کنیسه بود، یک گربه آنجا بود، پرید و زبان مروان را برداشت و رفت [گویا موشی مرده را برداشته است]. در این هنگام دربان مروان گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ»، فرمانده عباسی (عامر بن اسماعیل) گفت: به چه مناسبت «سُبْحَانَ اللَّهِ» گفتی و از چه جهت تعجب کردی؟ گفت: از مکافات عمل، از مکافات روزگار، پرسید مکافات چه بود؟ گفت: روز قبل همین جا مروان حمار به یکی از خدمتکارانش غضب کرد و دستور داد زبان او را از دهانش بیرون آوردند و بریدند و همین جا انداختند، همین گربه پرید و زبان بریده را برداشت، الان هم زبان خود مروان را برداشت و این نیست مگر مکافات عمل.^۱

ای که بد کردی بترس ایمن مباش
زانکه تخم است و برویاند خداهش

از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو
تمام این قضایا حدود نیم ساعت انجام گرفت و فرمانده عباسی
وارد کنیسه شد و سر مروان را آوردند داخل کنیسه و سفره همچنان
باز و غذاها هنوز گرم بود.

سر بریده مروان را گذاشتند توی بشقاب و آن را وسط سفره
قرار دادند (دنیا عجیب و لحظه به لحظه است، نیم ساعت قبل
مروان سر همین سفره نشست ولی غذای آن، قسمتش نبود،
واکنون سر بریده‌اش وسط همان سفره و دشمن او جای او نشسته و
همان غذا را می خورد.) همه ما باید از این داستان عبرت بگیریم و
به دنیا دل نبندیم. به مقام و پست و ریاست دل خوش نکنیم و به
خاطر دنیا غصه نخوریم.

فرمانده عباسی جای مروان نشست و می دانست مروان حمار
یک دختر زیباروی سخنور دارد. گفت: شنیده‌ام مروان دختر بزرگ
خوش سخنی دارد، گفتند: آری، گفت: بگویید بیاید پهلوی من
بنشیند. دختر را از اطاق دیگر آوردند، فرمانده گفت: بیا پهلوی من
بنشین، دختر ایستاد و گفت: من مجبورم بنشینم، چون تمام روزگار

ما ستم بود، اما ای فرمانده لشکر! چقدر غافل، آیا از سرنوشت ما درس عبرت نمی‌گیری؟ پدر من، جد من، و خاندان بنی‌امیه به مردم ظلم کردند، به حقوق مردم تجاوز کردند، عزت و عظمت و قدرتشان رفت، این سر بریده پدر من است، شما هم تازه به قدرت رسیده‌اید، قدم اول درصدد تجاوز و عمل خلاف شرع هستید؟ آیا عبرت نمی‌گیرید.

فرمانده عباسی با سخنان به موقع دختر مروان، متنبه شد و گفت: مرا نصیحت کردی، از شما معذرت می‌خواهم. بروید اطاق خودتان.^۱

داستان دارالاماره

دارالاماره پشت مسجد کوفه و مرکز حکومت حاکمان و استانداران بود.

ابن زیاد در دارالاماره بر تخت نشست و سر مقدس ابا عبدالله الحسین علیه السلام را جلوی او گذاشتند و کرد آنچه کرد، مردی که دربان بود آن منظره را مشاهده کرد، طولی نکشید مختار بر ابن زیاد غلبه کرد و او را کشت و در همان دارالاماره جای ابن زیاد نشست و سر ابن زیاد را جلوی او گذاشتند، باز آن مرد دربان این منظره را دید و به خاطر سپرد.

۱. تروهای سیاسی، ص ۲۸. (داستان تلخیص شد)

مدتی نگذشت که مصعب بن زبیر با مختار جنگ کرد و بر او غلبه نمود و در همان دارالاماره سر مختار را جلوی او گذاشتند و آن مرد این منظره را هم دید. طولی نکشید عبدالملک مروان بر مصعب غلبه کرد و سر او را در همان دارالاماره جلوی خود گذاشت و آن مرد این حادثه را نیز مشاهده کرد و ظاهراً صبرش تمام شد و از اینکه در مدت هفت، هشت تا ده سال این حوادث عجیب رخ داد، صدایش درآمد و رو به عبدالملک کرد و حوادث چند ساله را بازگو کرد،^۱ شاعری این جریان را به نظم آورده که مایه عبرت و شاهد مکافات روزگار و مانع غصه خوردن از حوادث و زودگذری آنها است. (چند بیت آن را می آورم)

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| نادره مردی ز عرب هوشمند | گفت به عبدالملک از روی پند |
| زیر همین گنبد و این بارگاه | روی همین مسند و این تکیه گاه |
| بودم و دیدم بر ابن زیاد | ظلم چه ها رفت که چشم مباد |
| بعد ز چندی سر آن خیره سر | بُرد بر مختار به روی سپر |
| بعد که مصعب سر و سردار شد | دستخوش او سر مختار شد |
| این سر مصعب به تقاضای کار | تا چه کند با سر تو روزگار |

گفت: این سر مصعب است که تو آوردی و جلوی خود گذاشتی، نمی دانم روزگار با تو چه خواهد کرد.

عبدالملک ناراحت شد و گفت: برای دارالاماره فال بد زدند و دستور داد آن را خراب کردند.

این هم پایان ریاست ظالمانه و بدبختی ظالمان

پایان ریاست ظالمانه را در این داستان ملاحظه کنید و از اینکه به پست و مقامی دست نیافتید، هرگز غصه نخورید.

منصور دوانیقی از ربیع، حال عبدالله پسر مروان را پرسید، ربیع گفت: او اکنون در زندان به سر می‌برد. منصور گفت: شنیده‌ام موقعی که عبدالله به مملکت نوبه پناه برده، پادشاه نوبه حرفهایی به او زده است. می‌خواهم آنها را از خودش بشنوم. امر کرد حاضرش کنند، وقتی وارد شد اجازه نشستن داد، نشست در حالی که صدای حلقه‌های زنجیر که به پایش بسته بودند، شنیده می‌شد. منصور گفت: سخنی که بین تو و پادشاه نوبه گذشته می‌خواهم آن را از خودت بشنوم.

گفت: آری ما به خاک نوبه وارد شدیم و چند روز در آنجا بودیم تا اینکه خیر ما به پادشاه رسید، فرش و لوازم و آذوقه فراوانی برایمان فرستاد، منزلهای وسیع و زیبایی به ما اختصاص داد. خودش با پنجاه نفر از همراهان و درباریان به منزل ما آمد. من از او استقبال کرده صدر مجلس را برایش خالی کردم ولی نشست. و در

جایی که فرش نداشت روی زمین نشست. پرسیدم از چه سبب روی فرش نمی‌نشینید، گفت: من پادشاهم، حق پادشاه آن است که هنگامی که نعمت تازه‌ای برای خود دید نسبت به خدا و عظمت او تواضع کند، اینک من هم نعمت تازه‌ای خدا را که شما به مملکت من آورده و پناه آورده‌اید شکرگزاری می‌کنم و تواضع می‌نمایم، بعد ساکت شد من حرفی نزد مدتی به حال سکوت ماند، چوب کوچکی در دست داشت، به زمین می‌زد و اصحابش بالای سر او با سلاح ایستاده بودند.

آنگاه رو به من کرده گفت، چرا شراب خوردید با اینکه خوردن آن در کتاب شما ممنوع است. گفتم: اطرافیان ما از روی نادانی مرتکب این کار می‌شدند. گفت: چرا زراعتهای مردم را در زیر پای چهارپایان خود نابود کردید مگر فساد در کتاب و دین شما حرام نبود؟ گفتم: عمال ما از روی جهالت اقدام به آن نمودند. گفت: چرا لباس ابریشمی و طلا پوشیدید با اینکه در دین شما جایز نبود؟ جواب دادم طایفه‌ای از عجم نویسنده ما بودند، آنها که اسلام اختیار کردند بنا به عادت سابق خود از پوشیدن این قبیل لباسها خودداری نمی‌کردند در صورتی که ما این عمل را ناپسند و مکروه داشتیم.

چندی خاموش شد بعد گفت: کسان ما، عمال ما، اتباع ما، نویسندگان ما، واقع مطلب این نیست که تو اظهار می‌داری، بلکه

شما قومی بودید که محرمات خدا را حلال دانستید و از منهیات او خودداری نکردید، به زیردستان ستم روا داشتید، از این رو خداوند لباس عزت را از تن شما کند و جامعه ذلت و خواری را بر شما پوشانید خدا را در باره شما غضب و انتقامی است که هنوز به آخر نرسیده، می ترسم در خاک من عذاب الهی متوجه شما گردد، آنگاه بلیه شما دامن مرا نیز بگیرد. صلاح است که به هر چیز احتیاج دارید بگیرید و از خاک من بیرون شوید، مهمانی سه روز بیشتر نمی شود.

زاد و برگی از او گرفته از مملکتش خارج شدیم. منصور تعجب نموده امر کرد دوباره او را به زندان برگردانند.^۱ آری، اگر به این آیه مبارکه توجه می کردند، به این بدبختی ها و در بدریها گرفتار نمی شدند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۲؛ «به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان امر می کند و از گناه آشکار و کار زشت و ستم‌گری نهی می کند، شما را پند و اندرز می دهد تا مستذکر شوید».

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۶.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

این هم داستان مادر جعفر برمکی

شخصی گوید: روز عید قربان به خانه مادرم رفتم، دیدم زنی سالمند با لباسی کهنه و مندرس نزد مادرم نشسته است، مادرم گفت: این زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت: عنانه مادر جعفر برمکی است، از او پرسیدم در مدت عمرت از عجایبی که دیده‌ای برای من بگو، گفت: از این عجیب‌تر چه گویم که عید گذشته چهارصد کنیز در خدمت من کمر بسته بودند و برای هر یک قربانی کردم، با این وجود، شاکر نبودم و از پسرم گله داشتم که در حق من کوتاهی کرده و شأن من بیش از اینها بوده که او رعایت نکرده است، امروز که عید است، محتاجم به دو پوست گوسفند که یکی را زیرانداز و دیگری را رواندازم قرار دهم و ندارم.^۱

به خاطر نداشتن پست و مقام غصه نخورید

از آنچه گذشت، روشن گردید که غصه برای امور دنیا مذموم و ناپسند و مضر است، در عین حال برخی امور را که موجب غصه بعضی افراد [در حقیقت جاهل] می‌شود یادآور می‌شویم شاید تأمل کنند و خود را بیمار ننمایند.

از آن امور، یکی غصه خوردن است برای نداشتن پست و مقام، یا برای از دست دادن آن، یا به خاطر دست نیافتن به آن، لذا می‌گوییم:

هرگاه انسان تأمل کند می‌بیند که پست و مقام چیزی جز وبال و گرفتاری ندارد، جز سرانجامی شوم و سرنوشتی خفت‌بار حاصلی ندارد، و جز به باد رفتن دین و آخرت، پیامدی ندارد. اگر انسان عقل سالم داشته و آینده‌نگر باشد، هرگز دنبال ریاست و پست و مقام نمی‌رود.

ابن عباس می‌گوید: در سرزمین «ذی قار»^۱ خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم که کفش خود را پینه می‌زد، وقتی مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: ارزشی ندارد، فرمود: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ، إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا، أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا، ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النَّاسَ»^۲؛ «به خدا سوگند این کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم»، آنگاه از خیمه بیرون آمد و برای مردم خطبه خواند.

۱. ذی قار محلی است نزدیک شهر بصره.

۲. نهج البلاغه، ابتدای خطبه ۳۳.

و همان حضرت فرمودند:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ
الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى
كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ
آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا، وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ
عَنْزٍ!»

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان
مردم نبود، و یاران حجّت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء
عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی
مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته،
رهایش می ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم،
آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر
است.

آری، چه خوب است توجه کنیم که پست و بلند روزگار، مانند
برق در گذر است و دولت و ریاست، ساعاتی نمی پاید ولی وبال و
مسئولیتش برجا می ماند و چه بسا وارث، مُورث خود را لعن کند و
وزر و وبالش را به دوش او اندازد، از باب نمونه به داستان ذیل
توجه کنید:

داستان معاویه، پسر یزید پلید

بعد از آنکه یزید پلید به جهنم رفت، مردم شام با پسرش معاویه بیعت کردند. چهل روز از خلافت او گذشت، روز جمعه منبر رفت و بعد از حمد الهی و درود بر حضرت رسول ﷺ گفت:

«ای مردم! بدانید که بدن من جز پوست و استخوانی نیست و طاقت آتش جهنم را ندارد. ای مردم! آگاه باشید که امر خلافت به من و آل ابوسفیان نسبت ندارد و هر که امام به حق واجب اطاعه می‌خواهد باید نزد علی بن الحسین [علیه السلام] نوۀ پیامبر و نوۀ دختر پیامبر ﷺ برود و با او بیعت کند؛ زیرا سزاوار خلافت آن حضرت است.» این حرفها را زد و از منبر پایین آمد و رفت در خانه‌اش و در بر روی مردم بست و از خانه بیرون نیامد تا از دنیا رفت.

و در بعضی کتابها آمده است که: «در منبر به جدّ و پدر خود لعن کرد، و همینکه مادرش از رفتار و گفتار او باخبر شد، نزد او آمد و گفت: ای پسر! کاش نطفۀ تو خون حیض می‌بود و به کهنه‌ای می‌ریخت و باعث ننگ دودمان خود نمی‌شدی.

گفت: ای کاش چنان که گفتم بودم و به ننگ فرزندی یزید گرفتار نمی‌شدم.^۱

۱. معراج السعادة، فصل: شرافت گمنامی و بی‌اعتباری، ص ۵۸۸ و جلد دوم مجموعه ورام، ص ۲۹۹.

البته این قبیل موارد بسیار نادر است که حتی پسر! پدر و جدّ خود را به خاطر ریاست طلبی و ظلم و ستم، لعن و نفرین کند، بلکه بعکس، برخی پادشاهان، برای حفظ سلطنت خود، چشمان فرزند خود را درآوردند، و برخی فرزندان، برای تصاحب سلطنت، پدر خود را، و برخی برادر خود را کشتند و سرشان را به چوب آویزان کردند (مثل مأمون پسر هارون الرشید) و این است آثار و ثمرات ریاست و جاه و مقام دنیوی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَّسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ»^۱؛ ملعون است کسی که دنبال ریاست باشد، ملعون است کسی که به فکر ریاست باشد، ملعون است کسی که در دل زمزمه ریاست کند.

و فرمودند: «ما ذُنُوبانِ ضَارِيَانِ أَرْسِلَا فِي زَرْبِيَّةٍ غَنَمٍ بِأَكْثَرِ فَسَادٍ مِنْ حُبِّ الرِّيَاسَةِ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»^۲؛ دو گرگ به شدت گرسنه که در آغل گوسفند رها شوند، فسادشان بیشتر نیست از فساد حب ریاست در دین مرد مسلمان.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: پرهیزید از کسانی که ریاست طلبند و ریاست را به خود می بندند، به خدا سوگند، کفشها دنبال مردی

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۲

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۸۳.

صدا نکند، جز آنکه هلاک شود و هلاک کند. «إِيَّاكُمْ وَهُؤُلَاءِ الرُّسَاءِ
الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ
أَهْلَكَ»!

و همان حضرت فرمودند: بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه
دنبال مردان ریاست طلب راه بیفتی و همراه آنها بروی. «إِيَّاكَ وَ
الرِّئَاسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ»!

زیرا حبّ ریاست و در پی آن رفتن، و همچنان دنبال
ریاست طلبان راه افتادن و همراه شدن، مستلزم است با ارتکاب
انواع گناهان، ظلمها و جنایات، قتل و ضرب و شتم، غیبت و
تهمت و ریا و دروغ و خیانت و همکاری با ظالمان و کافران ...
آری، از اینکه پست و مقام و ریاست نداریم، هرگز غصه نخوریم!
دو قرص نان، اگر از گندم است یا از جو

دو تایی جامه! گر از کهنه است یا از نو

چهار گوشه دیوار خود به خاطر جمع

که کس نگوید از اینجا خیز و آنجا رو

هزار بار نکوتر به نزد دانایان

ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو

مأمون در آخرین لحظات عمرش که یقین به مردن خود نمود، گفت: مرا ببرید یکبار دیگر حشم و خدم و لشکر را ببینم، او را به مکانی بلند بردند، نگاه به لشکر و نیروهای خود نمود، و فراوانی و شوکت و قدرت آنها را با دیده حسرت مشاهده کرد، آنگاه گفت: «يَا مَنْ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ إِرْحَمْ مَنْ زَالَ مُلْكُهُ»؛ ای خدایی که سلطنت بی پایان و همیشگی است، رحم کن بر کسی که سلطنتش پایان یافت. پدرش هارون الرشید نیز در هنگام مرگ گفت: «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ»^۱؛ «ثروتم عذاب را از من دفع نکرد، قدرت و سلطنتم از دست رفت».

این هم سرانجام حجاج بن یوسف

خداوند منتقم، این جنایتکار بی مانند را که همه مردم را غرق غم و مصیبت کرده بود، به تب و لرز شدید مبتلا کرد، از شدت سرما می لرزید و ظرفهای آتش در اطرافش می گذاشتند، به طوری که پوست بدن او می سوخت ولی گرم نمی شد و همچنان می لرزید و بی تاب می کرد، به حسن بصری گفت: من از درد می سوزم، آتش مرا می سوزاند، ولی گرم نمی شوم، چه کنم؟ حسن بصری به او گفت: من بارها تو را نصیحت کردم که انسانهای بی گناه و افراد

صالح و پرهیزکار را به قتل نرسان، مردان و زنان را در زندان آزار مده، و تو اعتنا نکردی، گفت: ای حسن! من از تو نخواستم از خدا بخواهی بیماریم برطرف شود، بلکه خواستم از خدا بخواهی زودتر قبض روح کند و بیش از این عذابم نکند و سرانجام حجاج همچنان به آتش دنیا سوخت تا به جهنم واصل گردید.^۱

داستان پسر فضل برمکی

محمد بن زید دمشقی گفت: شبی فضل بن یحیی برمکی مرا خواست، در آن شب برای او فرزندی متولد شده بود، گفت: شعرا در مبارکی این پسر اشعاری گفته‌اند، خواستم تو نیز شعری بگویی، من کمی فکر کردم و این دو شعر را سرودم:

و نَفَرَحُ بِالْمَوْلُودِ مِنْ آلِ بَرْمَكٍ وَلَا سِيِّمًا لَوْ كَانَ مِنْ وُلْدِ الْفَضْلِ
«شاد می‌شویم بخاطر تولد فرزندی از آل برمک، خصوصاً اگر آن

فرزند، پسر فضل باشد».

فضل شعر مرا پسندید و جایزه خوبی به من داد، مدتی گذشت و سرانجام وضع برامکه متلاشی شد و هارون الرشید به طور کلی اقتدار آنها را نابود کرد.

۱. ظلم‌ها و کشتار و زندانهای حجاج بی‌مانند بوده است به سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۷ مراجعه شود.

روزی رفتم حمام و از حمامی درخواست دلاک کردم، جوان زیبایی فرستاد و آغاز به کار خود نمود، در این موقع به یاد گذشته افتادم که چه وضعی داشتم و اکنون چه وضعی دارم که این جوان در خدمت من قرار گرفته است، و این موقعیت را از جایزه فضل برمکی به دست آوردم و در همین حال آن دو شعر به یاد آمد و دولت و عظمت برامکه و زوال و نابودی سریع آنها را به خاطر آوردم و آن دو شعر را زمزمه کردم، همین که شعر را خواندم، دلاک جوان، افتاد و غش کرد، با خود گفتم عجب کسی را برای من فرستاده است، حمامی را صدا زدم و گفتم: چرا این آدم بیمار و غشی را برای من فرستاده‌ای؟ گفت: این جوان سابقه غش ندارد و اولین بار است که به اینحال درآمده است و او را به هوش آوردند، از او پرسیدم چه شد که غش کردی؟ گفت: آن دو شعر را برای چه کسی سروده‌ای؟ گفتم: برای پسر فضل بن یحیی برمکی، گفت: آن پسر الان کجا است؟ گفتم: نمی‌دانم، در این موقع آهی کشید و گفت: من پسر فضل بن یحیی هستم و این دو شعر را در تهنیت تولد من گفته‌ای و اکنون می‌بینی به سرنوشتی مبتلا شده‌ام که باید در این حمام کارگری و امرار معاش کنم.^۱

گرفتاریها پایانی دارد غصه مخور

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّ لِلنَّكَبَاتِ غَايَاتٍ لَا بُدَّ أَنْ تَنْتَهِيَ إِلَيْهَا، فَإِذَا حُكِمَ عَلَى أَحَدِكُمْ بِهَا فَلْيَطْطَأْ لَهَا وَ يَصْبِرْ حَتَّى تَجُوزَ، فَإِنَّ أَعْمَالَ الْحَيَلَةِ فِيهَا عِنْدَ أَقْبَالِهَا زَائِدٌ فِي مَكْرُوهِهَا»^۱

«گرفتاریها دوره‌ای دارد که باید طی شود، هرگاه یکی از شما گرفتار شدید، باید صبر و بردباری پیشه کنید و در برابر آن سر تسلیم فرود آورید، تا دورانش سپری شود؛ زیرا چاره‌اندیشی و دست و پا زدن بیجا بر گرفتاری بیفزاید.»

وقتی عمل جراحی انجام گرفت باید درد و گرفتاری را تحمل کرد، وقتی سیل آمد و ویرانی به بار آورد، باید آرامش را حفظ کرد و در برابر حادثه تسلیم بود، و اضطراب و داد و فریاد و بی‌تابی، بر ناراحتی و نگرانی می‌افزاید و چه بسا باعث بیماری و سکت می‌شود.

ماشین گران قیمت شخصی را دزد برد، هنگامی که به او خبر دادند، آهی سخت از دل برکشید و قلبش از کار افتاد، و خلاصه طولی نکشید که ماشین پیدا شد ولی صاحب آن در غسلخانه زیر دست مرده‌شور بود.

البته در برابر حوادث نباید بی‌تفاوت و بی‌فکر بود، بلکه باید در

حد امکان تلاش کرد و جلوگیری و جبران نمود، که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱ ولی نباید شتابزدگی و بی تابی نمود و غصه خورد.

ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت

این شام صبح گردد و این شب سحر شود

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «شایسته است هشت

خصلت در مؤمن وجود داشته باشد، اول آنها این است که: در

بحرانها و حوادث، وقار و آرامش خود را حفظ کند.^۲

بر از دست رفته غصه نخورید و بر باز یافته شادی نکنید

به خاطر از دست دادن چیزی غصه نخورید و به خاطر به دست

۱. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۲. يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقُوَّةٌ عِنْدَ الْهَزْأِ، صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ، شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ، قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، لَا يَظْلَمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَمَّلُ الْأَصْدِقَاءَ، بَدَنَةٌ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.

شایسته است مؤمن هشت خصلت داشته باشد، در بحرانها وقار و ثابت، در بلا صابر، در هنگام گشایش شاکر، به رزقی که خدا داده قانع، نسبت به دشمنان بی آزار باشد، و نسبت به دوستان تحمیل کننده نباشد، بدنش را به زحمت و خستگی بیندازد ولی مردم از ناحیه او راحت و در آسایش باشند. (تحف العقول، سخنان کوتاه امام صادق علیه السلام، شماره ۴۸)

آوردن چیزی شادمان نشوید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا ۗ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^۲؛ «هیچ مصیبت و آسیبی در زمین، [مثل زلزله، سیل، طوفان، قحطی و کم آبی و مانند اینها] و در وجود خودتان، [مثل بیماری، حوادث ناگوار، مانند فوت فرزند، قتل و جرح اتفاقی، نابودی اموال و گرفتاری‌های دیگر] روی نمی‌دهد مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم، در کتابی [در لوح محفوظ] ثبت و مقدر است، بدون تردید این [تقدیر حوادث و پدیدآوردنش] بر خدا آسان است، تا [با یقین به اینکه هر مصیبت و بخششی فقط به اراده و خواست خدا است و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت تأسف و غصه نخورید، و بر آنچه به شما عطا شد، شادمان نشوید».

یعنی بدانید: انواع مصائب که در زمین رخ می‌دهد و یا در بدن و وجود شما پدید می‌آید، در لوح محفوظ ثبت و حتمی شده و از مقدرات الهی است که باید واقع شود^۳ و برای هر حادثه و مصیبتی حکمت و رمزی هست که یکی از آنها در آیه دوم بیان شده است

۱. نَبْرَأَهَا: از ماده «بَرَأَ»، یعنی: بیافرینیم.

۲. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۲ و ۲۳.

۳. مصائبی که در این آیه مطرح است، ارتباطی به گناهان و معاصی ندارد و مولود اعمال خلاف نیست، بلکه به منظور تربیت و یا هدایت انسانها است.

که: ﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾؛ تا غصه نخورید بر آنچه از شما فوت شده و شادمان نشوید به آنچه از نعمت و ثروت به شما داده شده است، زیرا بعد از آنکه دانستید هر چه فوت می‌شود یا عطا می‌گردد، از مقدرات الهی است و در لوح محفوظ ثبت شده، دیگر غصه نمی‌خورید و شادمانی نمی‌کنید، و هر کس بداند خداوند فوت شده را عوض می‌دهد و ثواب و پاداش اخروی آن حتمی است، به جای غصه شکر می‌کند و شاد می‌شود، و هر کس نیز بداند نعمت الهی وسیله امتحان است، قدردان آن نعمت است و حقوق آن را ادا می‌کند و به جای شادی، در مقام پاسخ دادن به محاسبه آن برمی‌آید.

این آیه به چند امر اخلاقی اشاره دارد:

۱- نزد مؤمن از دست دادن و به دست آوردن مساوی است و روحیه‌اش تغییر نمی‌کند.

۲- نه بر اول غصه‌دار و نه بر دوم شاد می‌شود.

۳- دنیا را حقیرتر از آن می‌داند که برای نبود و بودنش متغیر شود، و برای فقدانش غصه‌دار و برای به دست آوردنش شاد گردد. بعلاوه، مؤمن از فوت امور دنیوی خشنود می‌شود، چون می‌داند برای آن اجر اخروی دارد.

گذشته از همه اینها، با عمل به این آیه زهد را به تمام معنی دارا

شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهِ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾. وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي، فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ»^۱؛ «زهد بین دو کلمه از قرآن است که خدای سبحان فرمود: «بر آنچه از دست شما رفته غصه نخورید و به آنچه به شما رسیده شادمان نباشید» کسی که بر گذشته افسوس و غصه نخورد و به آینده شادمان نباشد، همه جوانب زهد را رعایت کرده است».

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمودند:

«يَا بَنَ آدَمَ مَا لَكَ تَأْسَا عَلَىٰ مَفْقُودٍ لَا يَرُدُّهُ إِلَيْكَ الْفُوتَ وَمَا لَكَ تَفْرَحُ بِمَوْجُودٍ لَا يَثْرُكُهُ فِي يَدِكَ الْمَوْتُ»^۲؛ «ای فرزند آدم! چرا بر فوت چیزی غصه دار می شوی با اینکه غصه تو آن را باز نمی گرداند، و چرا بر چیزی شادی می کنی و حال اینکه مرگ آن را بر تو نگذارد».

قتیبیه بن سعید گفت: در صحرا دیدم شتران بسیاری مرده بودند و پیرزنی آنجا ایستاده بود، پرسیدم این شتران از کیست؟ گفت: از آن پیرمرد است که بالای پشته نشسته و پشم می تابد. نزد پیرمرد

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

۲. تفسیر منهج الصادقی، ج ۹، ص ۱۹۰.

رفتم و گفتم: این همه شتران از تو بودند؟ گفت: به نام من بودند، گفتم: ایشان را چه رسید؟ گفت: آن کس که آنها را داد، باز گرفت، سپس گفت:

لَا تُصِلِ الْحُزْنَ عَلَى فَائِتٍ فَقَلَّمَا يُجْدِي عَلَيْكَ الْحَزْنَ

غصه بر فوت شده را طولانی مکن، زیرا غصه و اندوه فایده‌ای به تو نمی‌رساند.

نکته: بیماری و ابتلای مؤمنان، برای تطهیر آنها و موجب بالا رفتن درجاتشان در آخرت است.

از امام جعفر صادق علیه السلام از آباء گرامش صلوات الله علیهم نقل است که حضرت امیر علیه السلام از سلمان فارسی عیادت کرد و به او فرمود: «یا سلمان! ما من أحدٍ من شیعتنا یصیبُهُ وَجَعٌ إِلَّا بِذَنْبٍ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ، وَذَلِكَ أَلَوْجَعُ تَطْهِيرٌ لَهُ، قَالَ سَلْمَانُ: فَلَيْسَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَجْرٌ خَلَا التَّطْهِيرَ؟ قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: يَا سَلْمَانُ! لَكُمْ أَجْرٌ بِالصَّبْرِ عَلَيْهِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَالدُّعَاءِ لَهُ، بِهِمَا تُكْتَبُ لَكُمْ الْحَسَنَاتِ وَتُرْفَعُ لَكُمْ الدَّرَجَاتِ فَأَمَّا أَلَوْجَعٌ خَاصَّةٌ فَهُوَ تَطْهِيرٌ وَكَفَّارَةٌ»^۱.

«ای سلمان! هیچ یک از شیعیان ما نیست که دردمند و بیمار شده، مگر به خاطر گناهی که پیش از آن مرتکب شده است، و این درد و بیماری پاک کننده اوست. سلمان گفت: پس این درد و بیماری غیر از تطهیر، چیزی از

ثواب برای ما نخواهد داشت؟ حضرت فرمودند: ای سلمان! برای شما اجر و ثواب هست، به خاطر صبر بر درد و به خاطر تضرع و دعایتان به درگاه خدا، به خاطر صبر و تضرع برای شما حسنات نوشته شود و درجاتتان بالا می‌رود، اما درد و بیماری فقط تطهیر و کفاره است».

و همان حضرت به یکی از اصحابش که بیمار بود فرمود:

«جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شُكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَ لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ، وَ يَحْتُمُّهَا حَتَّ الْأُورَاقِ. وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَ الْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَ الْأَقْدَامِ، وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ»^۱.

«خدا بیماری را که از آن شکایت داری، موجب کاستن گناهانت قرار داد، در بیماری پاداشی نیست اما گناهان را از بین می‌برد و آنها را چون برگ پاییزی می‌ریزد، و همانا پاداش و ثواب در گفتار به زبان و کردار با دست‌ها و قدم‌هاست و خدای سبحان به خاطر نیت راست و دل پاک، هر کس از بندگان را که بخواهد وارد بهشت خواهد نمود».

در اصول کافی است که «عبدالله بن ابی یعفر - که همیشه بیمار

بود - گوید: از دردهایی که به من می‌رسید به امام صادق ع شکایت کردم، حضرت به من فرمودند: «يَا عَبْدَ اللَّهِ! لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَالَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْمَضَائِبِ لَتَمَنَّى أَنَّهُ قُرِضَ بِالْمَقَارِيضِ»^۲؛ «ای عبدالله! اگر

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب شدّة ابتلاء المؤمن، ح ۱۵.

مؤمن پاداشی را که برای مصیبتها دارد بداند، آرزو می‌کند که او را با مقراضها تکه تکه کنند».

و همان حضرت فرمودند: «أَنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِأَخْدِي خَصَلَتَيْنِ إِمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ، أَوْ بِبَلِيَّةٍ فِي جَسَدِهِ»^۱؛ «بنده را نزد خدا مقامی است که به آن نرسد، جز به وسیله یکی از دو امر؛ یا رفتن مالش و یا رسیدن بلائی به بدنش».

روایات به این مضمون بسیار است و مرحوم کلینی رحمته الله در این باب سی روایت آورده است.

آری، هرگاه مؤمن گرفتار شد، یا بیمار و ناتوان گردید، به خاطر صبر و دعایش به مقامات والایی می‌رسد، مضافاً بر اینکه گناهانش نیز بخشوده می‌گردد، *إن شاء الله*.

نکته دیگر: از روایات و قرائن خارجی استفاده می‌شود که مصائب و گرفتاریهای معصومین صلوات الله علیهم به منظور ترفیع درجات و ارزیابی صبر و اخلاص و راضی بودن آن بزرگواران به رضای خدا بوده است، زیرا آنها از هر نوع لغزش و خطا منزّه و پاک بوده‌اند.

علی بن رئاب گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از این آیه پرسیدم: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...﴾ فرمود:

«أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ؟ وَ هُمْ أَهْلُ طَهَارَةٍ مَعْصُومِينَ؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، إِنَّ اللَّهَ يَخْصُصُ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»؛ «آیا گمان کرده‌ای مصائبی که به علی و اهل بیتش علیهم‌السلام رسید، به خاطر اعمال آنها بود؟ و حال آنکه آن بزرگواران پاک و معصومند. سپس فرمود: همانا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شبانه روز صد مرتبه استغفار می‌کرد، بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشد، یقیناً خداوند اولیاء خود را به مصائبی اختصاص می‌دهد تا آنان را بر آن مصیبت‌ها پاداش دهد، بدون اینکه مرتکب گناهی شده باشند.»^۲

در اصول کافی است که: حمزان به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم! به من خبر دهید که موضوع نهضت علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبت‌هایی که دیدند، از کشته شدن به دست ظالمان و غلبه آنها برایشان، تا آنجا که کشته و مغلوب گشتند، چگونه بود؟ امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «یا

۱. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۸۰.

۲. فَإِنَّ قُلُوبَهُمْ لِنَهَائِيهِ صَفَائِيهِ وَ نُورَانِيَّتِي يُؤَثِّرُ فِيهَا الْإِسْتِغَالُ بِالْأُمُورِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَ التَّوَقُّفِ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ فَيَعْدُونَ ذَلِكَ مَعْصِيَةً بِالنُّسْبَةِ إِلَى أَنْفُسِهِمُ الشَّرِيفَةِ، فَيَسْتَغْفِرُونَ مِنْهَا، وَ هَذَا هُوَ مَعْنَى اعْتِرَافِهِمْ بِالذُّنُوبِ، وَ بُكَائِهِمْ وَ تَضَرُّعِهِمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنَّ ذَنْبَ كُلِّ أَحَدٍ بِحَسَبِ قَدْرِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ كَمَا لَا يَخْفَى. (به صفحه ۲۹۸ همین کتاب مراجعه شود)

حُمران! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى [قد] كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ، ثُمَّ أَجْرَاهُ فَيَتَقَدَّمُ عِلْمٌ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا؛^۱ «ای حمران! خدای تبارک و تعالی آن مصیبات را بر ایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضا نمود و حتمی ساخت و سپس اجرا کرد (پس همه آن مصیبات با خواست و علم و اجازه خدا بود) و علی و حسن و حسین علیهم السلام از روی بصیرت و دانشی که قبلاً از رسول خدا ﷺ دریافته بودند قیام کردند، و هر کس از ما امامان هم که خاموشی و سکوت اختیار کند، از روی علم و از باب عمل به وظیفه است.»

و در اصول کافی است که: حسن بن جهم گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را شناخته بود و می دانست در چه شبی و در چه مکانی کشته می شود، و چون در خانه خود صدای مرغابیان را شنید فرمود: اینها صیحه زنانی هستند که نوحه گرانی در پشت سر دارند، و چون ام کلثوم به او عرض کرد: کاش امشب در خانه نماز بخوانی و برای جماعت دیگری را بفرستی، از او نپذیرفت و در آن شب بدون اسلحه در رفت و آمد بود، در صورتی که می دانست ابن ملجم (لعنه الله) او را

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب ان الائمه علیهم السلام لم يفعلوا شيئاً الا بعهد من الله، ح ۳.

می‌کشد آیا اقدام به چنین کاری جایز است؟

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «ذَلِكَ كَانَ وَ لَكِنَّهُ خَيْرٌ فِي تِلْكَ
الْأَيَّامِ لِمَا تَمَّضِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ «آنچه گفتمی درست است ولی
خودش اختیار فرمود تا مقدرات خدای عزوجل اجرا شود».

علامه مجلسی رحمته الله در توضیح این روایت فرموده است: اصل
شبهه این است که: حفظ نفس واجب است و جایز نیست انسان
خود را به هلاکت اندازد، پس چرا امیرالمؤمنین علیه السلام آن شب به
مسجد رفت؟ (آنگاه پاسخ چنین داده است):

کسی که مقدرات خدا و علل و اسباب آنها را نمی‌داند، می‌تواند
از آنها پرهیز کند و به اجتناب مکلف شود، اما کسی که به همه
حوادث عالم است، مکلف نمودن او به اجتناب معنا ندارد و ممکن
نیست، و الا لازم آید هیچ یک از مقدرات نسبت به او واقع نشود،
پس امامان ما صلوات الله علیهم به جمیع حوادث و بلاهایی که بر
آنها واقع می‌شود عالمند و تکلیف هم ندارند که طبق این علم عمل
کنند و از آن بلاها اجتناب و دوری نمایند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و
امیرالمؤمنین علیه السلام منافقین را می‌شناختند و از عقاید فاسد آنها آگاه
بودند، ولی مکلف نبودند از آنها دوری کنند و با آنها معاشرت و
ازدواج نکنند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام از آینده معاویه و از کشته شدن خودش خبر داشت ولی در برابر معاویه نهایت کوشش خود را نمود، و همچنین امام حسین علیه السلام می دانست که اهل عراق با او پیمان شکنی می کنند و خود و اصحابش کشته میشوند و بارها از این مطلب خبر می داد، ولی از جانب خداوند متعال مکلف نبود که به عراق نرود و جان خود را حفظ کند.

سپس مرحوم مجلسی رحمته الله از مرحوم شیخ مفید رحمته الله نقل کرده که ایشان فرموده است: روایتی که می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام قتل و شهادت خود را به تفصیل می دانست، آن حضرت مأمور بود به تسلیم و صبر بر شهادت تا به درجه هایی بلند که جز به وسیله شهادت به آن نتوان رسید، نائل آید، و مطلب نسبت به امام حسن و امام حسین علیه السلام نیز چنین است.

همچنین علامه مجلسی رحمته الله نقل کرده است که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام می خواست از مدینه خارج شود، رفت سر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گریه کرد و خوابش برد، در عالم خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که آمد و او را به سینه چسبانید و فرمود: حبیبی یا حسین، پدر و مادرت نزد من آمدند و مشتاق تو می باشند، «وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٌ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»^۱؛ «یقیناً برای تو در بهشت

درجاتی هست که هرگز به آنها نمی‌رسی جز به سبب شهادت».

از امام صادق علیه السلام نقل است که وقتی امام سجاد علیه السلام را وارد بر یزید کردند، وی به آن حضرت نگاه کرد و گفت: ای علی بن الحسین علیه السلام «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»^۱.

امام سجاد علیه السلام فرمودند: «نه چنین است که تو گمان کرده‌ای، این آیه در باره ما نازل نشده، بلکه آنچه در باره ما نازل شده این آیه است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۲

سپس فرمود: فَتَحْنُ الَّذِينَ لَا تَأْسَىٰ عَلَىٰ مَا فَاتْنَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَلَا نَفْرَحُ بِمَا أَوْتَيْنَا»^۳؛ «پس ما کسانی هستیم که بر آنچه از امور دنیا از ما فوت شد غصه و افسوس نمی‌خوریم و بر آنچه به ما عطا شد شادمان نمی‌شویم».

و در روایت دیگر است که یزید گفت: «كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؟ قَالَ علیه السلام: رَأَيْتُ مَا قَضَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ

۱. سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۰. «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید».

۲. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۱. «هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است».

۳. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۸۰.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱؛ «ای علی بن الحسین (علیه السلام) چه دیدی؟ فرمود: دیدم آنچه را خداوند عزوجل، پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند، مقدر و حتمی کرده بود»^۲.

از خدا می‌خواه تا زین نکته‌ها در نلغزی و رسی در منتها زانکه از قرآن بسی گمره شدند زین رسن بعضی درون چه شدند مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون تو را سودای سر بالا نبود ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾^۳؛ «خدا جمع بسیاری را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می‌کند، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می‌سازد».

به خاطر اینکه کم خوراکید غصه نخورید

یکی از دستورات بسیار با اهمیت برای سلامتی و صحت، به اندازه خوردن، بلکه کم خوردن است. زیرا ثابت شده که سرچشمه بیشتر بیماری‌ها پرخوری و اسراف است. خداوند سبحان به همه

۱. معالی السبطين، وقایع مجلس یزید، مجلس ۲۲.

۲. همچنین نقل است که سعید بن جبیر، صحابی پیامبر ﷺ را نزد حجاج آوردند، وی حکم به قتل او کرد، یکی از حاضران برای سعید گریان شد.

سعید گفت: گریه نکن! این امر در علم خدا بوده است که چنین شود، آیا نشنیده‌ای که خدا فرموده است: «ما اصاب من مصيبة فی الارض...؟»

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۲۶.

انسانها فرموده است: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۱؛ «ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد بردارید و (از نعمتهای الهی) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد».

این آیه مبارکه از اسراف و پرخوری نهی کرده است و روشن است که پرخوری باعث بیماری‌های گوناگون می‌شود - از قبیل قند، چربی خون، چاقی، انواع سکته‌ها و... - و برای پیشگیری از این عوارض، بهترین راه، کم خوری و تحرک و فعالیت بدنی است.^۲

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱.

۲. در روایت است که: «خیر ما تداویتیم به المشی»؛ بهترین چیزی که خود را با آن مداوا می‌کنید راه رفتن است. (مجمع البحرین، ماده خیر) و از پیامبر ﷺ روایت است که فرمودند: «الداء ثلاثة والدواء ثلاثة: فَمَا الداء فالدم والمرّة والبلغم، فدواء الدم الحجامة، و دواء البلغم الحمام ودواء المرّة المشی»؛ درد سه چیز است و دارو سه چیز، اما درد، اول خون است و داروی آن حجامت (یا فصد) است، دوم بلغم (فضولات بدن) است و داروی آن حمام است (که موجب عرق کردن و خروج فضولات بلغمی می‌شود)، سوم مرّة (سوداء و صفراء) است و داروی آن راه رفتن است.

البته در شرح من لایحضر الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۴، به جای «مشی»، «مشی» ضبط کرده و فرموده است معنای آن «مسهل» است، چون مسهل باعث می‌شود خورنده آن راه برود. ضمناً این امور تماماً بحسب غالب است و کلیت ندارند.

و فرمودند: «نَحْنُ قَوْمٌ لَا نَأْكُلُ حَتَّى نَجُوعَ وَإِذَا أَكَلْنَا لَا نَشْبِعُ»؛
«ماگروهی هستیم که تاگرسنه نشویم نمی خوریم و آنگاه که خوردیم، سیر
نمی خوریم».

اگر همه پزشکان دنیا جمع شوند، جمله‌ای با ارزش تر و پر
فایده تر از این سخن نمی توانند بیاورند.^۱

نقل است که: هارون الرشید پزشکی مسیحی داشت که در علم
طب دارای مهارت کامل بود، روزی به یکی از دانشمندان مسلمان
گفت: من در کتاب آسمانی شما از علم طب چیزی نیافتم، در
صورتی که علم مفید، دو علم است، علم ادیان و علم ابدان؛ «الْعِلْمُ
عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ».^۲

دانشمند مسلمان گفت: خداوند متعال همه علم طب را در
نصف آیه بیان فرموده است: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾؛
بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید.

و پیامبر اسلام ﷺ علم طب را در این جمله خلاصه کرده است:
«الْمِعْدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحِمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ»؛ معده خانه همه
بیماری‌ها است و امساک سرآمد همه داروهاست.

پزشک مسیحی هنگامی که این چند جمله را شنید گفت: «ما

۱. سرمایه سخن، ج ۳، ص ۴۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۵۲. عن النبي ﷺ: العلم علمان...

تَرَكَ كِتَابَكُمْ وَلَا نَبِيَّكُمْ لِجَالِينُوسِ طَبَّاءٌ؛ قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس (پزشک معروف) طبی باقی نگذاشته است.^۱

چند روایت در مذمت پر خوری

- ۱- از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که فرمودند: سرچشمه بیماریها از پر خوری و آروغ زدن و غذا از معده به دهان برگشتن است.^۲
- ۲- و فرمودند: در حال سیری چیز خوردن باعث بیماری می شود.^۳
- زکم خوردن کسی را تب نگیرد زپُر خوردن به روزی صد بمیرد
- ۳- پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: بهترین انسانها کسی است که خوراک و خنده اش کم باشد.^۴
- ۴- یکی از همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است که: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز غذای سیر نخورد.^۵
- برو اندرونی به دست آر پاک شکم پر نخواهد شد الاّ ز خاک
- تنور شکم دم به دم تافتن مصیبت بود روز نایافتن

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۴-۳، ص ۴۱۳، ذیل آیه شریفه.

۲. معراج السعادة، ص ۳۰۷.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۵- همچنین از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل است که فرمودند:

مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وَغَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنٍ فَحَسِبَ. الرَّجُلُ مِنْ طُعْمِهِ مَا أَقَامَ بِهِ صَلْبَهُ، أَمَا إِذَا آبَيْتَ فُتِلَتْ طَعَامٌ وَتُلْتُ شَرَابٌ وَتُلْتُ نَفْسٌ؛^۱ «فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نکرده که بدتر از شکمش باشد و کافی است انسان را چند لقمه که او را زنده و سر پا نگه دارد، و اگر به این مقدار اکتفا نکرد، یک سوم شکم را برای غذا و یک سوم را برای آب و یک سوم را برای نفس کشیدن قرار دهد».

۶- و فرمودند: «مَنْ قَلَّ طَعَامُهُ صَحَّ بَطْنُهُ وَصَفَا قَلْبُهُ وَمَنْ كَثُرَ طُعْمُهُ سَقَمَ بَطْنُهُ وَ قَسِيَ قَلْبُهُ»^۲؛ «کسی که غذایش کم باشد، شکمش صحیح و دلش نورانی و با صفا است و کسی که زیاد می خورد به درد شکم و قساوت قلب مبتلا می شود.»

۷- و فرمودند: «دل‌های خود را با زیاد خوردن نمیرانید».^۳

۸- و فرمودند: مبعوض ترین شما نزد خدا کسانی هستند که زیاد می خورند به طوری که آروغ می زنند و هر کس از غذایی که میل دارد، بگذرد و نخورد، درجه‌ای در بهشت برایش حاصل شود.^۴

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۶.

۲. همان.

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۳.

۴. همان.

۹- و نقل است که ابوجحیفه گفت: روزی آدم خدمت پیامبر ﷺ و آروغ می زدم. پیامبر ﷺ فرمود: آروغ خود را حبس کن (جلوی آروغت را بگیر) [سپس فرمود: «إِنَّ أَكْثَرَكُمْ شَبَعًا فِي الدُّنْيَا أَكْثَرَكُمْ جُوعًا فِي الْآخِرَةِ»^۱؛ «به راستی پرخورهای شما در دنیا، گرسنه ترین شما در آخرت خواهند بود».

۱۰- و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که شیطان برای حضرت یحیی علیه السلام ظاهر شد، یحیی علیه السلام دید شیطان بندهای زیادی با خود همراه دارد، از او پرسید اینها چیست؟ گفت: با اینها فرزندان آدم را به بند می کشم و با خود همراه می کنم. گفت: برای من هم در اینها بندی وجود دارد؟ گفت: آری، گاهی پر خوری می کنی و سنگین می شوی و از عبادت و یاد خدا باز می مانی، حضرت یحیی علیه السلام گفت: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَمَلًا بَطْنِي مِنَ الطَّعَامِ أَبَدًا»؛ «برای خدا بر عهده من است که از این به بعد هرگز شکم خود را از غذا پر نکنم». (صیغه نذر خواند که غذای سیر نخورد)، شیطان نیز گفت: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَنْصَحَ مُسْلِمًا أَبَدًا»^۲؛ برای خدا بر عهده من است که هرگز تسلیم شده در برابر امر خدا را نصیحت نکنم.

۱۱- و امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ اللَّهُ

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۸۷.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۳.

مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ^۱؛ نیست چیزی مبعوض تر نزد خدا از شکم پر.
 ۱۲- در روایت دیگر است که جبرئیل از جانب خدا به پیامبر ﷺ گفت: «يَا مُحَمَّدُ مَا أَبْغَضْتُ وَعَاءً قَطُّ كَبُغْضِي بَطْنًا مِلَانًا»^۲؛ ای محمد! دشمن نداشتم ظرفی را هرگز، مثل دشمن داشتم شکم پر را. (چیزی پیش من مبعوض تر از شکم پر نیست)
 و شهید^۳ در دروس فرموده است: زیاد خوردن مکروه است و چنانچه باعث بیماری و منجر به ضرر شود حرام است.^۳
 نقل است که از ارسطو پرسیدند: چرا کم می خوری و حال اینکه برخی افراد بیش از اندازه می خورند؟ گفت: چون من می خورم برای اینکه بمانم و افراد پُر خور می مانند برای اینکه بخورند.^۴
 خلاصه باید توجه داشت: آنانکه پُر خورند، بیمار می شوند و بیمارند، عمرشان هم کوتاه و نوعاً فهمشان ناقص می شود.

مشکلات خود را با مشکلات پیامبران مقایسه و غصه نخورید

اگر در زندگی، با مشکلات و سختی ها مواجه هستید، با کمبودها، با دشمنی افراد جاهل و معاند و با مصائب روزمره روبرو هستید، خود را

۱. سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. رنگارنگ.

دلداری دهید، چرا که مشکلات شما هر چه قدر هم بزرگ باشد، به درجه مشکلات و مصائب پیامبران عظیم الشان نمی‌رسد.

ملاحظه کنید در مکه مکرمه با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه کردند و در مدت سیزده سال چه بر سر آن حضرت آوردند! بر سرش خاکستر ریختند، شکمبه شتر بر روی آن حضرت انداختند، سنگ به پایش زدند!

یکی بر سر زدی از قهر مشتش

یکی رنجاندی از حرف درشتش

یکی گفتا که ای جادوی کذاب

یکی گفتا که ای سحر از تو پرتاب

یکی گفتا که بی عقل و سفیه است

یکی گفتا که در جادو فقیه است

سه سال در شعب ابوطالب محاصره بود و به سختی گذراند و سرانجام شبانه به قصد کشتن آن حضرت خانه‌اش را محاصره کردند و به امر خدا وطن خود را ترک فرمود و به مدینه هجرت کرد.

در مدینه به جنگش آمدند و عزیزانش را - همچون حضرت حمزه - کشتند و جنازه شهدا را مثله کردند. دندان مبارکش را شکستند، سنگ به پیشانی‌اش زدند و گاهی از گرسنگی سنگ

مَجَاعَه به شکم می بست.^۱

ملاحظه کنید با پیامبران عظیم الشان چه کردند، با ابراهیم خلیل، با حضرت یحیی، حضرت عیسی و حضرت یوسف علیهم السلام چه کردند! تاریخ انبیاء علیهم السلام را مطالعه کنید و رنجها و مصائب آنان را با مشکلات خود مقایسه کنید که در این صورت هرگز لب به شکایت باز نکرده، و غصه نمی خورید. ملاحظه کنید با اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم چه کردند و بر آنها چه گذشت!

ملاحظه کنید با فقها و علمای بزرگ چه کردند و عده ای از آنان را با چه وضع دلخراشی به شهادت رساندند - مثل قاضی نورالله، و شهید اول و دوم - و اینها نیست مگر امتحان الهی و وسیله ترفیع درجات و سربلندی.

خداوند متعال فرموده است: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا﴾^۲؛ «آیا پنداشته اید در حالی که هنوز حادثه هایی مانند حوادث گذشتگان بر شما نیامده، وارد بهشت می شوید؟! به آنان سختیها و

۱. «مَجَاعَه» از ماده «جوع» به معنای گرسنگی است، و سنگ مَجَاعَه سنگ مخصوصی بوده که در هنگام شدت گرسنگی و غذا نخوردن، به شکم می بستند تا گرسنگی آنان را از یاد ریاورد.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۴.

آسیبهایی رسید و مضطرب شدند».

و در عین حال خداوند سبحان مژده داده و فرموده است: ﴿فَإِنَّ
مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۱؛ «بی تردید با دشواری آسانی
است، بی تردید و بدون شک با دشواری آسانی است».

همچنین بشارت داده و فرموده است: ﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ
يُسْرًا﴾^۲؛ «خداوند به زودی پس از تنگنای در زندگی، گشایش قرار
می دهد».

بر این اساس بر ما است که در مشکلات صابر باشیم و به انبیاء و
اولیاء خدا تأسی کنیم و به مژده‌ها و بشارت‌های خداوند امیدوار و
دلگرم باشیم و بدانیم که صبر گرچه سخت است ولی اجری بزرگ
و بری شیرین دارد. انشاءالله والتوفیق من الله.

با داشتن این همه دعا و زیارت غصه نخورید

شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام علاوه بر نعمتهای عمومی، دو نعمت
بسیار با ارزش خصوصی هم دارند که سایرین ندارند و محرومند.
یکی دعا‌های وارده از اهل بیت علیهم‌السلام، مثل دعا‌های صحیفه سجّادیه،
دعای مکارم الاخلاق، دعای کمیل و مناجات‌های حضرت امیر علیه‌السلام که

۱. سوره شرح (۹۴)، آیه ۵ و ۶.

۲. سوره طلاق (۶۵)، آیه ۷.

هرکدام گسجهای معنوی و روحبخش و پناهگاه گرفتاران و مضطربین و دردمندان است.

ائمه علیهم السلام در این دعاها، راه توجه به خدا، راه پناه بردن به خدا، راه التماس و گدایی از خدا، راه درخواست عفو و بخشش از خدا را به مؤمنین آموخته‌اند، و خداوند متعال فرموده است: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱؛ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

از سویی، روح و حقیقت دعا، عبادت و توجه به خدا است، طلب مغفرت و آمرزش گناهان از پروردگار متعال است و در مشکلات و غم و غصه‌ها پناه بردن به ارحم الراحمین است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ»^۲؛ «دعا مغز و حقیقت عبادت است».

و فرمودند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ»^۳؛ «بهترین عبادت، دعا است».

و فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ»^۴؛ «دعا اسلحه مؤمن است».

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ

دَاءٍ»^۵؛ «بر تو باد به دعا، به راستی که دعا شفای هر دردی است».

۱. سوره غافر (۴۰)، آیه ۶۰.

۲. ارشاد القلوب دیلمی، باب ۴۷.

۳. ارشاد القلوب دیلمی، باب ۴۷.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۵. همان، ص ۴۷۰.

البته برای استجاب دعا و به نتیجه رسیدن آن، شرایطی است که برخی از آنها را در کتاب «آداب الاعمال» یادآور شده‌ام.

دومین نعمت بزرگ که به طور کامل و به تمام معنا در انحصار شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام است، زیارت قبور متبرکه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و امامزادگان می‌باشد و شکی نیست که زیارت آن بزرگواران از اعظم قربات و از باارزش‌ترین عبادات است، زیرا در زیارت قبور آنها موعظه حسنه و موجب تذکر آخرت است و آثار سازنده‌ای که در عمق جان زائر بجا می‌گذارد، چه بسا بیشتر از سایر عبادات است، تحوّل روحی که در کنار قبور و مراقب مقدسشان حاصل می‌شود، برای همه محسوس و غیرقابل وصف است.

حضور در نزد آنان یادآور زحمات، عبادات، اخلاقیات و سیره و روش آن بزرگواران است. حضور در کنار مرقد و زیارت خواندن و سلام کردن به آنها، اظهار علاقه و محبت به آنان، و نشان عمل کردن به این آیه مبارکه است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ «[ای پیامبر] بگو: از شما هیچ پاداشی جز دوستی اهل بیتم را نمی‌خواهم».

آری، برکات معنوی که از زیارت آن بزرگواران حاصل می‌شود،

۱. سوره شوری (۳۳)، آیه ۴۲.

از حدّ و حصر خارج است، حتی برکات زیارت امام زادگان - مثل حضرت معصومه علیها السلام و سایر امام زادگان علیهم السلام - برای همگان مشهود و آشکار است.

گذشته از اینها، نماز خواندن در حرم آن بزرگواران بسیار با ارزش و حتی بر نماز در مساجد برتری داشته و افضل است.^۱

با وجود امنیت غصه نخوريد

از نعمتهای بسیار با اهمیت و پر ارزش و با برکت، امنیت است، که انسان با خاطری آسوده و روح و قلبی آرام می تواند وظایفش را انجام دهد و چنانچه کوتاهی کند مقصّر است و سزاوار توبیخ و سرزنش می باشد.

خداوند سبحان در مواردی به این نعمت عظمی اشاره فرموده،

۱. مرحوم سید علیه السلام در کتاب شریف «العروة الوثقی» فرموده است: «يَسْتَحَبُّ الصَّلَاةُ فِي مَشَاهِدِ الْأَيَّمَةِ علیهم السلام وَ هِيَ الْبَيْتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا إِسْمُهُ ﴾ (سوره نور، آیه ۳۶)، بَلْ هِيَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَسَاجِدِ بَلْ قَدْ وَرَدَ فِي الْخَيْرِ أَنَّ الصَّلَاةَ عِنْدَ عَلِيِّ علیه السلام بِمِائَةِ أَلْفِ صَلَاةٍ...» ؛ مستحب است نماز در مشاهد ائمه علیهم السلام خوانده شود، زیرا مشاهد ائمه علیهم السلام خانه هایی است که خدا اذن داده رفعت یابند و نامش در آنها برده شود، بلکه در روایت است که نماز در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام معادل دویست هزار نماز است. (العروة الوثقی، کتاب الصلاة، فی الامکنة المستحبة)

و ارزش و اهمیت آن را گوشزد کرده است.

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۱؛ «پس باید پروردگار این خانه را عبادت و پرستش کنند، پروردگاری که آنان را از گرسنگی نجات داد و از ترسی که داشتند ایمنی و امنیت‌شان بخشید.»

﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۲؛ «و هر که وارد آن (مکه معظمه) شود در امان است.»

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ...﴾^۳؛ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ظلم [گناه و شرک] نیامیختند، ایمنی برای آنان است.»

﴿ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ﴾^۴؛ «با سلامت و امنیت وارد آنجا شوید.»

و از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل است که فرمودند:

«مَنْ بَاتَ آمِنًا فِي سِرْبِهِ، مُعَافَى فِي بَدَنِهِ، عِنْدَهُ قُوَّةٌ يَوْمِهِ، فَكَأَنَّمَا حَيَّرَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحَدَافِيرِهَا»^۵؛ «کسی که شب را صبح کند در حالی که امنیت دارد و بدنش سالم است، و غذای روزش را دارد، مثل آن است که

۱. سوره قریش (۱۰۶)، آیه ۳ و ۴.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷.

۳. سوره انعام (۶)، آیه ۸۲.

۴. سوره حجر (۱۵)، آیه ۴۶.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹، ح ۵۹۱۶.

تمام دنیا را در اختیار گرفته و تصرف کرده است.»

نظیر همین روایت در کافی، ج ۸، ص ۱۴۸، ح ۱۲۷ آمده است. از آیات فوق و روایات و مشاهدات خارجی فهمیده می شود که امنیت، نعمتی الهی است که باید قدر آن را دانست و از آن استفاده عبادی، علمی، اخلاقی، دنیوی و اخروی نمود.

تذکر: امنیت دایره وسیع دارد، امنیت خانه و اهل خانه از وسائل منحرف کننده، از مفسد اخلاقی، از گناهان و شرارتها و رفتارهای ضد انسانی است. امنیت خانه، به وجود صفات پسندیده و الفت و محبت و خوبیها و همدلی افراد خانواده با یکدیگر است.

امنیت جامعه و محل کسب و کار و شهر و روستا و دشت و صحرا و مغازه و بازار و... از آن چیزهایی است که باعث انحراف و بدبختی و فساد است.

امنیت اعضا و جوارح، امنیت قلب و فکر و دست و پا و چشم و زبان و حتی امنیت عقاید است، که چه بسا ناامنی در آنچه اشاره شد، باعث بدبختی های خانمان برانداز شده و می شود، که باید از خدا بخواهیم همه مسلمانان را از شرور و فتن محافظت نماید و در همه زمینه ها به آنان امنیت کامل مرحمت فرماید.

با وجود اعیاد و رسومات مذهبی غصه نخورید

از نعمتهای بی نظیر و در انحصار شیعیان اهل بیت علیهم السلام، اعیاد مذهبی - مانند عید غدیر - عید مبعث، روزهای ولادت معصومین علیهم السلام و... است.

همچنین از نعمتهای منحصر به شیعیان، برگزاری مراسم یادبود اهل بیت علیهم السلام - مثل عاشورا، اربعین، ۲۸ و آخر ماه صفر، ۲۱ ماه رمضان و غیر اینها - است.

در مجالس و اجتماعاتی که به این مناسبتها برپا می شود، شناخت این بزرگان و معرفت بیشتر نسبت به اولیاء خدا و دوست داشتن آنها و اطلاع از آثار و جودی آنان حاصل می شود، حضور در مجالسی که به نام و یاد آن چراغهای هدایت برگزار می شود، ارتباط با اخلاق، اعمال و زندگی آنها و الگو گرفتن و اقتدا به آنها است.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ﴾^۱؛ «آنها (پیامبران) کسانی

هستند که خدا هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنها اقتدا کنید».

قرآن کریم در آیات بسیاری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که انبیای گذشته و بندگان صالح خدا را یادآوری کند. ﴿وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۲؛ «در کتاب، یادآور ابراهیم را که

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۹۰.

۲. سوره مریم (۱۹)، آیه ۴۱.

او راستگو و پیامبر بود».

﴿وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي
وَالْأَبْصَارِ﴾^۱؛ «یاد آور بندگانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که صاحبان
قدرت و بصیرت بودند».

﴿وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ﴾^۲؛
«یاد آور اسماعیل و یسع و ذوالکفل را که همه از نیکان بودند».

﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ
وَعَذَابٍ * از كُضِّ بِرَجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ
وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِرِئَاسِ الْأَلْبَابِ﴾^۳؛ «یاد کن از بنده ما
ایوب، هنگامی که به درگاه خدا عرض کرد پروردگارا! شیطان مرا سخت
رنج و عذاب رسانید، (گفتم) پای خود را به زمین بزن، این چشمه آبی
خنک برای شستشو و نوشیدن است، و ما اهل و فرزندان او را به قدر آنها هم
علاوه به او عطا کردیم تا در حق او لطف و رحمتی کنیم و تا صاحبان عقل
متذکر شوند».

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا
نَبِيًّا﴾^۴؛ «و یاد کن در کتاب خود شرح حال اسماعیل را که بسیار در

۱. سوره ص (۳۸)، آیه ۴۵.

۲. سوره ص (۳۸)، آیه ۴۸.

۳. سوره ص (۳۸)، آیات ۴۱ تا ۴۳.

۴. سوره مریم (۱۹)، آیه ۵۴.

وعده‌ای که می‌داد صادق و پیامبری بزرگوار بود». یادآوری اولیاء خدا و نیکان و برگزیدگان الهی باعث احترام به آنها است، مجالس به یاد آنها برقرار کردن و به اصطلاح جشن ولادت و بعثت و امثال آن برگزار نمودن، باعث اطلاع از سیره عملی و اخلاقی آنها و در پی آن اقتدا کردن به آنها است. اینکه خداوند فرمود: ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾^۱ (به هدایت آنان اقتدا کنید)، برای توده مردم با تشکیل مجالس به نام و یاد آنها و اطلاع از هدایت‌های آنان، اقتدا ممکن و حاصل می‌شود.

أَيَّامُ اللَّهِ

همچنین خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾^۲ «ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود را از ظلمات به نور بیرون آر، و ایام الله را به آنها یادآوری کن». خداوند متعال در این آیه به یکی از مأموریت‌های بزرگ موسی اشاره کرده و فرموده است: «تو موظفی که ایام الله، یعنی روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاوری» (وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ).

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۹۰.

۲. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۵.

و بدیهی است که همه روزها، ایام الله است، همان گونه که همه مکان‌ها، همه خانه‌ها، همه ماه‌ها و همه چیزها از آن خدا و متعلق به خدا است. ولی چنانچه مکان خاصی به نام بیت‌الله نامیده شد، دلیل بر ویژگی آن مکان است، اگر ماهی به نام شهر الله نامیده شد، دلیل بر خصوصیت آن ماه است.

همچنین عنوان «ایام الله» به طور مسلم اشاره به روزهای مخصوصی است که در آن امتیاز و اتفاقی ویژه حادث شده و آن را قابل توجه و یادآوری قرار داده است. و به همین لحاظ برخی از مفسران گفته‌اند: «ایام الله، اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امتهای راستین آنها می‌باشد». بعضی گفته‌اند: اشاره به روزهایی است که نعمتهای الهی شامل حال مردم شده و می‌شود. و بعضی گفته‌اند: اشاره است به روزهایی که خداوند ظالمین سرکش را نابود و به جهنم فرستاده است، و بعضی اشاره به همه اینها دانسته‌اند.

ولی چنین تعبیری گویای این است که ایام الله تمام روزهایی است که دارای ویژگی مخصوص و حاوی عظمت و قابل توجه و تذکر است، روزهایی است که در زندگی انسان تأثیرگذار و منشأ تغییر و تحول است، روزهایی است که در آن اتفاق بزرگی رخ داده است. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که فرمودند: «ایام الله،

يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ يَوْمَ الْكُرَّةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱؛ «ایام الله روز قیام حضرت حجت علیه السلام و روز رجعت و روز قیامت است».

و در روایت دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «أَيَّامُ اللَّهِ نِعْمَاتُهُ وَ بَلَائُهُ بِبَلَائِهِ سُبْحَانَهُ»^۲؛ «ایام الله نعمتهای خدا و آزمایشهای او به وسیله بلاهای او است».

و بدیهی است که این گونه روایات دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان برخی از مصادیق بارز و روشن است.

بر این اساس، یادآوری روزهای بزرگ و سرنوشت ساز، مطابق قرآن و طبق امر خداوند است، جشن میلاد یا بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با الهام از همین پیام الهی است، تجدید خاطره ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه معظمه، روز عید غدیر، شهادت آن حضرت در مسجد کوفه، روز ولادت یا شهادت سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، همه و همه، در اصل برگرفته از آیه مبارکه ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾ است. و تماماً ریشه قرآنی دارد، و بر عموم مردم روشن است که این مجالس موجب تنبه و باعث آگاهی و درسهای سازنده و مفید برای فرد و جامعه است، و خلاصه آن را که عیان است، چه حاجت به بیان است.

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. همان.

روایاتی هم که امر و ترغیب فرموده‌اند بر تشکیل مجالس به یاد اهل بیت و خصوصاً به یاد حضرت سیدالشهدا علیه السلام از همین ایام است و برگرفته از همین آیه، وبه خاطر همین امور است. علاوه بر آنچه نقل کردیم، اهل سنت نیز نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَذْكُرُوا مَحَاسِنَ مَوْتَاكُمْ»^۱؛ خوبیهای اموات خود را بازگو کنید.

و نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ذِكْرُ الْأَنْبِيَاءِ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ الصَّالِحِينَ كَفَّارَةٌ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ صَدَقَةٌ»^۲؛ یادآوری پیامبران عبادت است، و یادآوری صالحان کفاره گناهان است و یادآوری مرگ صدقه است.

کارهایی که غصه را برطرف می‌کند

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: چند عمل موجب آرامش و شادی و باعث زوال غم و غصه می‌شود:

- ۱- سوره یس خواندن، ۲- مسواک زدن، ۳- ناخن گرفتن، ۴- موهای زائد بدن را برطرف کردن، ۵- شانه زدن، ۶- به مؤمنین کمک کردن، ۷- شنا نمودن.^۳

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۷۷.

۳. اثنی عشریه، ابواب دهگانه.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که به «مَسْمَع» فرمودند: «يَا مَسْمَعُ! مَا يَمْنَعُ أَحَدُكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأُ ثُمَّ يَدْخُلَ مَسْجِدَهُ فَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ فَيَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾؛^۱ «ای مسمع! چه چیز مانع است از اینکه هرگاه بر یکی از شما، غصه‌ای از غصه‌های دنیا وارد شود، وضو بگیرد و در جایگاه نمازش دو رکعت نماز بخواند و دعا کند؟ آیا نشنیده‌ای که خدا فرموده است: (از صبر و نماز کمک بگیرید).»^۲

و از همان حضرت نقل است که فرمودند: «وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا»^۳؛ «هرگاه بنده‌ای اداره امورش را به خدا واگذار کرد، مصائب دنیا بر او آسان می‌شود».

کارهایی که انسان را شکفته می‌کند

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: چند چیز انسان را شکفته و شاد می‌سازد: ۱- راه رفتن، ۲- اسب سواری، ۳- شنا کردن، ۴- نگاه به سبزی‌ها، ۵- با بزرگان هم سخن شدن...^۴

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۳.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۴.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۵، ذیل ح ۱۷.

۴. اثنتی عشریه، ابواب دهگانه.

هر کس با قرآن باشد بی نیاز است و غصه ندارد

فقر و تهی دستی از مشکلات انسان است و برای تأمین معاش باید کوشش کرد، ولی به طور کلی، هر کس با قرآن کریم باشد هرگز احساس فقر نمی‌کند و غصه نمی‌خورد هر چند تهی دست باشد و برعکس، کسی که با قرآن نباشد احساس بی‌نیازی نمی‌کند هر چند توانمند باشد، و هرگز بدون غم و غصه نخواهد بود، هر چند ثروتمند باشد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ أَحَدٌ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى»^۱؛ «بدانید! هیچ کس با داشتن قرآن فقیر نیست، و هیچ کس بدون آن، غنی و بی‌نیاز نیست».

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ تَكَثُرُ بَرَكَتُهُ»^۲؛ «خانه‌ای که در آن قرآن زیاد تلاوت شود خیرش فراوان و برکتش افزون می‌شود».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۱ و ۳.

از راه‌های برون رفت از غصه، تنوع و سفر است

بر همگان روشن است که جهان، یکرنگ و یکنواخت نیست، شب می‌رود، روز می‌آید، گرما می‌رود، سرما می‌آید، بهار می‌رود، فصل خزان می‌آید، کودکی می‌رود، جوانی می‌آید، جوانی می‌رود، پیری می‌آید.

اگر تغییر و تحول و جابجا شدن نبود، چه می‌شد؟ اگر شب همیشگی بود، اگر روز همیشگی بود، اگر تابستان همیشگی بود، اگر سرما یا گرما همیشگی بود چه وضعی به وجود می‌آمد؟ اگر اینها یکنواخت بودند، زندگی چگونه ممکن بود؟ خداوند سبحان همه چیز را نو به نو، و در حال تغییر و دگرگونی و رنگارنگ آفریده است.

خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، میوه‌ها با طعم‌ها و خواص متفاوت، آبها و هواهای گوناگون، عبادات به صورت‌ها و کیفیت‌های مختلف، نماز، روزه، حج، خمس، زکات و صدقات، ذکر، فکر، در اوقات و ساعات متفاوت و حالات مختلف، مثل قیام، رکوع، سجود، دو رکعتی، سه رکعتی، چهار رکعتی، یک رکعتی، ایستاده، نشسته، خوابیده، در حال راه رفتن، و...

دعاها با مضامین گوناگون و در ساعات و اوقات و مکانهای مختلف مانند: ماه رمضان، نیمهٔ رجب و شعبان، شب و روز جمعه،

نیمه‌های شب، در عرفات و مشعر و مسجدالحرام و حرم معصومین علیهم‌السلام خصوصاً حرم سیدالشهدا علیه‌السلام...

علوم مختلف: مثل علم قرآن، تفسیر، فقه، اصول، تاریخ انسانهای قد و نیم قد، با چهره‌ها و رنگها و زبانها و لهجه‌ها و سلیقه‌ها و آداب و رسوم گوناگون.

گیاهان رنگارنگ با خواص و آثار و طعمها و شکل‌های بسیار متفاوت.

معدن‌ها، کوه‌ها، زمین‌ها، آب‌ها، ستاره‌ها و افلاک و همه و همه در انواع و حالات متنوع و در حال سیر و سفرند که هر یک به تنهایی، از معجزات و نشانه‌های خالق متعال می‌باشند.

﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾^۱؛ «به یقین در رفت و آمد شب و روز و در تغییر و دگرگونی حالات آنچه را خدا در آسمانها و زمین آفریده برای گروه پرهیزکاران نشانه‌های قدرت خدا است».

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾^۲؛ «و از نشانه‌های خدا آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما است».

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶.

۲. سوره روم (۳۰)، آیه ۲۲.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً﴾^۱؛ «خدا است که شما را از ناتوانی آفرید، سپس بعد از ناتوانی نیرومندی داد، آن گاه بعد از نیرومندی، سستی و پیری قرار داد».

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا * وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا *^۲؛ «شما را چه شده که [از بندگی خدا دست برداشته و] به عظمت و بزرگی خدا امید ندارید؟ در حالی که شما را مرحله به مرحله [از خاک و نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان] آفریده است».

از جمادی مُردم و نامی شدم

وز نما مُردم ز حیوان سر زدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

بار دیگر از ملک پیران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردم چون اُرْعُنُون^۳

گویدم اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ

۱. سوره روم (۳۰)، آیه ۵۴.

۲. سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۳ و ۱۴.

۳. اُرْعُنُون، هوایی است که در نی می پیچد و از آن خارج می شود.

خلاصه، همه چیز، گوناگون و در حال نقل و انتقال (و حرکت جوهری) و تغییر و جابجا شدن است.

لذا چنانچه زندگی انسان یکنواخت و بدون رفت و آمد و بدون تنوع بگذرد، خسته کننده و چه بسا موجب بیماری جسمی و روحی می شود، باعث حزن و اندوه و افسردگی می شود، پس یکی از طرق برون رفت از غصه و افسردگی، تنوع در زندگی است، تنوع در خوردنی ها و آشامیدنی ها و رفت و آمدها است.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۱؛
«بگو: در زمین بگردید، سپس با تأمل بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه شد؟»

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾^۲؛ «آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل نگاه کنند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر و محکمتر [کاخها و قلعه های استوار و کامل] داشتند، پس خدا آنان را به کیفر گناهانشان [به عذاب] گرفت، و در برابر خدا یاور و حامی نداشتند».

۱. سوره انعام (۶)، آیه ۱۱.

۲. سوره غافر (۴۰)، آیه ۲۱.

این قبیل آیات بسیار است و دستور می‌دهد که سفر کنید، تحرک و رفت و آمد داشته باشید، زندگی‌تان تنوع داشته باشد و از آثار گذشتگان آگاه و پند بگیرید، تحرک و سفر غصه را برطرف و انسان را از خستگی روحی خارج و باعث نشاط و شادابی می‌شود. در اشعار منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

تَغَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى

وَ سَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدِ

تَفَرُّجٌ هُمْ وَإِكْتِسَابٌ مَعِيشَةٍ

وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةٌ مَا جِدَا

برای به دست آوردن مقام عالی، وطن را رها و غربت را برگزین. و مسافرت کن، زیرا در مسافرتها پنج فایده حاصل شود: ۱- گشایش هم و غم، ۲- کسب و تأمین معاش، ۳- تحصیل علم، ۴- تحصیل ادب، ۵- مصاحبت و آشنایی با بزرگان.

داروی آرام بخش فقدان عزیز

طبیعی است که در فقدان عزیزان، غم و غصه، تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد و چه بسا بی اختیار، اشک جاری می‌گردد.

اشک پیامبر صلی الله علیه و آله در فوت فرزندش ابراهیم جاری گردید و

فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا»^۱؛ اشک جاری می‌شود و دل غصه دار و اندوهگین می‌گردد ولی حرفی نمی‌زنیم مگر آنچه را که خدا راضی است.

همچنین روایت است که پیامبر ﷺ به زیارت قبر مادرش آمنه خاتون رفت و گریه کرد، اطرافیانش را نیز گریاند. «زَارَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبَكَى مِنْ حَوْلِهِ»^۲. و این امر حالتی طبیعی و گاهی گریه و اشک ریختن لازم است. ولی نباید تشدید شود، نباید با نوحه‌سرایی و یادآوری مصیبت، داغ و حزن صاحب مصیبت را تجدید و یا افزون کرد، حتی در موردی که صاحب مصیبت آرام شده و ناراحتی را فراموش کرده است، چنانچه تسلیت گفتن به او باعث تجدید حزن و غصه او شود، بهتر است تسلیت نگویند.^۳ و در هر حال نباید برخلاف رضای خدا سخن گفت و باید از هر

۱. وسائل الشیعه، باب ۸۷، ابواب الدفن، ح ۳ و صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی ﷺ: انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمة الصبيان، ص ۱۰۱۱، ح ۲۳۱۵.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی ﷺ به فی زیارة قبر امه، ح ۹۷۶.

۳. العروة الوثقی، مستحبات بعد از دفن «الثامن والعشرون».

ضمناً برخی آداب مربوط به این قسمت را در کتاب «حلیة الاعمال» ذکر کرده‌ام، من جمله سیاه پوشیدن را. به ص ۱۵۱ آن کتاب مراجعه شود.

رفتاری که برخلاف تسلیم و رضا است پرهیز نمود.^۱ و لازم است داروی آرام‌بخش غصه و مسکن آن را به کار برد و آن در این آیه مبارکه معرفی و نشان داده شده است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۲

در این آیه مبارکه، اولین مسکن و آرام‌بخش آلام روحی و برطرف‌کننده غم و غصه، جمله بسیار مفید و با ارزش و پر معنای «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» است، این جمله کوتاه و با اهمیت می‌گوید: صبر و بردباری در برابر حوادث بهترین وسیله و با ارزشترین داروی آرام‌بخش و تسکین‌دهنده دل حادثه‌دیده و دل‌داغدار و مصیبت‌زده است. لذا خداوند مهربان به پیامبر رحمت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر فرموده

۱. به وسائل الشیعه، باب ۸۳، ابواب الدفن مراجعه شود.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۵ تا ۱۵۷.

«قطعاً همه شما را با اموری اندک همچون ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت بده به صابران. آنها که وقتی مصیبت به آنها می‌رسد می‌گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. اینها همانها هستند که صلوات و رحمت خدا شامل حالشان شده و هدایت یافتگانند».

است که به صابران مژده دهد و آنها را به خاطر داشتن صبر و تحمل و بردباری تبریک و تهنیت بگوید و در ادامه، برای توجیه مصیبت دیده فرموده است: «قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» این مصیبت دیده‌ها می‌گویند ما همه ملک خداییم و بازگشت ما به سوی خداست. یعنی آنچه بر صبر و استقامت می‌افزاید، توجه به گذرا بودن این جهان و حوادث آن است، توجه به این نکته است که همه انسانها و همه چیزها ملک خدا و از آن خداوند است که چند روزی نزد ما امانت است و هرگاه صابران با بی‌اعتنایی به پیش‌آمد ناگوار، اعلان کنند که «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ «ما از جانب خدا آمده و به سوی او بازمی‌گردیم» در این صورت است که بهترین و نفیس‌ترین هدیه الهی شامل حالشان شده و آن «صلوات و رحمت پروردگار» است: «أُوَلِّيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ» و بدیهی است که «صلوات و رحمت الهی» دو هدیه گرانبهایی هستند که جای عزیز از دست رفته را برای داغ‌دیده پر می‌کند و از غم و غصه او می‌کاهد و سرانجام، او را به حال طبیعی بازمی‌گرداند.

و خداوند سبحان در پایان می‌فرماید: «أُوَلِّيكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ» تنها آن افراد صابرنند که هدایت شده و راه خدا را پیموده‌اند، تنها این گروه در پی سعادت و رضوان الهی هستند، گروهی که در برابر حوادث در دامن افراط و تفریط قرار نگرفته و در برابر حوادث و

غم و اندوه و غصه، صبر پیشه کرده و گفتند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

بر این اساس، چنانچه خدای ناکرده کسی به مصیبتی مبتلا شد، به محض با خبر شدن بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و بداند با توجه به معنای این جمله، آرامش پیدا می‌کند و غم و غصه‌اش به زودی مرتفع می‌گردد، ان شاء الله.

اجر گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

خصوصاً در فوت فرزند

گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» علاوه بر اینکه موجب آرامش و زائل شدن اندوه و غصه است، باعث آمرزش و مغفرت و اجر اخروی نیز می‌باشد.

شش روایت از حضرت امام محمدباقر و امام جعفر صادق عليهما السلام به این مضمون نقل شده که فرمودند:

هر بنده‌ای که مبتلا به مصیبتی شود و هنگام مصیبت و بعد هر زمانی که یادش آمد بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و در برابر مصیبت و اندوه صبر پیشه کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد و بر اجرش می‌افزاید.^۱

همچنین از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل است که فرمودند:
 «إِذَا قُبِضَ وَلَدَ الْمُؤْمِنِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ الْعَبْدُ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
 تَعَالَى: لِمَلَأَ يَكْتِهَ قَبْضَتُمْ وَلَدَ فُلَانٍ، فَيَقُولُونَ: نَعَمْ رَبَّنَا، قَالَ فَيَقُولُ فَمَا
 عَبْدِي؟ قَالُوا حَمْدَكَ وَاسْتَرْجَع، فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَخَذْتُمْ
 ثَمْرَةَ قَلْبِهِ وَ قُرَّةَ عَيْنِهِ فَحَمِدَنِي وَاسْتَرْجَع، إِنُّوَالَهُ بَيْتًا فِي السَّجَنَةِ وَ
 سَمُّهُ بَيْتَ الْحَمْدِ.^۱

چنانچه فرزند شخص مؤمنی قبض روح شود، خداوند متعال به فرشته‌ها گوید: فرزند فلان شخص را قبض روح کردید؟ گویند: آری، خداوند می‌فرماید: بنده مؤمن من چه گفت؟ می‌گویند: تو را حمد و ستایش کرد و «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گفت، خداوند تبارک و تعالی فرماید: نور چشم او را گرفتید، و میوه دل او را قبض روح کردید و او مرا حمد و ستایش کرد و «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» گفت، برای او خانه‌ای در بهشت بنا کنید و نام آن را «بیت‌الحمد» بگذارید.

نیز از آن حضرت نقل است که فرمودند:

اللَّهُ أَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَسْلُبَ عَبْدًا ثَمْرَةَ فُؤَادِهِ فَيَصْبِرَ وَ يَحْتَسِبَ وَ
 يَحْمَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ يَعَذِّبُهُ.^۲

خداوند متعال اعز و اکرم از آن است که میوه دل کسی را بگیرد و او صبر کند و به حساب خدا بگذارد و خدا را حمد نماید، در عین حال خدا او را

۱. وسائل الشیعه، باب ۷۳، ابواب الدفن. ح ۱.

۲. همان، ح ۵.

عذاب کند.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل است که فرمودند:
کسی که فرزندی بر خود مقدم دارد و موت آنان را برای خدا و به
خواست الهی موکول کند، آنها [در قیامت] با اذن پروردگار، او را از آتش
می پوشانند. «حَجَبُوهُ مِنَ النَّارِ».^۱

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

پیامبر این گونه بودند که هرگاه امر مسرت آوری پیش می آمد
می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ»؛ حمد خدا را بر این نعمت،
و هرگاه حادثه ناگواری پیش می آمد، می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ
حَالٍ»؛ حمد خدا را بر هر حال.^۲

و در روایت دیگر است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در
موقعی که مصیبتی پیش می آمد می فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ
مُصِيبَتِي فِي دِينِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ مُصِيبَتِي أَكْبَرَ
مِمَّا كَانَتْ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْأَمْرِ الَّذِي شَاءَ أَنْ يَكُونَ فَكَانَ»^۳؛ حمد و
سپاس خدا را که مصیبت مرا در دینم قرار نداد، و حمد خدا را که
اگر اراده می کرد مصیبت را بزرگتر از این قرار می داد، و حمد خدا را

۱. وسائل الشیعه، باب ۷۳، ابواب الدفن، ح ۸.

۲. همان، ح ۴.

۳. همان، ح ۵.

بر پیش آمدی که خدا خواست و واقع شد.
روایات در این باب زیاد است و در همین مقدار که نقل شد
کفایت است. و من الله التوفیق.

دعا برای رفع غصه و اندوه

از آنجا که دنیا و زندگی روزمره انسان، آمیخته به گرفتاری و بلا
و غم و غصه است و همان گونه که حضرت امیر علیه السلام فرمودند:
«دَارُ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ، وَ بِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ، لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا، وَلَا
يَسْلَمُ نَزَالُهَا»^۱؛ «دنیا سرائی است که بلاها آن را احاطه کرده، به حسیله و
نیرنگ شناخته شده، نه حالات آن پایدار، و نه مردم آن از سلامت
برخوردارند».

لذا انسان خواه ناخواه، باید تحمل کند و بهترین راه برای
آرامش روح و رفع هم و غم و غصه، دعا کردن و به خدا پناه بردن
است، در موقع حوادث ناگوار و سخت و دشوار - که قهراً موجب
تأثر و تألم روح می شود - بهترین وسیله نجات دعا کردن و از خدا
شرح صدر طلب نمودن است.

حضرت موسی بن عمران علیه السلام در هنگام بروز مشکلات، از خدا
تقاضای شرح صدر نمود: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي

أَمْرِي ۱؛ بار پروردگارا! سینه‌ام را [برای تحمل مشکلات] گشاده گردان و کارم را آسان ساز.

پیامبر اکرم ﷺ که اشرف انبیا و خاتم پیامبران بود، در مواردی که حوادث و نگرانی، شدید می‌شد، و گرفتاریها روی می‌آورد، خصوصاً در مواجهه با دشمن و در جبهه‌ها، دست به دعا برمی‌داشت و از خداوند متعال تقاضای رفع هم و غم و غصه می‌نمود.

از حضرت امام جعفر صادق ع نقل است که فرمودند:

در جنگ خندق، پیامبر ﷺ در شب سرد و تاریکی رفتند بالای تلی که اکنون مسجد فتح در آنجا قرار گرفته و اصحاب را صدا زدند و فرمودند: هر کس برود و از مشرکان برای ما خبر بیاورد، از اهل بهشت خواهد بود، حدیفه این مأموریت را به عهده گرفت و حرکت نمود و پیامبر ﷺ به او دعا کرد.

هنگامی که حدیفه رفت پیامبر ﷺ مشغول نماز شد و پس از

نماز دست به دعا برداشت و با صوتی حزین گفت:

«يَا صَرِيحَ الْمَكْرُوبِينَ، يَا مُجِيبَ الْمُضْطَرِّينَ، اكْشِفْ هَمِّي وَ غَمِّي وَ كَرْبِي فَسَاتَّكَ تَرَىٰ مَا نَزَلَ بِي وَ بِأَصْحَابِي»؛ «ای فریادرس در ماندگان! ای پاسخ دهنده بیچارگان! غم و اندوه مرا برطرف کن، زیرا که تو از حال من و یارانم اطلاع داری».

در این وقت جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند سبحان گفته‌های تو را شنید و دعایت را مستجاب فرمود و تو را از اندوه و شر دشمنان و مخالفان کفایت کرد.^۱

معصومین بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین، در هنگام سختی و گرفتاری، دست به دعا برداشته، از خداوند سبحان تقاضای صبر و استقامت و رفع حزن و غصه می‌نمودند.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام، صبح عاشورا دست به دعا برداشت و

گفت:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلُ بِِي، ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ، كَمْ مِنْهُمْ يَضْعِفُ فِيهِ الْفُؤَادُ، وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ، وَيَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنْ بَنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ».

خداوندا! تو مورد اعتماد من در هر اندوه، و امید من در هر سختی هستی، تو در هر امری که بر من نازل شود، مایه اطمینان و قدرت من می‌باشی، چه بسیار اندوهی که قلب در آن سست می‌گردد و توان در آن اندک می‌گردد و دوست در آن فرو می‌گذارد و دشمن در آن زبان به تمسخر و طعنه زدن می‌گشاید، آن را به درگاه تو عرضه نمودم و از آن به پیشگاهت شکایت بردم - به خاطر رغبت من به تونه به دیگری - تو آن را گشایش

۱. اعلام الوری، مرحوم طبرسی رحمته الله، جنگ خندق.

دادی و آن را دور ساختی و کفایت نمودی، تو دهنده هر نعمت و دارنده هر نیکی و سرانجام هر خواسته‌ای هستی.^۱

دعاهای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در گوشه زندان، معروف و منقول است.

بر این اساس بر ما است که به آن بزرگواران تاسی کنیم و در گرفتاریها و هنگام سختی و غصه و اندوه دعا کنیم و برای رفع هم و غم و غصه به خدا پناه بریم و از باری تعالی طلب صبر و استقامت نماییم و بهترین دعاها، همانهایی است که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند و در اینجا برخی از آنها را می‌آوریم:

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل است که به فرزند خود می‌فرمود:

«ای پسر من! هرگاه به یکی از شما مصیبتی برسد، یا برای یکی از شما اتفاق ناگواری پیش آید وضوی کامل بگیرد و دو رکعت یا چهار رکعت (دو نماز دو رکعتی) بجا آورد و بعد از آن این دعا را بخواند:

«يَا مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى، وَيَا سَامِعَ كُلِّ نَجْوَى، وَيَا شَاهِدَ كُلِّ مَلَأٍ، وَيَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ، وَيَا دَافِعَ مَا يَشَاءُ مِنْ بَلِيَّةٍ، يَا خَلِيلَ إِبْرَاهِيمَ، وَيَا نَجِيَّ مُوسَى، وَيَا مُصْطَفَى مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ

۱. ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۶.

اشْتَدَّتْ فَاقْتُهُ، وَقَلَّتْ حِيلَتُهُ، وَضَعَفَتْ قُوَّتُهُ، دُعَاءَ الْغَرِيبِ الْغَرِيبِ الْمُضْطَّرِّ، الَّذِي لَا يَجِدُ لِكَشْفِ مَا هُوَ فِيهِ إِلَّا أَنْتَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: برای رفع هم و غم غسل می‌کنی و دو رکعت نماز بجا می‌آوری و این دعا را می‌خوانی :

«يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَيَا كَاشِفَ الْغَمِّ، يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، فَرِّجْ هَمِّي وَكَشِفْ غَمِّي، يَا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، اِعْصِمْنِي وَ طَهِّرْنِي وَ اذْهَبْ بِبَلِيَّتِي»^۲. و بعد از دعا آیه الکرسی و معوذتین (قل اعوذ برب الفلق

۱. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۵۶۰، ح ۱۵.

«ای مرجع هر شکایت و ای شنوای هر راز و ای شاهد هر جمع و ای آگاه از هر سرّ نهان و ای دفع کننده هر بلا که بخواهی! ای دوست ابراهیم علیه السلام و ای همسخن موسی علیه السلام و ای برگزیننده محمد صلی الله علیه و آله! من تو را می‌خوانم مانند خواندن کسی که فقر و احتیاجش سخت شده و چاره‌اش کم و توانش سست گردیده است، و نیز مانند خواندن بنده‌ای غریب و غریق و درمانده که برای رفع گرفتاری‌های خود، کسی را جز تو نیابد، ای مهربانترین مهربانان».

۲. ای کسی که دل‌های پر غصه را شاد می‌کنی و ای کسی که غم‌ها را برطرف می‌سازی و ای خدایی که در دنیا و آخرت بخشنده و مهربانی! دل پر غصه‌ام را شاد کن و غم‌م را برطرف ساز، ای خدای یکتا و یگانه و بی نیازی که نه کسی فرزند توست و نه تو فرزند کسی هستی و برای تو هیچ گاه مثل و همتایی نبوده است! مرا حفظ کن، و پاک و طاهرم گردان، و بلا و گرفتاریم را برطرف فرما.

و قل اعوذ برب الناس) را بخوان.^۱

نیز شیخ کفعمی رحمته الله نقل کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام دعایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموخته و فرموده است: هر کس که غصه دار، یا خائف و گرفتار باشد، و این دعا را بخواند، خداوند متعال او را فرج کرامت فرماید و غصه و اندوه او را زایل گرداند و آن دعا این است:

«يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ، وَيَا ذُخْرَ مَنْ لَا ذُخْرَ لَهُ، وَيَا سِنْدَ مَنْ لَا سِنْدَ لَهُ، وَيَا حِرْزَ مَنْ لَا حِرْزَ لَهُ، وَيَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، وَيَا كَنْزَ مَنْ لَا كَنْزَ لَهُ، وَيَا عِزَّ مَنْ لَا عِزَّ لَهُ، يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا عَوْنَ الضُّعْفَاءِ، يَا كَنْزَ الْفُقَرَاءِ، يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ، يَا مُنْقِذَ الْعُرْقَى، يَا مُسْجِيَ الْهَلَكَى، يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ، يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ، أَنْتَ الَّذِي سَجَدَ لَكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَتُورُ النَّهَارِ، وَضَوْءُ الْقَمَرِ وَشُعَاعُ الشَّمْسِ، وَحَفِيفُ الشَّجَرِ وَدَوِيُّ الْمَاءِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»^۲.

۱. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۵۵۷، ح ۶.

۲. بلد الامین، ص ۳۳۲.

دعای حضرت یونس علیه السلام و نجات او از شکم ماهی

خداوند در داستان حضرت یونس علیه السلام فرموده است:

﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱؛ «پس آن ماهی بزرگ یونس را بلعید، در حالی که سزاوار سرزنش بود، و در شکم ماهی به تسبیح خدا مشغول شد که [اگر از تسبیح کنندگان نبود] یقیناً تا قیامت در شکم ماهی می ماند».

و در همین رابطه فرموده است:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ * وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ «پس یونس در تاریکی ها [تاریکی شب و زیر آب و دل ماهی] ندا داد که

→ کسانی که عزتی ندارند! ای عفو کننده همراه با بزرگواری! ای کسی که به نیکویی از خطای خلق درمی گذری! ای یاور ناتوانان! ای گنج فقیران! ای امید بزرگ همه! ای نجات دهنده غرق شدگان! ای رهایی بخش هلاک شوندهگان! ای احسان کننده! ای خوش رفتار! ای نعمت بخش! ای نیکی کننده! تویی که تاریکی شب و روشنی روز و نور ماه و پرتو خورشید و صدای درخشان و زمزمه آبهای جاری، همه ذکر سجده بر توست، ای خدا! ای خدا! ای خدا! هیچ معبودی جز تو نیست، تو یکتایی و شریک نداری، ای پروردگار ما! ای خدا! بر محمد و آل محمد درود فرست و با ما آن گونه رفتار کن که شایسته مقام رحمت توست.

۱. سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۸۷ و ۸۸.

معبودی جز تو نیست، تو [ای خدا] از هر عیب و نقصی منزهی، همانا من از ستمکارانم^۱، پس ندایش را اجابت کردیم و از غصه نجاتش دادیم، و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم». ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾.

این جمله مژده‌ای است به مؤمنان که هرگاه گرفتار و غصه‌دار شدند، همانند حضرت یونس علیه السلام خدا را تسبیح و تنزیه کنند و رو به درگاه الهی نموده و پس از توبه و توجه خالصانه به درگاه خداوند، خواستار رفع گرفتاری و غصه خود شوند، که خداوند سبحان خود فرموده است: «مؤمنان را مانند یونس نجات می دهیم».

﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

۱. من در حق خویش جفا کردم که در تبلیغ و ارشاد مردم اظهار خستگی نمودم و نفرینشان کردم و بعد هم در حال خشم آنها را رها نموده، به سمت دریا رفتم و فرار کردم.

۲. داستان قوم حضرت یونس و توبه و نجات آنها، به طور خلاصه چنین است: حضرت یونس علیه السلام حدود سی و سه سال قوم خود را - که افزون از صد هزار نفر بودند - ارشاد و موعظه کرد و تنها دو نفر ایمان آوردند، اول مردی عالم و دانشمند به نام روبیل، دوم مردی عابد و مقدس به نام تنوخوا. حضرت یونس دید مردم دعوت او را اجابت نکرده، ایمان نمی آورند و او را تکذیب می کنند و از توهین و سبک کردن او هم کوتاهی نمی کنند. حضرت یونس علیه السلام از رفتار قوم خود دل‌تنگ و خسته شد و به خدا شکایت کرد و عرض کرد:

→ بار پروردگارا! من از هدایت شدن قوم خود مأیوس و ناامید هستم و از تو می‌خواهم عذاب را بر آنان نازل فرمایی.

سرانجام خداوند تقاضای آن حضرت را اجابت کرد و فرمود: در روز چهارشنبه عذاب را بر آنها نازل می‌کنم.

حضرت یونس این مطلب را به تنوخوا (مرد عابد) خبر داد و او خوشنود شد و گفت: سزاوار نیست بیش از این مردم عنود را مهلت دهی، و به اتفاق نزد روبیل (مرد عالم) آمدند و به او خبر دادند، و گفتند از میان قوم خارج شویم که به عذاب آنها گرفتار نشویم.

روبیل گفت: ای پیامبر خدا، در میان مردم اطفال و زنان و افراد نادان وجود دارند، به آنها رحم کن و از خدا بخواه عذاب نازل نکند.

تنوخوا به روبیل پرخاش کرد که تو نمی‌خواهی پیامبر خدا از شر مردم بی‌ایمان و بی‌حیا و بداخلاق نجات پیدا کند.

روبیل به او گفت: تو مرد جاهل و نادانی هستی و چنانچه شما از میان قوم خارج شوید، من خارج نمی‌شوم و آنان را وانمی‌گذارم تا هر چه بر آنان وارد شد بر من هم فرود آید.

سرانجام حضرت یونس به اتفاق تنوخوا قوم را رها کرده و از شهر خارج شدند. وقتی روبیل متوجه شد که حضرت یونس از میان قوم خارج شده، رفت بالای بلندی و با صدای بلند مردم را دعوت کرد و فرمود: حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام از خدا تقاضای عذاب کرده و خدا به او وعده داده است که روز چهارشنبه عذاب نازل کند، و او به اتفاق تنوخوا از شهر خارج گشت که به عذاب شما مبتلا نشود، ولی من ماندم تا شما را آگاه کنم، و بدانید در روز چهارشنبه همه شما در معرض

←

→ عذاب الهی هستید.

ترس و وحشت مردم را فراگرفت و گفتند: راه نجات چیست و ما چه کنیم که از عذاب خدا رهایی یابیم؟

روبیل گفت: تنها راه نجات شما این است که به راهنمایی من گوش کنید و به آنچه می‌گویم عمل نمایید، شاید عذاب از شما برطرف شود.

مردم یک صدا گفتند: ای روبیل ما تو را مردی عالم و مهربان و راستگو می‌شناسیم و هر دستوری بدهی عمل می‌کنیم.

روبیل گفت: دستور من این است که هر کس مال کسی را برده و غصب کرده است به او برگرداند، و چنانچه حق کسی را ضایع کرده جبران کند و حلالیت بطلبد و یک روز قبل از چهارشنبه که روز وعده عذاب است، همه به بیابان بروید و اطفال شیرخوار را از مادران جدا کنید و بچه‌های گوسفندان را نیز از مادرانشان جدا سازید، مادران را یک طرف بیابان، اطفال و بچه‌های گوسفندان را در طرف دیگر قرار دهید. مردان یک سمت بیابان و زنان در سمت دیگر، و این برنامه را پیش از طلوع آفتاب روز چهارشنبه پیاده کنید.

صبح چهارشنبه (که وعده عذاب داده شده) هنگام طلوع خورشید نگاه کنید، اگر رنگ آفتاب برخلاف روزهای دیگر است، بدانید عذاب الهی نازل می‌شود و همه شما را هلاک می‌کند، و تنها راه نجات شما آن است که در آن موقع صدا به گریه و شیون بلند کنید و صورت بر خاک بگذارید، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمایید و توبه کنید و بگویید: خدا یا اگر به پیامبرمان حضرت یونس دست یابیم و او برگردد، ایمان می‌آوریم، و صورت از خاک برنندارید، امید است خدا شما را نجات دهد.

←

→ مردم به دستور جناب روبیل عمل کردند. صبح روز چهارشنبه فرا رسید و همه چشم‌ها به طرف مشرق دوخته شد.

هنگامی که قرص خورشید نمایان گشت، دیدند ابری سیاه و آتشین فضا را گرفته و باد تند وزیدن گرفت و رنگ آفتاب بر خلاف روزهای دیگر است. وقتی این وضع را دیدند یقین کردند که عذاب الهی و غضب پروردگار آنها را فرا گرفته و نفرین حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام دامن گیرشان شده است، لذا ترس و وحشت و اضطراب همه را گرفت و به خاک افتادند و صدای گریه و ضجه بیابان را فرا گرفت.

مردان خاک به سر می ریختند و استغاثه می کردند و توبه و استغفار می نمودند. زنان و مادران شیون می کردند و به خاطر اطفالشان سخت مضطرب بوده و ناله و فریاد می زدند.

اطفال گریه و شیون می کردند.

حیوانات - گوسفندان یک طرف و بچه‌های آنها در طرف دیگر - صدا می کردند. هر لحظه آثار عذاب نزدیک تر و باد سیاه و ابر آتشین و صدای وحشتناک، آنان را احاطه می کرد.

ترس و هول و هراس همه را گرفت و ضجه و شیون بیابان را پر کرد.

مرد و زن با بدن لرزان و چشم گریان فریاد می زدند:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ «پروردگارا،

ما به خویشتن ستم کردیم، و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، قطعاً از

زیان‌کاران خواهیم بود». (سوره اعراف، آیه ۲۳)

همچنین فریاد می زدند «يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»، «یا غیاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ».

←

→ از سوی جناب روبیل (آن عالم مهربان و دلسوز) در گوشه‌ای ایستاده بود و هر لحظه آثار عذاب را نزدیکتر می‌دید و با چشم‌گریان می‌گفت: ای خدای ستار، ای خدای غفار، ای ارحم الراحمین، این مردم مخلوق و بندگان گرفتار تو هستند، اکنون رو به تو آورده و مضطر و بیچاره هستند، جز تو امید و پناهی ندارند، اگر به فریادشان نرسی کجا روند و به چه کسی پناه آورند. خدایا تو وعده داده‌ای مضطر را از درب خانه‌ات رد نکنی...

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾؛ «[آیا بتها که شما مشرکین می‌پرستید بهترند] یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد». (سوره نمل، آیه ۶۲)

آری: آنگاه که تمام درها به روی انسان بسته می‌شود و کارد به استخوانش می‌رسد، و در مانده و مضطر و گرفتار می‌گردد، تنها کسی که می‌تواند درها را به روی او بگشاید و نور امید را در دل او بیفشاند، و عذاب و بلا را برطرف سازد، جز خداوند قادر رحمان و رحیم کسی نیست. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾

خلاصه آن که در پی ضجه‌ها و شیون‌ها و گریه کوچک و بزرگ، دریای رحمت الهی متلاطم گردید و خطاب به ملائکه رحمت فرمود: من وعده داده‌ام بر قوم یونس عذاب نازل کنم، و خلف وعده نکردم، ولی وعده ندادم آنها را عذاب کنم. اکنون [که توبه کردند] این عذاب را از آنان برگردانید، زیرا به امید نجات به درگاه من روی آورده، صورت به خاک نهاده و دعا کردند و من هرگز کسی را از درب خانه کرم و رحمتم محروم نمی‌گردانم.

ناگاه مردم متوجه شدند که ابر آتشین تغییر مسیر داد و از بالای سر آنها عبور کرد

←

→ و کوه را فرا گرفت. فهمیدند دعایشان مستجاب و توبه‌ها قبول و گریه‌ها به ثمر رسیده و نجات یافته‌اند.

در این موقع مادران به جانب فرزندان و اطفال شیرخوار خود دویدند و آنها را در آغوش گرفته، آرام کردند و همه مردم حمد و شکر خداوند بجا آوردند.

پس از آنکه عذاب برطرف شد، روئیل به مردم گفت: به سراغ یونس بروید، مردم هر چه تفحص کردند از یونس خبری به دستشان نیامد، چون یونس گفت: اکنون که از مردم عذاب برطرف شده، من به محل بر نمی‌گردم، زیرا مورد استهزاء قرار می‌گیرم، لذا با کمال اوقات تلخی و خشم به سمت دریا رفت، دید کشتی پر از جمعیت است و مهیای حرکت می‌باشد، سوار کشتی شد، چون کشتی وسط دریا رسید، ماهی بزرگی در جلوی کشتی ظاهر شد، ناخدای کشتی گفت: من تجربه کرده‌ام، هرگاه بنده گریزانی، یا انسان عاصی در کشتی باشد، چنین خطری پیش می‌آید و تا آن بنده و انسان را در دریا نیفکنیم کشتی از خطر رهایی نمی‌یابد، و سرانجام قرعه زدند، به نام یونس درآمد، لذا او را در دریا انداختند.

ماهی یونس را بلعید ﴿فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ﴾ و از جانب خدا امر به ماهی شد که یونس را غذای تو قرار ندادم و او را در دریا گردش بده.

چون یونس خود را گرفتار دید، دست نیاز به درگاه خالق جهان برداشت و در ابتدا او را ستایش کرد و گفت: «سبحانک» و سپس اعتراف کرد که در حق خویش جفا کرده که در رسالت خود و ارشاد مردم اظهار خستگی و ناامیدی نموده و نفرین کرده است. ﴿إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ و در سه تاریکی ۱- تاریکی شکم ماهی، ۲- تاریکی زیر دریا، ۳- تاریکی شب، با خدا مناجات کرد و نجات خود را از خدا خواست، خداوند رثوف ندای او را پاسخ داد و از آن گرفتاری نجاتش

←

علم و دانش فضل خدا است

از نعمتهای بزرگ خداوند سبحان علم و دانش است.
﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۱؛ «و آنچه را
نمی دانستی به تو آموخت، و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است».

علم موجب بالا رفتن درجه و مقام است

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲؛ «خدا

→ داد، که اگر تسییح و دعا و اعترافش به خطای خود نبود، خداوند او را تا
قیامت در شکم ماهی زنده (حبس ابد) می داشت. ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ
* لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.

خداوند به ماهی امر نمود یونس را بیرون افکن، ماهی به ساحل آمد و یونس را
از شکم خود به خشکی پرتاب کرد. ﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ (سوره صافات
(۳۷)، آیه ۱۴۵) «پس او را در حالی که بیمار بود به زمینی خشک و بی گیاه
افکندیم و گیاه کدو رو یانندیم». ﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ (همان، آیه
۱۴۶) «و یونس چند روزی زیر بته کدو زندگی کرد و حالش بهتر شد و به سوی
محل خود حرکت نمود و وارد بر مردم گردید و به ارشاد آنها پرداخت»
﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ (همان، آیه ۱۴۷) (داستان تلخیص شد، به
تفاسیر یا قصص الانبیاء مراجعه شود). (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۱ و قصص
الانبیاء و سوغات سفر، ج ۳، ص ۲۸۶)

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۱۱۳.

۲. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۱۱.

مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان شما را به درجاتی [عظیم و با ارزش] رفعت دهد.

عالم با غیر عالم مساوی نیست

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «بگو: آیا

کسانی که می‌دانند و کسانی که از علم بی‌بهره‌اند، یکسانند؟»

برکات و ارزش علم در آن حد است که خدا به پیامبر ﷺ امر

کرده است از پروردگار بخواهد بر علم او بیفزاید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي

عِلْمًا﴾^۲؛ «و بگو: ای پروردگار من! بر دانش من بیفزا».

اولین آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شد این آیات است: ﴿اقْرَأْ بِسْمِ

رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۳؛ «بخوان به نام پروردگارت که

آفریده، انسان را از علق به وجود آورد، بخوان در حالی که پروردگارت

کریم‌ترین [کریمان] است، همان که به وسیله قلم آموخت، و به انسان آنچه

را نمی‌دانست آموخت».

مفسران گفته‌اند: در این آیات، خدا اشاره فرموده است به

پست‌ترین حالات انسان و آن حالتی است که علقه و در رحم مادر

۱. سوره زمر (۳۹)، آیه ۹.

۲. سوره طه (۲۰)، آیه ۱۱۴.

۳. سوره علق (۹۶)، آیات ۱ تا ۵.

است. و به عالی ترین حالات انسان و آن حالتی است که عالم می شود. همچنین خداوند حکمت را که همان علم است، خیر کثیر نامیده است. ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ «به هر کس حکمت دهند خیر فراوان داده اند» و از این آیه فهمیده می شود که خیری بالاتر و با ارزش تر از علم وجود ندارد.

و در این آیه هدف از بعثت پیامبر ﷺ را تزکیه و آموختن علم و حکمت بیان فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؛ «خدا است که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را پاکشان نماید و به آنان کتاب و حکمت^۳ بیاموزد».

و امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ»؛ «عالمی که مردم از علم او بهره مند شوند، بر هفتاد هزار عابد برتری دارد».

تعجب نکنید، زیرا یک عالم می تواند صدها هزار، بلکه میلیونها

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۹.

۲. سوره جمعه (۶۲)، آیه ۲.

۳. حکمت! معارف و حقایق مربوط به توحید و سایر اصول دین و فروع آن می باشد که پیامبر ﷺ مأمور شد به آموختن آنها.

۴. اصول کافی، ج ۱، باب صفة العلم و فضل العلماء، ح ۸.

انسان را از بدبختی، از اسارت و ذلت، از فساد اخلاق، از ستمگری در باره دیگران برهاند و آنها را مردمی سالم، خوش اخلاق و نیکوکار، تربیت کند، تا هر کدام پدر و مادر فرزندان سعادتمند و خوشبخت گردند.

علم به انسان لیاقت زمامداری و رهبری جامعه را می دهد

خداوند سبحان، طالبوت را برای زمامداری و زعامت برانگیخت، بنی اسرائیل گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند و حال اینکه به او قدرت مالی داده نشده و تهی دست است؟ پیامبرشان به آنان گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾؛ «خدا او را بر شما برگزیده و وی را در علم و دانش و نیروی جسمی فزونی داده است».

علم! قدرت و توان را افزون می کند

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتُدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾^۱؛ «کسی که علمی از کتاب نزد او بود گفت: من آن را [تخت بلقیس را] پیش از آنکه پلک دیده‌ات به هم بخورد، نزد تو می آورم [و آنرا در همان لحظه آورد]، چون سلیمان تخت را نزد خود حاضر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است».

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۷.

۲. سوره نمل (۲۷)، آیه ۴۰.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «لَا كَنْزَ أَنْفَعَ مِنَ الْعِلْمِ»^۱؛ «هیچ گنجی پر منفعت‌تر از علم نیست».

و همان حضرت فرمودند: «الْمُؤْمِنُ الْعَالِمُ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲؛ «پاداش مؤمن عالم بزرگتر است از پاداش روزه‌دار نماز شب خوان، و از مجاهد در راه خدا».

امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَالِمٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَمِنْ أَلْفِ زَاهِدٍ»^۳؛ «عالم از هزار عابد و از هزار زاهد، برتر و افضل‌تر است».

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علم و دانش را یاد دهید و یاد بگیرید: «لِأَنَّهُ مَعَالِمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَمَنَارُ سُبُلِ الْجَنَّةِ وَالْمُونِسُ فِي الْوَحْشَةِ وَالصَّاحِبُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْوَحْدَةِ، وَالْمُحَدَّثُ فِي الْخَلْوَةِ وَالِدَّلِيلُ عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالسَّلَاحُ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَالزَّيْنُ عِنْدَ الْأَخْلَاءِ [إلى ان قال] إِنْ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ وَضِيَاءُ الْأَبْصَارِ مِنَ الظُّلْمَةِ وَقُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ...»^۴

«علم، حلال و حرام را مشخص می‌کند، راه بهشت را هموار می‌سازد، در هنگام وحشت و ترس، انیس انسان است، در غربت و تنهایی همراه است، در خلوت و تنهایی همزبان است، در آسایش و سختی راهنما است،

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۲۴.

در برابر دشمنان سلاح است، نزد دوستان زینت و آبرو است، [تا آنکه فرمودند:] علم، دل را زنده نگاه می‌دارد، و نور و روشنایی چشمان از تاریکی است و نیروی بدن‌ها از ضعف و ناتوانی است».

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ»^۱؛ «علم نوری است که قرار می‌گیرد در قلب کسی که خدا اراده کرده است او را هدایت کند».

اینها قلبی از برکات علم است و چنانچه کسی این نعمت عظمای الهی را به دست آورد، همه چیز را به دست آورده و جایی برای نفوذ غصه و اندوه، نسبت به او وجود ندارد.

به علاوه، علم ذاتاً لذت‌بخش و موجب سرور و شادی است، علم باعث سعه صدر و بلندی روح و کرامت است، علم سرچشمه عزت و سربلندی و افتخار است، علم وسیله نجات غرق شدگان است.

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه

بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود

تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز آب

وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

آری، کاری که یک عالم برای نجات مردم انجام می‌دهد و با علم خود سبب سعادت و امنیت ملت می‌شود، صدها هزار سرباز با خون خود نمی‌توانند انجام دهند، و بر همین اساس است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَوَضَعَتْ الْمَوَازِينُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ، فَيُرَجَّحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»؛ «روز قیامت خداوند همه مردم را در یکجا جمع می‌کند و میزان سنجش اعمال برپا می‌شود، پس خون شهدا را با مداد علما می‌سنجند، و مداد علما بر خون شهدا رجحان پیدا می‌کند».

آن را که علم و دانش و تقوا مسلم است

هر جا رود قدمش خیر مقدم است

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«يَا كَمِيلُ، أَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، أَلْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ. وَالْمَالُ تُنْقِصُهُ التَّفَقُّهُ، وَالْعِلْمُ يَزُكُّ عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.»

يَا كَمِيلُ بِنَ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُخْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ»؛

يَا كَمِيلُ، هَلْكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ
 الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ^۱!

ای کمیل! دانش بهتر از مال است، زیرا علم نگهبان تو است و مال را تو باید نگهبان باشی، مال با بخشش کم شود، اما علم با بخشش افزون گردد، مقام شخصی که با مال حاصل شده، با نابودی مال نابود می شود. ای کمیل! تحصیل علم راستین (علم خداشناسی) چیزی است که به خاطر آن پاداش داده می شود، و به وسیله آن، انسان خدا را اطاعت می کند و پس از مرگ نام نیکو به یادگار گذارد، علم فرمانروا و مال فرمانبر است. ای کمیل! ثروت اندوزان مرده اند، گرچه به ظاهر زنده اند، اما علما تا دنیا برقرار است زنده اند، بدن هایشان گرچه در زمین پنهان، اما یاد آنان در دلها همیشه زنده است».

بر این اساس در تحصیل علم بکوشید و چنانچه عالم و دانشمند شدید، فضل خدا شامل حال شما شده و با غیر عالم مساوی نخواهید بود و قدرت و توان شما افزون گشته است لذا غصه دنیوی نخواهید داشت، هر چند مال و ثروت نداشته باشید.

کتاب بخوانید تا غصه نخورید

کتاب خواندن، سیر و گشت زنی و تفریح در باغ و گلستان است. «الْكَتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ» و بدیهی است که تفریح و گردش

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

و قدم زدن در باغ و گلستان غصه و ناراحتی را برطرف و مانع بروز غصه و اندوه می‌شود. کتابهای اخلاقی، تاریخی، تفسیر قرآن کریم، اطلاع از حال و سرگذشت پیشینیان، اطلاع از سیره و اخلاق انبیاء و اولیاء و خوبان، اطلاع از وضع زندگی پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، اطلاع از کیفیت زندگی بزرگان دین و علما و مراجع، اطلاع از عاقبت ظالمان و ستمگران و حاکمان جور و خلاصه اطلاع از تاریخ گذشتگان باعث برطرف شدن غصه و مانع بروز آن می‌شود، مطالعه کتابهای شناخته شده، خستگی روح را برطرف می‌کند، بر فهم و بینش انسان می‌افزاید، کتاب شناخته شده، رفیق و انیس شبانه روزی است، چراغ راه و روشنی‌بخش عقل و ذکاوت است.

از میان کتابها، بهترین کتاب، قرآن مجید است. ﴿كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ﴾^۱؛ «این قرآن کتابی است که به سوی تو نازل شده است، پس از ناحیه آن نباید درونت دچار مشقت و سختی باشد».

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ «و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم».

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۲.

۲. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۲.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند: «لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي»؛ «اگر میان مشرق و مغرب انسانی نماند و من روی زمین تنها بمانم، چنانچه قرآن با من باشد، هرگز احساس وحشت نمی‌کنم (هرگز خوف و هراس و وحشت به من دست نمی‌دهد).»

بعد از قرآن مجید بهترین کتابها، کتب اخلاقی است، موعظه‌ها و نصایح ائمه علیهم السلام است، نهج البلاغه، کتابهای تفسیری و امثال اینها است.

خلاصه در بوستان و باغ انواع گلها، میوه‌ها، گیاهان دارویی مفید وجود دارد.

در کتابهای اخلاقی انواع مطالب آموزنده، برکات و فواید دنیوی و اخروی، روحانی و جسمانی وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- موجب زیادتی ایمان و تقوا و اخلاق شایسته می‌شوند.
- ۲- موجب برطرف شدن حزن و غصه می‌شوند.
- ۳- موجب رشد و نمو عقل و باز شدن فکر و باعث صفای باطن می‌شوند.
- ۴- باعث قدرت بر سخن گفتن و خطابه و موعظه می‌شوند.
- ۵- باعث محبوبیت در میان جامعه می‌شوند.

۶- باعث بقای قدرت حافظه و تقویت نیروی فکری می شوند.
۷- مانع سرگرمی های لغو و بی فایده و گاهی فاسد کننده می شوند.

۸- مانع همنشینی با افراد بی مسئولیت و فاسد و مفسد می شوند.
و غیر اینها...

اگر بخواهید فواید کتابهای مفید را بدانید و لمس نمایید، با افرادی که متدین و کتابهای مذهبی را می خوانند، انس بگیرید و رفاقت کنید و همکاری کنید تا نتیجه کتاب خواندن را مشاهده و احساس نمایید.

گذشته از همه اینها، کتاب خواندن، جهل و نادانی را برطرف می کند.

خداوند سبحان، حضرت نوح علیه السلام را موعظه کرده و فرموده است: ﴿إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱؛ «من تو را موعظه و اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان و جاهلان باشی».

خوشر ز کتاب در جهان یاری نیست

در غمکده زمانه غمخواری نیست

هر لحظه ازو به گوشه تنهایی

صد راحتی هست و هرگز آزاری نیست

کسی را غصه‌دار نکنید، بلکه خوش‌خبر و شادکننده باشید

به طور کلی، غصه‌دار نمودن دیگران جایز نیست و مسلمان از هر سخن و عملی که باعث غصه‌دار شدن کسی می‌شود باید پرهیز کند؛ زیرا غصه موجب رنجش خاطر و سبب اذیت روح و جسم و باعث بازماندن از دنیا و آخرت است و تنها خواست شیطان و شیطان‌صفتان می‌باشد، در برابر، مسرور کردن دیگران بسیار مطلوب و پسندیده و با ارزش است.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که رسول خدا فرمودند: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ»؛ «هرکس مؤمنی را شاد و مسرور کند پس به راستی مرا شاد و مسرور کرده و هرکس مرا شاد سازد برآستی خدا را شاد و مسرور کرده است».

نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: چون خدا مؤمن را از قبرش خارج سازد، تمثالی با او خارج گردد که در جلوی او راه رود، و هرگاه مؤمن یکی از هراسهای روز قیامت را ببیند، تمثال به او گوید: نترس و غصه مخور، تو را مزده باد به شادی و کرامت خدای عز و جلّ تا در برابر خدای عزوجل

بایستد، خداوند به آسانی حساب او را بررسی و به سوی بهشتش فرمان دهد و تمثال در جلوی او باشد، مؤمن به او می‌گوید، چه خوب کسی بودی تو که از قبر تا اینجا همراه من آمدی و همواره مرا مسرور و خوشحال کردی و به کرامت خدا به من مژده دادی تا لطف خدا را دیدم، سپس گوید: تو کیستی؟ گوید: من آن سرور و شادی هستم که در دنیا به برادر مؤمنت رساندی، خدای عزوجل مرا از آن سرور و شادی آفرید تا تو را در اینجا همراهی کرده و مژده دهم.^۱

نیز همان حضرت فرمودند: «لَا يَرَى أَحَدُكُمْ إِذَا أَدَخَلَ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ سُورًا أَنَّهُ أَدْخَلَهُ فَقَطُّ بَلْ وَاللَّهِ عَلَيْنَا، بَلْ وَاللَّهِ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛^۲ «کسی از شما گمان نکند که وقتی مؤمنی را شاد و مسرور کرد، تنها او را

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يُقَدِّمُهُ أَمَامَهُ، كُلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنَ هَوْلًا مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ: لَا تَفْرَحْ وَلَا تَحْزَنْ وَأَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيُحَاسِبُهُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ، فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ: يَوْحَمُكَ اللَّهُ نِعْمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَ مَازَلْتَ تُسَبِّحُنِي بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ، فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ، فَيَقُولُ: أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَدْخَلْتَ عَلَيَّ أَخِيكَ الْمُؤْمِنَ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ لِابْتِشْرَاكَ.

(اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۱۰).

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۹، ح ۶.

شاد ساخته است بلکه به خدا سوگند ما را شاد و خوشحال ساخته، بلکه به خدا سوگند، رسول خدا را شاد نموده است.»

همچنین از همان حضرت نقل است که فرمودند:
 «مِنْ أَحَبِّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ،
 إِشْبَاعُ جُوعَتِهِ أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ»؛^۱ «از محبوب‌ترین اعمال
 نزد خدای عزوجل شادی رساندن و خوشحال نمودن مؤمن است، به اینکه
 او را سیر کند یا گرفتاری‌اش را برطرف سازد یا بدهی و قرض او را ادا
 کند».

مرحوم کلینی رحمته الله شانزده روایت در این باب آورده است که
 ثواب، فضیلت و پاداش مسرور کردن مؤمن را بیان فرموده‌اند، و در
 بحار الانوار، ج ۷۴، از ص ۲۸۳ تا ص ۳۴۱ تحت عنوان «قضاء حاجة
 المؤمن و ادخال السرور عليهم...» جمعاً ۱۶۲ روایت آمده است.
 بر این اساس جا دارد و سزاوار است مؤمنین به جای غصه‌دار
 نمودن افراد - مخصوصاً ارحام و همسر و فرزند - آنان را مسرور،
 شاد و خوشحال کنند.

تا توانی دلی به دست آور دل شکستن هنر نمی‌باشد
 بلکه برهر انسانی لازم است از افزودن غصه غصه‌داران، و
 نمک پاشیدن بر زخم دل دردمندان پرهیز کند.

گر دست کسی بگیری مردی و بر دگری نکته نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده را بگیری مردی

خندان باشید و بخندانید

به جای چهره‌ای در هم و غصه‌دار، خندان و شکفته‌رو باشید،
چهره بهشتیان، درخشان، شکفته و خندان است. ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
مُسْفِرَةٌ ۖ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ﴾^۱

بجای غصه دار کردن دیگران، بخندانید و شاد کننده باشید،
خداوند سبحان می‌خنداند و شاد می‌کند ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ﴾^۲
پیامبر اکرم ﷺ لبانی خندان و چهره‌ای نورانی و درخشان
داشت و در موارد مناسب، شوخی می‌کرد و تبسم می‌فرمود و
می‌خنداند.

مرحوم طبرسی در کتاب مکارم‌الاخلاق در رابطه با مزاح
و شوخی و تبسم و لبخند پیامبر اکرم ﷺ روایات بسیاری نقل کرده
است.

از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: «إِنِّي أَمْزَحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا
حَقًّا»؛ من شوخی می‌کنم ولی جز سخن حق چیزی نمی‌گویم.

۱. سوره عبس، آیه ۳۸ و ۳۹.

۲. سوره نجم (۵۳)، آیه ۴۳.

از امام حسن مجتبیٰ علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: «إِذَا فَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَضَّ طَرْفَهُ، وَجُلُّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ...»؛ آنگاه که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوشحال می‌گشت، دیدگان بر هم می‌نهاد، همه خنده‌های آن حضرت لبخند بود، به طوری که دندانهایش همچون دانه‌های برف نمایان می‌گشت.

همچنین مرحوم طبرسی از یونس شیبانی نقل کرده است که گفت: «امام صادق علیه السلام به من فرمودند: شما چه مقدار با یکدیگر شوخی می‌کنید؟ گفتم: کمتر شوخی می‌کنیم. فرمودند: چرا شوخی نمی‌کنید؟ شوخی از خوش اخلاقی سرچشمه می‌گیرد، با شوخی دل برادر مؤمن خود را شاد می‌کنید، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره با مردم شوخی می‌کرد تا آنها را مسرور و خوشحال نماید».^۱

و از انس بن مالک نقل کرده است که: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم آن گونه لبخند بر لبان مبارکش نقش بست که دندان‌های پیشین آن حضرت نمودار گردید.^۲

و ابودردا گوید: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگام سخن گفتن لبان مبارکش

۱. عَنْ يُونُسَ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ مُدَاعِبَةٌ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؟ قُلْتُ: قَلِيلًا. قَالَ: هَلَّا تَفْعَلُوا! فَإِنَّ الْمُدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا السُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ، وَ لَقَدْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ بِهِ أَنْ يَسْرَهُ.
 ۲. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَبَسَّمَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ. (مكارم الاخلاق طبرسی)

خندان بود.^۱

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَتْهُ أُخْتُ لَهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّ بِهَا وَبَسَطَ مِلْحَفَتَهُ لَهَا فَأَجْلَسَهَا عَلَيْهَا ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَدِّثُهَا وَيَضْحَكُ فِي وَجْهِهَا»^۲؛ «خواهر رضاعی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد خدمت آن حضرت، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی او را دید شادمان گشت و ردای خود را برای او گسترده و او را روی آن نشانید، سپس به او رو کرد و در حالی که می‌خندید با او صحبت کرد».

علامه مجلسی رَحِمَهُ اللَّهُ یک باب تحت عنوان «شوخ‌ها و خنده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» مطرح کرده و روایاتی در این رابطه نقل فرموده است.^۳ و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «الْبَشْرُ الْحَسَنُ وَطِلَاقَةُ الْوَجْهِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَحَبَّةِ، وَقُرْبَةٌ مِنَ اللَّهِ، وَعُبُوسُ الْوَجْهِ وَسُوءُ الْبَشْرِ مَكْسَبَةٌ لِلْمَقْتِ، وَبُعْدٌ مِنَ اللَّهِ».

چهره‌باز و خوش‌رویی [در مقابل دیگران] مهرآور است، و از سوی انسان را به خدا نزدیک می‌کند، و چهره‌گرفته و درهم، دشمنی آور، و سبب دوری از خداوند است.^۴

۱. عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَدَّثَ بِحَدِيثٍ تَبَسَّمَ فِي حَدِيثِهِ.
(همان)

۲. اصول کافی، ج ۲، باب بر الوالدین، ح ۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴، باب ۱۰.

۴. تحف العقول.

و امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند :
 عَلَامَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَةٌ، ۱- وَجْهٌ مُنْبَسِطٌ ۲- وَ يَدٌ مُعْطِيَةٌ ۳- وَ
 لِسَانٌ فَصِيحٌ ۴- وَ قَلْبٌ رَحِيمٌ.
 علامت اهل بهشت چهار چیز است : ۱- روی گشاده، ۲- دستی دهنده،
 ۳- زبانی فصیح، ۴- و قلبی رحیم.^۱

با همه مردم با خوشرویی برخورد کنید

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب! شما نتوانید
 با اموال خود به همه مردم گشایش دهید، پس با چهره باز و
 خوشرویی با آنها برخورد کنید: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْا
 النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَأَلْتَوْهُمْ بِطِلَاقَةِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ الْبِشْرِ»^۲
 و امام باقر علیه السلام فرمودند: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض
 کرد: یا رسول الله! مرا نصیحت فرما، از جمله نصایح پیامبر صلی الله علیه و آله به
 او، این بود که فرمود: برادرت را با خوشرویی و چهره باز ملاقات
 کن. «الْتَقِ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ».^۳
 و امام صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز است که هر کس یکی از آنها

۱. تحف العقول .

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، باب حُسن البِشْرِ، ح ۱.

۳. همان، ح ۳.

را نزد خدا برَد، خدا بهشت را برای او واجب کند: انفاق در حال تنگدستی و خوشرویی برای همه مردم و انصاف دادن از خود (یعنی حق را بگوید اگرچه بر ضرر او باشد). «ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْأَنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ، وَالْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْإِنصَافُ مِنْ نَفْسِهِ»^۱.

نیز پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خوشرویی کینه دل را می برد. «حُسْنُ الْبِشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ»^۲.

و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: احسانها و خوبیها و خوشرویی جلب محبت کنند و انسان را بهشتی سازند، و بخل و ترشرویی (عبوس بودن و چهره درهم بودن) انسان را از خدا دور کنند و به دوزخ در آورند. «صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنُ الْبِشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَالْبُخْلُ وَ عَبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعَدَانِ مِنَ اللَّهِ وَ يُدْخِلَانِ النَّارَ»^۳.

چهره گشاده و لبهای خندان امیرالمؤمنین

ابن ابی الحدید معتزلی یکی از فضائل حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام را، روی گشاده و لبهای متبسم و خندان آن حضرت

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، باب حُسْنِ الْبِشْرِ، ح ۲.

۲. همان، ح ۶.

۳. همان، ح ۵.

برشمرده است.

وی یازدهمین فضیلت علی علیه السلام را با این عبارت بیان کرده است:

اخلاق و چهره گشاده

در این فضیلت بزرگ، یعنی روی گشاده و لبهای متبسم و خندان داشتن و با مردم با اخلاق خوب برخورد کردن، علی علیه السلام ضرب المثل و مورد قبول همه بود تا آن حد که دشمنانش آن را یکی از معایب او به شما آوردند. عمرو بن عاص به مردم شام می گفت: علی مردی شوخ طبع و مزاح است.

عمرو بن عاص، این سخن را از عمر بن خطاب گرفته بود که هنگام مرگش برای اینکه علی علیه السلام را از خلافت بعد از خود محروم سازد گفت: **لِلَّهِ أَبُوكَ، لَوْلَا دُعَابَةُ فَيْكٍ**. یعنی: اگر حالت شوخی و مزاح در تو نبود، چه شایسته بودی برای خلافت. [ابن ابی الحدید در ادامه می گوید: [عمر بن خطاب، همین جمله را بیشتر نگفت ولی عمرو بن عاص، گستاخانه مطالبی را بر آن افزود. [سپس می گوید: [

صعصعة بن صوحان و دیگر یاران و شیعیان آن حضرت می گویند:

كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا، لَيْنٌ جَانِبٍ وَ شِدَّةٌ تَوَاضِعٍ وَ سُهُولَةٌ قِيَادٍ وَ كُنَّا نَهَابُهُ مَهَابَةَ الْأَسِيرِ الْمَرْبُوطِ لِلْسَيِّفِ الْوَاقِفِ عَلَى رَأْسِهِ.

علی علیه السلام در جمع ما، همانند یکی از ما بود. با نرمی و ملایمت رفتار می کرد و سخت متواضع بود و در کارها به هیچ وجه سختگیری نمی کرد.

در عین حال، چنان مهابت و عظمتی داشت که ما در برابرش خود را همانند اسیری می‌دیدیم که دست و پا بسته و شمشیر بر سر داشته باشد.

روزی معاویه به قیس بن سعد - که از شیعیان پاکبخته علی ع بود - گفت: خدا رحمت کند علی را که مردی خوشخو و خندان و شوخ طبع بود. قیس گفت: آری، رسول اکرم ص نیز مزاح می‌کرد و به روی اصحابش لبخند می‌زد و من معتقدم که تو با سخنانی که در باره علی گفتی، کینه و دشمنیت را در پوشش این کلمات قرار دادی و خواستی از او عیبگویی کنی. به خدا قسم، علی ع با آن چهره متبسم و روی گشاده، مهابت و عظمتی و صف‌ناپذیر داشت. هیبت او، هیبت تقوا بود که ما از او در دل داشتیم، نه مانند ترسی که ارادل و فرومایگان شام از تو در دل دارند.

ابن ابی الحدید در ادامه گفته است: این اخلاق کریمه علی ع، به صورت یک میراث گرانها در دوستان و دلباختگان آن حضرت تا امروز باقی مانده، همان گونه که خشونت و جفاکاری و حماقت، در دشمنان او نسل‌بعد نسل به جای مانده است و کسی که کمترین بهره‌ای از مردم‌شناسی و عادات آنها داشته باشد، این حقیقت را می‌شناسد.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چهار جلدی، چاپ بیروت) ج ۱، ص ۸
ضمناً فضائلی را که ابن ابی الحدید برای حضرت امیر ع نقل کرده است در کتاب (روزهای مدینه) ص ۸۲۹ به بعد آورده‌ام.

مؤلف: آری، همانگونه که ابن ابی الحدید سنی معتزلی گفته است، حتی در عصر حاضر که همه چیز پیشرفت کرده، خشونت و حماقت دشمنان اهل بیت (یعنی وهابیون که خود را سلفی می خوانند) نیز همچنان روبه فزونی است و در مدینه منوره و سایر کشورها محسوس و در منظر عموم است.

البته شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید مانند آن حضرت باشند و برعکس وهابیون عمل کنند، **إن شاء الله.**

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با هدیه و لبخند،

دشمنی را برطرف کرد

روایت است که مردی از فرزندان خلیفه دوم، پیوسته حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را اذیت می کرد، و هر وقت آن حضرت را می دید، به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا می گفت و دشنام می داد، روزی یک نفر از دوستان امام علیه السلام عرض کرد اجازه بدهید این فاسق فاجر را بکشیم، حضرت او را نهی کرد و فرمود: هرگز اجازه نمی دهم و نباید متعرض او شوید، و سؤال کرد که محل کار او کجا است؟ گفتند در اطراف مدینه [فلان جا] مشغول زراعت است، حضرت سوار شد و از مدینه به دیدن آن مرد تشریف برد، وقتی به آن جا رسید که او در مزرعه مشغول کار بود، آن جناب همان گونه که

سوار بر الاغ بود رفت تا به او رسید، آن مرد صدا زد که زراعت ما را پامال مکن، امام علیه السلام به همان نحو که می رفت، رفت تا به او رسید و پیاده شد و نزد او نشست، و با روی گشاده و بال لب خندان شروع به صحبت کرد و سؤال کرد چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ گفت: صد اشرفی، فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟ گفت: غیب نمی دانم، حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری بهره ببری؟ گفت: امید دارم که دویست اشرفی بهره ببرم، حضرت کیسه ای که سیصد اشرفی در آن بود به آن مرد مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و زراعت تو نیز برای خودت باقی است و خداوند متعال به آن چه تو امید داری، روزی خواهد فرمود، آن مرد عُمَری برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست عفو کرد، امام علیه السلام لبخند زد و برگشت، پس از آن، آن مرد را دیدند در مسجد نشسته و هنگامی که چشمش به حضرت افتاد گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا می داند که رسالتش را کجا قرار دهد». اصحاب امام علیه السلام به او گفتند داستان تو چیست؟ تو پیش از این، غیر این می گفتی؟ گفت: آن چه گفتم باز بشنوید، و شروع کرد به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دعا کردن. بعد حضرت به اصحابش فرمود: کدام بهتر بود، آن چه شما پیشنهاد دادید و می خواستید انجام دهید، یا آن چه من انجام دادم، همانا من او را با

مقداری پول اصلاح کردم.^۱

شوخی و خنده مانعی ندارد

در اصول کافی، ج ۲، یک باب آمده تحت عنوان «باب الدُّعَابَةِ وَالضَّحْكِ»؛ «باب: شوخی و خنده».

در این باب روایاتی آمده است که برخی آنها را می آورم:

۱- معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، مردی در میان جمعی است و سخنی به میان آید و آنها شوخی کنند و بخندند؟ فرمودند: باکی نیست تا آنجا که حرف زشت و فحش نباشد، سپس فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بودند که عرب بیابانی می آمد نزدش و برای آن حضرت هدیه ای می آورد و همانجا می گفت: بهای هدیه ما را بده، پس پیامبر صلی الله علیه و آله می خندید، و هر زمان که اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.^۲

۲- از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که فرمودند: «كَانَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عليه السلام يَبْكِي وَلَا يَضْحَكُ وَكَانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام يَضْحَكُ وَيَبْكِي وَكَانَ الَّذِي يَضْنَعُ عِيسَى عليه السلام أَفْضَلَ مِنَ الَّذِي كَانَ

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷.

۲. باب مذکور، ح ۱.

يَصْنَعُ يَحْيَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۱ «یحیی بن زکریا عليه السلام این گونه بود که گریه می کرد و نمی خندید، و عیسی بن مریم عليها السلام اینگونه بود که هم می خندید و هم گریه می کرد، و آنچه عیسی عليه السلام انجام می داد بهتر بود از آنچه یحیی عليه السلام انجام می داد».

شاد کن تا خدا شادت کند

نجاشی حاکم اهواز و شیراز بود، شخصی به امام صادق عليه السلام عرض کرد: در دفتر نجاشی بدهی سنگینی به عهده من است و او شیعه و فرمانبر شما است. اگر صلاح بدانید برایم سفارشی بنویسید، امام صادق عليه السلام نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُرَّ آخَاكَ يَسْرَرَكَ اللَّهُ»؛ برادرت را شاد کن، خدا شادت کند.

آن شخص نامه را آورد و به دست نجاشی داد و به او گفت: این نامه امام جعفر صادق عليه السلام است. نجاشی نامه را بوسید و روی دیده گذاشت و گفت: حاجت چیست؟ گفت: در دفتر شما بدهی بر من است، نجاشی پرسید چه قدر بدهی داری؟ گفت: ده هزار درهم، نجاشی دفتر را خواست و از حساب خود بجای آن نوشت و نام او را خط زد و بدهی سال آینده او را هم به نام خود ثبت کرد، سپس به او گفت: آیا تو را شاد کردم؟ گفت: آری قربانت، آنگاه دستور داد به

او لباس دادند و هر بار سؤال می‌کرد آیا شادت کردم؟ و او می‌گفت: آری قربانت. سپس نجاشی گفت: فرش این اتاق را هم که وقتی نامه امام را به من دادی روی آن نشسته بودم مال تو بردار و ببر، بعد هم حوائج را پیش من بیاور، آن مرد، فرش را برداشت و بعد از چندی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و جریان را بازگو کرد. حضرت از رفتار نجاشی مسرور و خندان شد، آن مرد گفت: مثل اینکه نجاشی با این رفتارش شما را هم شاد کرد؟ حضرت فرمود: «إِي وَاللَّهِ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ آری به خدا، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را هم شاد کرد.^۱ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ سُورٌ تُدْخِلُهُ عَلَى الْمُؤْمِنِ تَطْرُدُ عَنْهُ جُوعَتَهُ، أَوْ تَكْشِفُ عَنْهُ كُرْبَتَهُ»؛ محبوبترین اعمال نزد خدا سرور و شادی است که به مؤمنی برسانی، گرسنگی او را بزدایی یا گرفتاری او را برطرف نمایی.^۲

و از حضرت امام رضا علیه السلام نقل است که فرمودند: «مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً، وَ مَنْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ»^۳؛ «کسی که در صورت برادر مؤمنش لبخند بزند، خدا حسنه‌ای برایش می‌نویسد، و کسی را که خدا برایش حسنه نوشته، عذابش نمی‌کند».

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۱۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۸۳.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «تَبَسُّمُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَ صَرْفُهُ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةٌ، وَمَا عَبْدُ اللَّهِ بِمِثْلِ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ»^۱؛ «لبخند مؤمن در صورت برادرش حسنه است، و مشکل او را برطرف نمودن حسنه است، و خدا عبادت نشده به چیزی مثل خوشحال کردن مؤمن».

در کافی، باب ادخال سرور و شاد کردن مؤمن، شانزده روایت آمده است.

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار (ج ۷۴، ص ۲۸۴ تا ص ۳۴۱) روایات مربوط به برآوردن حاجت و شاد کردن دیگران را نقل کرده است.

چهره گشاده و لب خندان همه جا مفید است

خانه‌ای که در آن لبها خندان و چهره‌ها گشاده باشد، محل آرامش و بهشت برین است.

بعکس اگر چهره‌ها در هم کشیده و لبها آویزان و چشمان غصه دار و پژمرده باشد چنین خانه‌ای محل اندوه و جهنم سوزان و غمگده دنیا است.

همسری با چهره گشاده و لبانی خندان (هرچند نازیبا) به مراتب

بهتر است از همسری چهره درهم کشیده و ترش روی (هر چند بسیار زیبا).

مدرسه‌ای که معلمانش خندان و با چهره‌ای گشاده باشند، مهد پرورش و تعلیم است. بیمارستانی که پزشکان و پرستارانش خندان و مهربان باشند، بیمارانش لحظه به لحظه رو به بهبودی و سلامتند و همچنین...

خنده بجا و معقول، نه بسیار و بی‌مورد

خنده در صورتی مطلوب است که بجا و در حد متعارف باشد، و چنانچه بی‌مورد و بسیار شد مذموم و ناپسند است.

خداوند سبحان به افرادی که بیجا و بسیار می‌خندیدند اخطار فرموده است که: ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً﴾^۱ این افراد باید کم بخندند و (برای آینده سختی که در پیش دارند) بسیار بگریند.

روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَغْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً»^۲؛ اگر شما می‌دانستید آنچه را من (از هولهای مرگ و قیامت) می‌دانم، کم می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید.

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۸۲.

۲. بحارالانوار، ج ۵۵ ص ۱۰۷.

و از امام جعفر صادق عليه السلام نقل است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «كَثْرَةُ الْمَزَاحِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَكَثْرَةُ الضَّحْكِ تَمْحُو الْإِيمَانَ وَكَثْرَةُ الْكِذْبِ تَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ»^۱؛ شوخی زیاد شخصیت انسان را می برد و خنده بسیار ایمان را محو و نابود می کند و دروغ، آبرو و ارزش انسان را می برد.

و از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت است که فرمودند: «ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمَمْتُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: نَوْمٌ مِنْ غَيْرِ سَهَرٍ، وَ ضِحْكٌ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَ أَكْلٌ عَلَى الشُّبْعِ»^۲؛ «سه خصلت، خشم و غضب خداوند عزوجل را در پی دارد، خواب بدون شب زنده داری (تمام شب را بخوابیم بدون هیچگونه عبادتی)، و خنده بی جهت و بدون دلیل، و خوردن در حال سیری».

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت است که فرمودند: «لَهُؤُ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ، التَّمَتُّعُ بِالنِّسَاءِ وَ مُفَاكَهَةِ الْإِخْوَانِ وَ الصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ»^۳؛ «سرگرمی مؤمن در سه چیز است، بهره بری از زنان، شوخی با برادران و نماز شب».

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۸.

۲. خصال شیخ صدوق؛ باب سه گانه، ح ۲۵ و بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۸.

۳. همان، ح ۲۰۹.

خنده مسخره آمیز حرام است

به کسی خنده مسخره آمیز نکنیم، خنده مسخره آمیز شیوه کفار نسبت به مؤمنین بوده و از گناهان بزرگ است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾^۱؛ «مجرمان و بدکاران (در دنیا) به مؤمنان می خندیدند.»

در برابر، مؤمنان در روز قیامت به کفار می خندند.

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾^۲

آری باید توجه داشته باشیم که هرگاه امروز به کسی خندیدیم و او را مسخره کردیم، روزی می رسد که او به ما می خندد و ما را به باد تمسخر خواهد گرفت.

لبخند و تبسم، نه قهقهه

آنچه ممدوح و پسندیده است، لبخند و تبسم است، نه قهقهه، یعنی خنده با صدای بلند.

خداوند متعال خبر داده است که حضرت سلیمان عليه السلام وقتی سخنان مورچه را شنید (که به مورچه ها گفت: به خانه هایتان بروید تا سلیمان و سپاهیانش ناآگاهانه شما را پایمال نکنند) از گفته او با

۱. سوره مطفین (۸۳)، آیه ۲۹.

۲. سوره مطفین (۸۳)، آیه ۳۴.

تبسم، خنده کرد. ﴿فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا﴾^۱ یعنی کیفیت خنده حضرت سلیمان تبسم و لبخند بوده است و اینکه خداوند آن را بازگو کرده به منظور توجه دادن مسلمانان و بیان ارزش این اخلاق پسندیده است.

و امام صادق علیه السلام از آباء گرامش، از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: «كَانَ ضِحْكُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْتِازَ يَوْمًا بِفِتْيَةٍ مِّنَ الْأَنْصَارِ وَإِذَا هُمْ يَتَحَدَّثُونَ وَيَضْحَكُونَ بِمِلْءِ أَفْوَاهِهِمْ، فَقَالَ: يَا هَؤُلَاءِ مَنْ غَرَّهَ مِنْكُمْ أَمَلُهُ وَقَصَرَ بِهِ فِي الْخَيْرِ عَمَلُهُ فَلْيَطَّلِعْ فِي الْقُبُورِ، وَلْيَعْتَبِرْ بِالنُّشُورِ، وَادْكُرُوا الْمَوْتَ فَإِنَّهُ هَادِمٌ اللَّذَاتِ»^۲.

خنده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همیشه تبسم و لبخند بود، روزی گذر آن حضرت به جمعی از جوانان انصار افتاد که با هم گفتگو می کردند و با صدای بلند می خندیدند، حضرت به آنان فرمودند: کدام یک از شما آرزویش فریبش داده و مغرور گشته است و از انجام کار خیر کوتاهی می کند؟ چنین فردی سر به گورستان بزند و در قبرها نگاه کند و عبرت بگیرد، و از مردن یاد کند که یقیناً مرگ، خوشی ها و لذات دنیا را نابود و ویران می سازد.

و فرزدق! در اشعارش که در معرفی امام زین العابدین علیه السلام

۱. سوره نمل، آیه ۱۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۹، ح ۸.

سروده گفته است :

يُقْضَى حَيَاءً وَيُقْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ^۱
آن حضرت از روی حیا، چشمانش را فرو می‌نهاد (خیره نمی‌شد) و [مردم] از مهابت و عظمت آنجناب، چشمانشان را فرو می‌نهادند. (هیچ گاه خیره خیره به آن حضرت نگاه نمی‌کردند). و با مردم سخن نمی‌گفت مگر اینکه متبسم و خندان بود.

و از حضرت امام محمدباقر علیه السلام نقل است که فرمودند: «إِذَا قَهَقَهْتَ فَقُلْ حِينَ تَفْرَعُ اللَّهُمَّ لَا تَمُقْتِنِي»^۲؛ «هرگاه قهقهه زدی (با صدای بلند خنده کردی) پس از فراغت از آن بگو: بار خدایا مرا دشمن مدار.»
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: «ضِحْكُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ»^۳؛ «خنده مؤمن تبسم و لبخند است.»

و در مسائل نماز است که : قهقهه (خنده با صدای بلند) نماز را باطل می‌کند، ولی لبخند باطل نمی‌کند.^۴

خلاصه، اسلام بر اساس اعتدال و حد وسط استوار است، نه قهقهه و دهان را از خنده پرکردن، و نه عبوس و چهره را در هم کشیدن و با خود و دیگران قهر بودن.

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب الدُّعَايَةِ وَالضَّحْكَ، ح ۱۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۷۹.

۴. العروة الوثقی، السَّادِسُ مِنْ مَبْطَلَاتِ الصَّلَاةِ.

خنده و خندانن آری، توهین و هتک دیگران هرگز

برخی افراد با توهین و هتک دیگران می‌خندند و می‌خندانند، با گفتن و ساختن و نقل جوک، چه بسا شخص یا طایفه‌ای را سبک و بی‌شخصیت جلوه دهند و غرضشان خنده و خندانن است و این رفتار چنانچه موجب هتک شخص حاضر، یا شخص معین و شناخته شده شود، قطعاً حرام است - حتی جایز نیست مؤمن شخص خودش را هتک کند - و چنانچه باعث هتک افراد و گروهی نامعلوم و کلی شود ناپسند و ظاهراً آن هم جایز نباشد.

مثلاً: فارس، عرب را! عرب، عجم را! تهرانی، اصفهانی را! ترک، لر را! و همچنین هر قومی قوم دیگر را با گفتن داستان یا ساختن جوک توهین و تحقیر و هتک کنند، جایز نیست.

خداوند سبحان فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

«ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شدگان از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی، زنان دیگر را

مسخره کنند، شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های ناپسند صدا نزنید، بد نشانه و علامتی است اینکه انسانی را پس از ایمان آوردنش به لقب زشت علامت‌گذاری و یاد کنند و کسانی که [از این امور ناهنجار و ناپسند و زشت] توبه نکنند ستمکارند».

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۱

«ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و پابرجا گوید».

و در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۲؛ «و با

مردم به نیکویی و خوش‌زبانی سخن گوید».

بر این اساس، مؤمن نباید به منظور خنده و خنداندن، به گروه یا قومی توهین و آنها را سبک و منسوب به عیب کند، و جایز نیست با سخنان رکیک و زشت، فرد یا جمعی را نشانه رود.

آری، مسخره کردن به طور کلی، و جوک درست نمودن به طور عموم حرام نیست، مانند اینکه گفته شود: مردی، یا زنی چنین است، آن هم به شرط اینکه مرد یا زن شناخته شده‌ای نشانه‌گیری نشود، و به اصطلاح ضمیر مرجع خودش را پیدا نکند.

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۰.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۸۳.

روایت است که در مدینه، مردی بطّال و مسخره‌چی بود که با شوخی و مسخره کردن افراد، مردم را می‌خندانند، روزی امام سجاد علیه السلام با دو نفر از همراهانش می‌گذشت، آن مرد بطّال گفت: من از خنداندن علی بن الحسین علیه السلام عاجز مانده‌ام و تا حال نتوانسته‌ام او را بخندانم، سپس از پشت سر حضرت آمد و عبا را از روی شوخی از دوش آن بزرگوار کشید و رفت. امام سجاد علیه السلام به هیچ وجه به او توجه نکرد، همراهان حضرت رفتند و عبا را گرفتند و بر دوش امام علیه السلام انداختند، حضرت فرمود: این مرد کیست؟ گفتند: مردی است بطّال که با این کارهایش مردم را می‌خندانند، فرمودند: به او بگویید: «إِنَّ لِلَّهِ يَوْمًا يَخْسِرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ»؛^۱ به راستی برای خدا روزی هست که در آن روز، افرادی که عمر خود را به بطالت گذرانده‌اند، زیان می‌برند.

چهره در هم کشیدن مذموم و ناپسند است

بطور کلی چهره در هم کشیدن و به صورت عبوس و ترش‌رویی نمایان شدن، مذموم و ناپسند است، و این صفت، از هر کس و برای هر کس و به هر مناسبتی که باشد، معقول نیست و شرع و عرف صاحب آن را تقبیح و او را مستحق عتاب و اعتراض می‌دانند.

در قرآن کریم یک سوره به نام «سوره عَبَسَ» آمده است. خداوند سبحان، در ابتدای این سوره، شخصی را که چهره درهم کشیده و عبوس کرده، مورد عتاب قرار داده و فرموده است: ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾^۱؛ «چهره درهم کشید و روی گردانید».

این عتاب و خطاب بیانگر این واقعیت است که خداوند متعال قیافه را درهم کشیدن و ترشرویی و عبوس بودن را نمی‌پسندد و این حالت را خوش ندارد، خصوصاً اگر نسبت به زیردستان و افراد ضعیف جامعه باشد.^۲ لذا سزاوار است مسلمانان در هر پست و

۱. سوره عبس (۸۰)، آیه ۱.

۲. شأن نزول سوره «عبس»

برای شأن نزول این سوره دو قول نقل شده است:

اول اینکه گفته‌اند: عده‌ای از سران قریش خدمت پیامبر ﷺ بودند و پیامبر ﷺ مشغول سخن و دعوت آنها به اسلام بود و امید داشت سخنانش در آنها اثر کند و اسلام را بپذیرند، که اگر مسلمان شوند، گروه دیگری به تبع آنان مسلمان می‌شوند.

در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مردی نابینا و فقیر بود، وارد شد و از پیامبر ﷺ تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و پیوسته سخنش را تکرار کرد و آرام نمی‌گرفت، چون متوجه نبود که پیامبر ﷺ با سران قریش مشغول صحبت است.

«عبدالله» آنقدر کلام پیامبر ﷺ را قطع کرد که آن حضرت ناراحت شد و آثار آن

←

مقامی که هستند، در برابر همه افراد، با رویی گشاده روبرو شوند، و از چهره درهم کشیده پرهیز نمایند. (در این رابطه روایاتی در صفحه ۲۰۲ گذشت)

ضمناً در فضیلت تلاوت این سوره مبارکه روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که فرموده است: «مَنْ قَرَأَ (سُورَةَ عَبَسَ) جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ ضَاحِكٌ مُسْتَبْشِرٌ»^۱؛ «کسی که سوره «عَبَسَ» را بخواند، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است.»

این فضیلت، ظاهراً اشاره به این است که: هر کس این سوره را بخواند و به آن توجه کند و از صفت عبوس بودن پرهیز نماید، روز

→ در چهره مبارکش ظاهر گشت، و در دل گفت: این سران قریش پیش خود خواهند گفت پیروان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد نابینا و بی ادب هستند، و در این حال از «عبدالله» صورت برگرداند، و در این هنگام سوره «عَبَسَ» نازل شد. قول دوم اینکه گفته اند: مردی از بنی امیه نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بود، در آن حال «عبدالله ابن ام مکتوم» وارد شد، وقتی آن مرد چشمش به «عبدالله» افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه ترسید آلوده شود و قیافه اش را در هم کشید و صورت از او برگرداند، در این موقع، سوره «عَبَسَ» نازل گردید و خداوند رفتار آن مرد را بازگو کرد و وی را مورد عتاب و سرزنش قرار داد.

شأن نزول دوم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده و مرحوم سید مرتضی رَحِمَهُ اللهُ آن را تأیید و پذیرفته است. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۴)
۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۵.

قیامت که روز ترس است و چهره‌ها درهم کشیده و عبوس است: -
 ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۱؛ «ما از پروردگاران در
 روزی که روز عبوس و بسیار هولناک است می‌ترسیم» - او که در دنیا از
 صفت عبوس بودن پرهیز کرده، در قیامت عبوس نخواهد بود،
 بلکه با چهره‌ای خندان و بشاش وارد محشر می‌شود. ان شاء الله.
 و از حضرت امام محمدباقر علیه السلام نقل است که فرمودند: «صَنَائِعُ
 الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنُ الْبِشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَالْبُخْلُ وَ
 عَبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللَّهِ وَيُدْخِلَانِ النَّارَ»^۲؛ «احسانها و کارهای
 خوب و خوشرویی جلب محبت کنند و انسان را وارد بهشت نمایند و بخل
 و چهره در هم کشیده (ترشرویی) انسان را از خدا دور کنند و وارد دوزخ
 نمایند».

گناهکاران کم بخندند و بسیار بگریند

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۳

منافقان در جنگ تبوک از جهاد و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله سر باز
 زدند و سعی کردند دیگران را نیز به بهانه گرمی هوا از جهاد و
 همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله باز دارند، و از اینکه در جهاد شرکت نکرده و

۱. سوره انسان (۷۶)، آیه ۱۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب حُسن البِشْرِ، ح ۵.

۳. سوره توبه (۹)، آیه ۸۲.

در مدینه و خانه‌هایشان ماندند، به شدت خوشحالی کرده و می‌خندیدن، (و این شیوه همه منافقان و گناهکاران است). خداوند در آیه فوق آنها را مورد سرزنش قرار داده و فرموده است:

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «آنها

به کیفر گناهایی که مرتکب شدند، باید کم بخندند و بسیار بگریند».

یعنی، این خنده و شادی امروزشان، محدود و بسیار کم است

ولی در پی آن غصه‌ها و گریه‌های بسیار خواهد بود.

و در روایت معراج است که خداوند سبحان خطاب به

پیامبر ﷺ فرمود: «وَعَجِبْتُ مِنْ عَبْدٍ لَا يَدْرِي أَنِّي رَاضٍ عَنْهُ أَوْ

سَاخِطٌ عَلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ»؛ «تعجب می‌کنم از بنده‌ای که نمی‌داند من

از او راضیم یا بر او خشمگین هستم و می‌خندد».

و از امام جعفر صادق عليه السلام نقل است که فرمودند: «كَمْ مِمَّنْ كَثُرَ

ضِحْكُهُ لِأَغْيَا، يَكْثُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بُكَاءُهُ، وَكَمْ مِمَّنْ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَى ذَنْبِهِ

خَائِفاً، يَكْثُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْجَنَّةِ ضِحْكُهُ وَسُرُورُهُ»؛ «هر کس خنده

بیهوده‌اش بسیار باشد، گریه‌اش در قیامت بسیار خواهد بود، و هر کس که

گریه‌اش برای ترس از گناهانش بسیار باشد، خنده و شادیش روز قیامت،

در بهشت بسیار خواهد بود».

راه‌های برون رفت از غصه

در صفحات پیشین برخی راه‌های برون رفت از غصه و اندوه را به طور اشاره بیان کردیم، و باید توجه داشت که طرق برون رفت از غصه بسیار است، بلکه راه‌های عدم ابتلای به غصه نیز بسیار است و در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول - ملاحظه کنیم که غصه، هرگز از دسته رفته را باز نمی‌گرداند، و هرگز فایده‌ای عاید نمی‌کند. و هرگز دردی را درمان نخواهد کرد. دوم - ملاحظه کنیم، افرادی که در زندگی و تجارت و کسب و کار موفق نبوده و چه بسا ورشکست شدند و غصه‌ها خوردند، آیا با غصه، عقب‌ماندگی‌ها و ورشکستگی‌ها جبران شده یا خیر؟ سوم - توجه کنیم که اگر فلان نعمت را فرضاً از دست دادیم، یا به فلان نعمت دست نیافتیم، ولی در مقابل نعمتهای بسیار دیگری داریم که برخی افراد آن نعمت‌ها را نداشته و ندارند، و غصه هم نخوردند.

مثلاً: ملاحظه کنیم، چشم بینا، گوش شنوا، زبان گویا، عقل و فهم و دست و پای سالم، صحت، عافیت، امنیت و آرامش و... داریم، در صورتی که عده‌ای از این نعمتها محرومند.

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا

وَشَفَّتَيْنِ * وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١﴾؛ «آیا برای انسان دو چشم و زبان و دو لب قرار ندادیم و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم؟»
همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿٢﴾؛ «و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن».
و نیز می‌فرماید: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣﴾؛ «پس ای انس و جن [کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟»

خلاصه، افرادی که غصه می‌خورند، برای رهایی از این بیماری، لازم است خود را مقایسه کنند با افرادی که چه بسا نعمت‌های اولیه را ندارند، خود را مقایسه کنند با بیماران صعب‌العلاج و بستری در بیمارستانها، مقایسه کنند با زندانیان مدیون، مقایسه کنند با زندانیان جانی و فاسد، مقایسه کنند با بی‌ایمانها و فاسقها و ظالمین و ستمگران و به خود بگویند: تو از اینها نیستی، پس جای شکرش باقی است و بگوید:

چگونه شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم
و بهتر اینکه بگوید:
چگونه شکر این نعمت گذارم که دارم زور و آزاری ندارم

۱. سوره بلد (۹۰)، آیه ۸.

۲. سوره ضحی (۹۳)، آیه ۱۱.

۳. سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۱۳.

به هر حال، کسانی که در معرض غصه و اندوه قرار میگیرند، چنانچه متوجه داشتن نعمت توحید و اعتقادات صحیح شوند، متوجه داشتن کتاب آسمانی، همچون قرآن کریم و متوجه داشتن پیامبری عظیم الشان، همچون محمد مصطفی ﷺ شوند، متوجه داشتن امامانی معصوم و بزرگوار، همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند آنجناب شوند، متوجه داشتن الگوهای ماند حضرت زهرا علیها السلام و زینب کبری علیها السلام شوند، متوجه داشتن کتابهای اخلاقی و علمای وارسته و خدمتگزار شوند و به خود بگویند:

چه چیز نداریم، یا کم داریم؟ و در این موقع است که به جای غصه و اندوه، یقیناً شکرگزار خواهند شد، و به ازدیاد نعمتهای خدا امیدوار خواهند گردید که:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛ «اگر قدر نعمت را بدانید و سپاسگزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم، و اگر ناشکری کنید، بی تردید عذابم سخت است».

آری، افراد غصه خور توجه کنند که داشتن ثروت و شهرت و ریاست، غصه را برطرف نمی کند، بلکه ایمان و سلامت نفس و قناعت و ساده زیستی، بهترین وسیله برطرف کننده غصه و اندوه است.

از اباذر پرسیدند: حالت چگونه است؟ گفت: «أَصْبَحْتُ يَوْمِي هَذَا وَأَنَا مِنْ أَعْنَى النَّاسِ، تَحْتَ هَذَا الْإِكْفِ الَّذِينَ تَرُونَ رَغِيفًا شَعِيرٍ قَدْ أَتَى عَلَيْهِمَا أَيَّامُهُ، وَقَدْ أَصْبَحْتُ غَنِيًّا بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عِتْرَتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام»^۱.

«صبح کردم امروز، در حالی که از همه مردم بی نیازتر و ثروتمندترم، زیرا در این کاسه گلی که می بینید، دو قرص نان جو است که چند روز بر آن گذشته است (تازه نیست) و به راستی من صبح کردم در حالی که به ولایت علی بن ابی طالب و عترت آن حضرت علیهم السلام بی نیاز و ثروتمندم».

کسانی که غصه می خورند، توجه کنند که نعمت حریت و آزادی و استقلال دارند و با زحمت و دسترنج خود امرار معاش می کند و چشمشان به دست این و آن نیست.

نقل است که عثمان بن عفان کیسه‌ای پر از درهم به غلامش داد و گفت: این کیسه را ببر نزد اباذر، اگر او قبول کرد تو آزادی، غلام کیسه را آورد نزد اباذر و هرچه اصرار کرد، اباذر قبول نکرد، غلام به آن جناب گفت: قبول کن که آزادی من در آن است، اباذر گفت: آری، اگر قبول کنم تو آزاد می شوی ولی خودم بنده می شوم (آزادی تو به قیمت بنده شدن من تمام می شود)^۲.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸ و سفینة البحار، ج ۳، ص ۱۹۳.

۲. سفینة البحار، ج ۳، ص ۱۹۸.

بیاییم و به زندگی پیامبر ﷺ و نزدیکانش نگاه کنیم تا غصه نخوریم، و بالاتر از آن، غصه به خود راه ندهیم.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ کیفیت زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نزدیکانش را چنین توصیف فرموده است: «إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ، وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارُفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ!»^۱

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با نزدیکان خود گرسنه به سر می برد، و با آن مقام و منزلت رفیعی که داشت، زینت های دنیا از دیده او دور ماند. پس فکر و اندیشه خود را بکار اندازید، آیا خدا، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به داشتن این وضع اکرام فرمود، یا او را خوار کرد؟ اگر کسی بگوید: خدا آن حضرت را خوار کرد و به او اهانت نمود، دروغ گفته و بهتانی بزرگ زده است، و اگر بگوید: آن جناب را اکرام کرد، پس بداند، خدا کسی را خوار شمرد و اهانت کرد که دنیا را برای او گستراند [زندگی مرفه و ثروت و مکننت به او داد].

همچنین آن حضرت در باره زندگی خود فرموده اند:

«أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ»^۲؛ «آگاه باشید! امام شما از دنیای خود به دو لباس فرسوده و دو قرص نان اکتفا کرده است».

۱. ذیل خطبه ۱۶ نهج البلاغه: ترجمه دشتی.

۲. از خطبه ۴۵ نهج البلاغه فیض الاسلام.

و همان حضرت فرموده است:

«وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا»؛

«به خدا سوگند! آن قدر این پیراهن پشمین را وصله زدم، که از وصله زنده‌
او شرمسارم».

سوید بن غفله گفت: روزی وارد شدم بر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ،
دیدم در خانه چیزی - زیراندازی - وجود ندارد، جز حصیر کهنه، و
آن حضرت روی آن نشسته بود، گفتم: یا امیرالمؤمنین شما پادشاه
مسلمانان و حاکم بر آنها هستید و بیت‌المال در اختیار شما است، و
برای شما مهمان می‌آید، و در خانه‌ات جز این حصیر چیزی وجود
ندارد؟

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای سوید انسان عاقل در خانه‌ای که باید از
آن منتقل شود اثاث پهن نمی‌کند، اثاث گرد نمی‌آورد، و جلوی ما
خانه‌ای است که در آنجا می‌مانیم، همانا ما متاع، و اثاث زندگی
خود را به آنجا منتقل کرده‌ایم، و به زودی به آن خانه می‌رویم.
سوید گفت: به خدا سوگند سخنان حضرت مرا گریانند.^۲

۱. آخر خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه، ترجمه دشتی.

۲. تذکرة الخواص ابن جوزی حنفی، ص ۱۱۵.

قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا وَ لَيْسَ فِي دَارِهِ سِوَى حَصِيرٍ رَثٍّ وَ
هُوَ جَالِسٌ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ مَلِكُ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَاكِمُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيَّ

←

و روایت است که حضرت زهرا علیها السلام به پدر بزرگوارش عرض کرد: «اکنون پنج سال است من در خانه علی علیه السلام زندگی می‌کنم، یک پوست گوسفندی است که در روز شترآبکش خود را روی آن علف می‌دهیم و شبها آن را زیرانداز و فرش خود قرار می‌دهیم»^۱.
 نیز حضرت امیر فرموده است: «موسی کلیم الله که گفت: ﴿رَبِّ اِنِّي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ﴾^۲؛ «پروردگارا هر چه به من عطا کنی نیازمندم». به خدا سوگند! موسی جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف کند چیز دیگری نخواست، زیرا موسی از سبزیجات و علوفه بیابان می‌خورد، تا آن جا که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدن، سبزی گیاه از پشت پرده شکم او آشکار بود»^۳.

→ بَيْتِ الْمَالِ وَ تَأْتِيكَ الْوُفُودُ، وَلَيْسَ فِي بَيْتِكَ سِوَى هَذَا الْحَصِيْرِ شَيْءٌ؟
 قَالَ عليه السلام يَا سُوَيْدُ اِنَّ اللَّيْبِيبَ لَا يَتَأَثُّ فِي دَارِ النَّقْلَةِ، وَ اُمَامُنَا دَارُ الْمُقَامَةِ قَدْ نَقَلْنَا
 مَنَاعَنَا وَ نَحْنُ مُنْقَلِبُونَ اِلَيْهَا عَنْ قَرِيْبٍ. قَالَ سُوَيْدٌ: فَاَبْكَايِي وَاللّٰهِ كَلَامُهُ.
 ۱. ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۵۰.

البته، همه می‌دانیم که این گونه زندگی کردن، به خاطر فقر و عدم تمکن مالی نبود، بلکه به خاطر زهد و اکتفا کردن به اقل مایحتاج و به خاطر مواسات و برابری با فقرا بود. همان گونه که در کتاب چهارده معصوم و کتاب پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح مختصری داده‌ام.

۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۲۴.

۳. «وَ اِنْ شِئْتَ تَنَبَّئْتُ بِمُوسَىٰ كَلِيْمِ اللّٰهِ - عَلَيْهِ السَّلَامَ - حَيْثُ يَقُوْلُ: ﴿رَبِّ اِنِّي لِمَا

←

غصه برای دنیا یا برای آخرت و آثار آن

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى
وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتَ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ
مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ
جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ»^۱؛ «هر کس صبح کند و روز را
به شب رساند و بزرگترین اندوه و غصه‌اش دنیا باشد، خدای تعالی فقر و
پریشانی را جلوی چشمش نهد، و زندگی‌اش را پریشان سازد، و بجز به
آنچه خدا روزی او کرده نرسد، و هر کس صبح و شام کند و بزرگترین غصه
و اندوهش آخرت باشد، خداوند توانگری و بی‌نیازی در دلش نهد و کار و
زندگی‌اش را منظم کند».

و همان حضرت فرمودند: «أَبْعَدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
إِذَا لَمْ يَهْمُهُ إِلَّا بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ»^۲؛ «دورترین حالی که بنده از خدای
عزوجل دارد این است که غصه‌ای ندارد جز برای شکم و شهوت».
و فرمودند: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ، هَمٌّ

→ أَنْزَلَتْ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿ . وَ اللَّهُ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ
الْأَرْضِ؛ وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تَرَى مِنْ شَفِيفِ صَفَاقِ بَطْنِهِ، لِهَزَالِهِ وَ تَشَدُّبِ
لَحْمِهِ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰)

۱. اصول کافی، ج ۲، باب حب الدنيا والحرص عليها، ح ۱۵.

۲. همان، ح ۱۴.

لَا يَفْنَىٰ وَعَمَلٌ لَا يُدْرِكُ وَرَجَاءٌ لَا يَنَالُ»^۱؛ «هر کس دل به دنیا بندد به سه خصلت دل بسته است، اندوه و غصه‌ای که پایان ندارد، و آرزویی که به دست نیاید، و امیدی که بدان نرسد».

راه برون رفت از غصه نداشتن زن و زندگی

اگر نداشتن زن، فرزند، خانه و زندگی، باعث غصه شما شده، راه برون رفت از آن این است که نگاه کنید به پیامبر خدا حضرت عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام، سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می‌کرد و نان خشک می‌خورد، خورش او گرسنگی و چراغش در شب، قرص ماه و پناهگاه او شرق و غرب زمین بود، میوه او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند، زنی نداشت که او را فریفته خود کند، فرزندی نداشت تا او را غمگین سازد، ثروت و مالی نداشت تا او را سرگرم کند، آرزوی او نداشت تا او را خوار و ذلیل سازد، مرکب سواریش دوپایش بود و خدمتگزارش دستهایش بود»^۲.

۱. همان، ح ۱۷.

۲. «وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عَيْسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَسْتَوِسِدُ الْحَجَرَ، وَ يَلْبَسُ الْخَشْنَ، وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَ سِرَاجُهُ بِالسَّلِيلِ الْقَمَرِ، وَ

چنانچه دختر خانمی به خاطر کمبود جهیزیه خود، یا بی کیفیتی آن غصه مند بود، راه برون رفت از این غصه این است که نگاه کند به مقدار و کیفیت جهیزیه سیده زنان دو جهان، بی بی عالم و شفیعۀ روز جزا، حضرت زهرا علیها السلام که عبارت بود از:

- ۱- دو دست رختخواب که محتوای یکی از آنها لیف خرما و دیگر از پشم بود.

۲- فرشی از جنس پوست.

۳- یک بالش که از لیف خرما پر شده بود.

۴- یک عدد عبا (چادر) بافت خیبر.

۵- یک مشک آب.

۶- چند عدد کوزه آب و ظرف.

۷- یک عدد آفتابه.

۸- یک عدد پرده پشمی نازک.

۹- یک پیراهن هفت درهمی.

۱۰- یک عدد حوله.

۱۱- یک حصیر.

۱۲- یک آسیاب دستی.

۱۳- یک ظرف برای شیر.

۱۴- یک عدد ظرف مسی بزرگ.

ناگفته نماند: پول خرید جهیزیه، از فروش زره امیرالمؤمنین علیه السلام تأمین شد.^۱ (نه از جانب پدر عروس و نه از قرض گرفتن و نه از طریق نسبه خریدن).

راه برون رفت خانم از غصه نبود چادر نو

چنانچه خانمی از تهیه چادر نو و گران قیمت محروم و غصه دار است، برای برون رفت از این غصه، نگاه کند به چادری که حضرت زهرا علیها السلام بر سر می کرد.

در کتاب «ریاحین الشریعه»، ج ۱، ص ۱۵۰، نقل کرده است که: حضرت زهرا علیها السلام چادری بر سر داشت که با لیف خرما آنرا وصله زده بود، سلمان فارسی با دیدن آن چادر گریان شد و با خود گفت: دختران پادشاهان در میان لباسهای مخمل و ابریشم غوطه می خورند، ولی دختر اشرف انبیا، چادری بر سر کرده که چند جای آن را با لیف خرما وصله کاری کرده است. - سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: - ای سلمان دانسته باش که دخترم فاطمه در جمع سابقون

راه برون رفت از غصه ازدواج نکردن

است (یعنی جزء ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ است).

آری، کم بودن و بدون کیفیت بودن، نه تنها نشان بی شخصیتی و بر خلاف شأن (خیالی و موهوماتی و ساختگی) نیست، بلکه نشان بزرگواری و بلندی و عظمت روح و فکر است.

شیخ بهایی رحمته الله در دیوانش فرموده است:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| از هوس بگذر رهاکن کش و فش | پا ز دامان قناعت در مکش |
| گر نباشد جامه اطلس تو را | کهنه دلقی ساتر تن، بس تو را |
| ور مزعفر نبودت باقند و مشک | خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک |
| ور نباشد مشربه از زرّ ناب | با کف خود می توانی خورد آب |
| ور نباشد مرکب زرّین لگام | می توانی زد به پای خویش گام |
| ور نباشد فرش ابریشم طراز | با حصیر کهنه مسجد بساز |
| ور نباشد شانه‌ای از بهر ریش | شانه بتوان کرد با انگشت خویش |
| هرچه بینی درجهان دارد عوض | از عوض گردد تو را حاصل غرض |
| بی عوض دانی چه باشد در جهان | عمر باشد، عمر، قدر آن بدان |

* * *

راه برون رفت از غصه ازدواج نکردن

چنانچه دختر خانمی به هر علت موفق به ازدواج نشد و در

خانه ماند، ناراحت نباشد و آن را عیب و نقص تلقی نکند و چنانچه غصه دار بود، یا مادر و پدرش غصه دار شدند، راه برون رفت از این غصه این است که به دختران باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، نگاه کنند به حضرت معصومه علیها السلام و خواهران بزرگوارش نگاه کند؛ زیرا دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هیچ کدام شوهر نکردند و تا آخر عمر همچنان مجرد زندگی نمودند و در کمال عفت و نجابت و حیا و سربلندی باعث عزت و آبروی پدر بزرگوارشان شدند و معروفترین آنها حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است.^۱ و این امر نه تنها عیب و نقص و مایه سر به زیری نبود، بلکه نشان بزرگ منشی و تقوا و بلندی روح آنها بود، بعلاوه آن بزرگواران الگو برای دختران محترمه‌ای شدند که به هر جهت شوهر نکردند.

همچنین، اگر جوانی - به هر دلیل - موفق به ازدواج نشد، آن را عیب تلقی نکند، حضرت یحیی علیه السلام هم ازدواج نکرد، خداوند سبحان در مقام ستایش او فرموده است: ﴿أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنْ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا﴾^۲؛ «ای زکریا! خدا تو را به

۱. تاریخ قم، ص ۲۵ و در کتاب چهارده معصوم نیز متعرض شده‌ام.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۹. (حصور، فعول، از حَصَرَ به معنای فاعل، خویش

را از شهوات نفسانی محصور کرد).

یحیی بشارت می‌دهد که تصدیق‌کننده حضرت مسیح است و سرور و پیشوا و تارک ازدواج است» (چون آن حضرت تماماً به عبادت مشغول بود و از لذات نفسانی پرهیز می‌کرد).

راه برون رفت از غصه بیماری

چنانچه خدای ناکرده، کسی به بیماری طولانی مبتلا و گرفتار شده و از این بابت غصه‌مند است، یا اطرافیانش غصه‌دار هستند، اولاً، ضمن معالجه و دادن صدقه، نباید یأس و نومیدی به خود راه دهند و باید دعا کنند، ثانیاً راه برون رفت از این غصه و نگرانی، تاسی کردن به حضرت ایوب، پیامبر عظیم‌الشان است.

حضرت ایوب عَلَيْهِ السَّلَام، چندین سال به بیماری سخت مبتلا گردید و نعمتهایش از دستش گرفته شد ولی مایوس نگردید و دعا کرد و سرانجام خداوند دعایش را مستجاب و گرفتاریش را برطرف فرمود و نعمتهای از دسته رفته‌اش را به او بازگرداند. ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ﴾^۱

«و ایوب را [یاد کن] هنگامی که پروردگارش را ندا داد که مرا آسیب رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی، پس ندایش را [دعایش را] اجابت کردیم و آنچه از آسیب به او بود برطرف ساختیم، و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم که رحمتی از سوی ما و مایهٔ پند و تذکری برای عبادت‌کنندگان بود».^۱

راه برون رفت از غصه به خاطر همسر بد

چنانچه همسر انسان بد و آزاردهنده باشد، برای تسلی خاطر، ملاحظه کند که: حضرت نوحی که خدا در باره‌اش فرموده است: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾^۲؛ «سلام بر نوح در میان جهانیان». گرفتار همسری شد که سرانجام خداوند سبحان این زن را در جمع دوزخیان قرار داد.

همچنین حضرت لوط گرفتار همسری نافرمان شد که او هم مثل زن نوح جهنمی و از دوزخیان معرفی شد.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً تُّوحٍ وَامْرَأَةً لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً

۱. داستان حضرت ایوب مفصل است، به بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۳۹ تا ۳۷۲ مراجعه شود.

۲. سوره صافات (۳۷)، آیه ۷۹.

وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١﴾

«خداوند برای کافران زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند، ولی [در امر دین و دینداری] به آن دو [بنده شایسته ما] نافرمانی و سرپیچی کردند و آن دو [پیامبر] چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و به آن دو گفته شد: با دوزخیان وارد آتش شوید».

به خاطر بد بودن شوهر نباید غصه خورد و باید زندگی کرد، زن فرعون گرفتار شوهری ظالم و ستمگر بود و سرانجام به خدا عرض کرد: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾^۲؛ «ای پروردگار من! برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش».

البته در تمام موارد ذکر شده، باید سعی کرد بهبودی حاصل شود، بدیها، بیماریها، بدرفتاریها، گرفتاریها و مشکلات برطرف گردد ولی غصه و اندوه، آه و افسوس فایده ندارد. سعی و کوشش برای بهبودی لازم و گاهی واجب است، اما غصه و اندوه، چیزی مضر و نامعقول و بی فایده است، پزشک برای مداوای بیمار تلاش می‌کند، اما غصه هرگز.

۱. سوره تحریم (۶۶)، آیه ۱۰.

۲. سوره تحریم (۶۶)، آیه ۱۱.

راه دیگر برای برون رفت از غصه‌های دنیوی توجه به نعمتهای معنوی است

اگر از جهت امور دنیوی و مشکلات زندگی در مضیقه هستید، غصه نخورید، زیرا ایمان به خدا، به کتاب خدا، به رسول خدا و پیامبران خدا دارید، ایمان به معاد و بهشت و نعمتهای عالم آخرت دارید، و در یک کلام، با حضرت محمد ﷺ هم عقیده‌اید.

﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾^۱

«پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده، و مومنان همگی [مثل پیامبر ﷺ] به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند. [پس غصه چرا؟]

غصه نخورید، زیرا قرآنی دارید که سراسر شفا و رحمت و برکت از برای مؤمنان است. ﴿وَتُنزَلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

غصه نخورید، زیرا پیامبری رحمة للعالمین دارید. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۵.

۲. سوره اسرا (۱۷)، آیه ۸۲.

۳. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۷.

غصه نخورید، زیرا امامانی معصوم، همچون امیرالمومنین علی و یازده فرزندش صلوات الله علیهم اجمعین دارید. غصه نخورید، زیرا شفیعه‌ای همچون فاطمه زهرا علیها السلام دارید. غصه نخورید، زیرا چنانچه مرتکب گناه شدید، راه بازگشت و توبه و استغفار باز است.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱

«و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند، و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد»؟

غصه نخورید، زیرا اگر پست و مقام و مسئولیت ندارید، شبانگاه راحت و با آرامش به خواب می‌روید.

نعمت دین و اعتقادات صحیح و استوار

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «سَلَامَةُ الدِّينِ وَ صِحَّةُ الْبَدَنِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، وَالْمَالُ زِينَةٌ مِنْ زِينَةِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»^۲؛ «سلامتی دین و صحت بدن بهتر از مال است، و مال یکی از زینتهای خوب دنیا است».

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۳.

نعمت «محمدی» بودن را دارید و با داشتن چنین نعمتی بی‌مانند، جایی برای غصه نیست، زیرا آنان که «محمدی» بودند، آنان که همراه آن حضرت بودند، هرگز غصه نخوردند و استقامت نمودند، فشارهای مشرکان و سختی‌های جنگها و شهادتها را تحمل کردند و به جای غصه و اظهار ناراحتی، روز به روز بر محبتشان نسبت به پیامبر ﷺ افزوده شد.

مجروحان جنگ هنوز زخمشان بهبود نیافته بود که مجدداً راهی جبهه‌ها می‌شدند و غصه برایشان معنا و مفهومی نداشت.

مادر شهدا همین که می‌فهمیدند پیامبر ﷺ به سلامت است آرامش می‌یافته و تسلی خاطر پیدا می‌کردند و محبتشان به پیامبر ﷺ افزوده می‌گشت.

همه دانسته و می‌دانیم که پیامبر اکرم ﷺ مردم را به بندگی خدا و اطاعت از خدا و اخلاق پسندیده دعوت کرد، و هرگز کسی را به دنیا و مال و مقام دعوت نکرد، دعوت به زندگی مرفه و با رنگ و رونق نکرد.

خود آن حضرت هرگز کاخ‌نشینی نکرد، باغ و گردشگاه فراهم نکرد، بلکه تمام عمر را در زحمت و مشقت گذراند، در طول ۲۳ سال دعوتش با انواع مشکلات و مصائب مواجه بود مؤمنان - زن و مرد، پیر و جوان، آزاد و بنده - همگی در نهایت سختی و مشقت

می‌گذرانند و در عین حال لحظه به لحظه بر محبتشان به پیامبر ﷺ افزوده می‌شد.

در شعب ابوطالب محاصره و از ناحیه مخالفان و مشرکان تحریم اقتصادی شدند، زیر سنگها و روی ریگهای داغ شکنجه شدند، خانه و هستی را رها و از شر مشرکان به حبشه و یا مدینه رفته و ترک وطن کردند و در عین حال بر محبتشان به پیامبر ﷺ افزوده می‌شد و از جهت سختیهای دنیا غصه نخوردند و آه سر ندادند.

در جبهه‌های جنگ به شدت تحت فشار و هجوم دشمن قرار گرفته و متزلزل می‌شدند و جانهایشان به لب می‌رسید و در عین حال غصه بر آنها چیره نگشت، بلکه محبتشان نسبت به پیامبر ﷺ افزوده شد.

﴿إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾^۱

«یاد آورید زمانی را که از بالا و پایین [لشکرگاه] تان [دشمنان] به سویتان آمدند، و آنگاه که دیده‌ها خیره شد و جانها به گلو رسید.

﴿هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا﴾^۲

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۱۰.

۲. همان، آیه ۱۱.

«آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به اضطرابی سخت دچار گشتند».

سختی و فشار دشمن به آن حد رسید که خداوند خطاب به آنان فرمود:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

«وسستی نکنید و [از دشواری جنگ با کفار و کمی عدد و نبود توشه و فشار مخالفان و سخریه منافقان] غصه به خود راه نداده و اندوهگین نشوید که شما اگر با ایمان باشید برترید».

همچنین از خبرسازی‌های منافقان و عوامل نفوذی دشمن، سستی به خود راه ندادند و از تهدیدها وحشت نکرده از میدان در نرفتند، بلکه بر ایمانشان افزوده گردید.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ

إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۲

«همان مؤمنانی که مردم [منافقان و مخالفان و عوامل نفوذی دشمن] به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم [مکه] برای جنگ با شما گردآمده و همدست و همراه شده‌اند، بیاپید از آنان بترسید، ولی [این خبرها و تهدیدها و سخن پراکنی‌ها] بر ایمان مؤمنان افزود و گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو کارگزاری است».

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۹.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۳.

در هر حال: مؤمنان «محمدی» و یاران با اخلاص پیامبر ﷺ و مسلمانان دل باخته به حق و حقیقت، از سختی‌ها نهراسیدند و به وسوسه‌های منافقان اعتنا نکردند و هر جنگ و مشکلی پایان یافت، خود را برای جنگ و مشکلی دیگر آماده ساختند، و به فرموده خدا: ﴿لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ گوش جان سپرده و به آن عمل کردند.^۱

ما هم که خود را «محمدی» می‌دانیم و پی در پی می‌گوییم «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» باید چنین باشیم و هرگاه اسباب حزن و اندوه و غصه پیش آمد، با همین روحیه از کنار آنها بگذریم و جایی برای غصه نگذاریم ان شاء الله.

لازم به یادآوری است که: این محبتها و فداکاری‌ها نبود مگر به خاطر اینکه در وجود مبارک پیامبر ﷺ جز خوبی، خیرخواهی و صداقت، جز مهر و محبت، جز اخلاق پسندیده و دلسوزی، جز

۱. البته این معنا و این سیره و حالت، منحصر به مؤمنان خالص و واقعی بود، همانهایی که خدا در باره‌شان فرمود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹)؛ «خدا به کسانی از آنان که [با پیامبر ﷺ بودند و] ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است» و اینها همانهایی بودند که تا آخر عمر، همچنان با ایمان و اخلاص باقی ماندند و از انجام عمل صالح و شایسته کوتاهی نکردند (به شرحی که در کتاب‌های «چرا چرا؟» و کتاب «روزهای مدینه» بیان کرده‌ام.

احسان و نیکی چیزی ندیدند.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

«یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که به مشقت افتادنتان بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

دیدند پیامبر ﷺ به کارهای شایسته فرمان می‌دهد و از اعمال زشت نهی می‌کند، پاکیزه‌ها را بر آنان حلال و ناپاکها را بر آنان حرام می‌نماید، دیدند پیامبر ﷺ زنجیرهای جهل و خرافات و بت‌پرستی و دخترکشی را از گردن جان و روح آنان گشود و برداشت، و با دیدن همین امور یاریش کردند و با دشمنانش جنگیدند و سستی و غصه بر خود راه ندادند.

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۲

۱. سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

۲. تمام آیه مبارکه چنین است:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (سوره اعراف (۷)،

«وبارهای تکلیف سنگین و زنجیرها که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد».

راه برون رفت از غصه به خاطر گمراهی گمراهان

خداوند سبحان به پیامبر ﷺ فرموده است:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾^۱

«بر آنان [که مجرم و گمراهند] غصه مخور و از نیرنگی که همواره به کار می‌گیرند دلتنگ مباش».

و در آیه دیگر فرموده است:

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾^۲

«شکیبایی کن و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست و بر [گمراهی و

→ آیه ۱۵۷). «همان کسانی که از این رسول و پیامبر درس نخوانده که او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند پیروی می‌کنند، پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد و از اعمال زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیرها که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را حمایت کردند و یاریش نمودند و از نوری که بر او نازل شده پیروی کردند پیروز و رستگارند».

۱. سوره نمل (۲۷)، آیه ۷۰.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۷.

ضلالت [مشرکان] و کارهایی که بر خلاف امر خدا انجام می دهند [غصه مخور و اندوهگین مباش و از مکر و نیرنگی که به کار می گیرند دلتنگ مشو].
و نیز فرموده است:

﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً﴾^۱

«و مبادا آنان که در کفر می شتابند، تو را غصه دار کنند، هرگز به خدا هیچ ضرر و زیانی نمی رسانند».

و در جای دیگر، باز خطاب به پیامبر ﷺ فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ﴾^۲

«ای پیامبر! کسانی که در کفر می شتابند تو را غصه دار و غمگین نسازند، چه آنان که به زبانشان گفتند: ایمان آوردیم و دلهایشان ایمان نیاورده، و چه یهود...».

و در آیه ای دیگر فرموده است:

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا﴾^۳

«هرکس کفر ورزد، کفرش تو را غصه دار نسازد، بازگشت آنان فقط به سوی ما است، پس آنان را به آنچه انجام داده اند آگاه می کنیم».

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۶.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۴۱.

۳. سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۳.

و در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^۱

«چه بسا می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن قومت به قرآن کریم، خود را از شدت غصه هلاک کنی!»^۲

و آیات دیگر که خدا به پیامبر ﷺ فرموده است، به خاطر کفر کافران و ضلالت و گمراهی گمراهان غصه و اندوه نداشته باش، زیرا همه افراد، در گرو اعمال خود هستند و خدا به موقع پاداش همه را می‌دهد.

و در آیه‌ای دیگر خطاب به همه مؤمنین فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا﴾^۳

«ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش‌های معنوی] خود باشید، اگر

۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۶.

۲. باخع، کسی است که خود را از شدت غصه، دق مرگ کند.

أَسَفًا: غصه و اندوه است که در اینجا برای تأکید آمده است.

یعنی: هرچند جا دارد از گمراهی مردم غصه خورد، اما نه آنقدر که موجب تلف جان شود.

آیه فوق در مقام تسلی به پیامبر ﷺ است که خود را به مشقت و ناراحتی نیندازد و وجه آن در آیه بعد بیان شده است.

۳. سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۵.

شما هدایت یافتید، گمراهی کسی که گمراه شده به شما زیانی نمی‌رساند، بازگشت همه شما به سوی خداست».

یعنی اینکه اگر کسی نماز نمی‌خواند، و واجبات الهی را انجام نمی‌دهد، به شما که اهل نماز هستی و واجبات الهی را انجام می‌دهی ضرر نمی‌زند، بی‌حجابی یا بدحجابی زنی، به زن با حجاب ضرر نمی‌زند، و هرکس در گرو عمل خود می‌باشد. البته مسأله امر به معروف و نهی از منکر و مسأله ارشاد جاهل به احکام و مسأله نصیحت و خیرخواهی، هرکدام به جای خود و با شرایطش لازم است ولی این امر جدای از غصه خوردن است و نباید منخلوط و مغالطه شود.

راه برون رفت از غصه اذیت و آزارها

تحمل اذیت و آزار، سکوت در برابر هتک و اهانت (از ناحیه هر کس باشد) و عفو و گذشت، بسیار با ارزش است و بدون اجر نمی‌ماند، پس غصه چرا؟!!

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱

«و باید ببخشند و روی برگردانند [نادیده بگیرید و تلافی و مجازات

نکنید [آیا دوست ندارید خدا شما را بیمارزد].^۱

اگر مغفرت و بخشش خدا را دوست دارید، شما هم ببخشید.

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۲

«پاداش بدی [هرچه باشد] همان بدی است، ولی هر که بگذرد و با

طرف مقابل صلح کند، اجر و پاداشش بر عهده خدا است.

بر این اساس، اگر همسر به همسرش، همسایه به همسایه اش،

برادر به برادرش و... اذیت و آزار رساند، غصه نخورند و با عفو و

گذشت، چنین پاداش الهی را دریافت کنند.

همچنین خداوند سبحان فرموده است:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ

عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

«آنانکه در گشایش و تنگدستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند

و از [خطاها و بدیهای] مردم درمی گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

۱. «عفو»، بخشیدن و تلافی و مجازات نکردن است. «صفح» روی برگرداندن و

نشنیده و نادیده گرفتن است. «صفح» مرتبه‌ای بالاتر و بارزش تر از عفو است،

زیرا صفح نادیده و نشنیده گرفتن و خود را به کوری زدن است، به طوری که طرف

احساس شرمندگی نمی کند ولی عفو بخشیدن است که طرف خود را مدیون و

شرمنده و بخشوده می داند.

۲. سوره شوری (۴۲)، آیه ۴۰.

۳. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۴.

پس اگر به شما بدی کردند، عفو کنید و محبوب خدا شوید و با این نعمت بزرگ غصه چرا؟!

نیز خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۱

«نیکی و بدی یکسان نیستند، [بدی را] با بهترین شیوه دفع کن، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است».

از این آیه به دست می آید که می توان با عفو و گذشت، دشمن را به دوست صمیمی تبدیل کرد.

حضرت یوسف علیه السلام از جانب برادرانش اذیت و آزار بسیار دید و تحمل کرد و حتی به رخ آنها نکشید، بلکه برای آنها عذرتراشی کرد و فرمود:

﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾^۲

«آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»
کنایه از اینکه آن رفتار شما از روی جهالت بود و جهل نوعی عذر است. و حتی گناه را به گردن شیطان انداخت و در جمع پدر و

۱. سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۴.

۲. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۹.

برادران گفت: ﴿وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بُيُوتِي
وَبَيْنَ إِخْوَتِي﴾^۱

«و خدا شما را از آن بیابان [به اینجا] آورد، بعد از آنکه شیطان، میان من
و برادرانم فساد کرد».

و سرانجام به برادران فرمود:

﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۲

«امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد».

و نقل است که وقتی برادران یوسف برای خرید گندم به مصر
رفتند و فهمیدند که عزیز مصر برادر آنها است، بیش از اندازه
شرمنده شدند و از آنچه با یوسف کرده بودند پشیمان گشتند و نزد
یوسف به تقصیر خود اعتراف نمودند، یوسف بر برادرانش رقت
کرد و نتوانست آنها را ناراحت ببیند، فرمود: گذشته را فراموش
کنید و از پیش آمدی که نسبت به من روا داشتید متأسف و نگران
نباشید، زیرا من از دیدار شما بسیار خوشنودم و به وجود شما
مباهات می‌کنم، زیرا اگر چه فعلاً بر تخت صدارت مصر تکیه
زده‌ام، اما مردم مرا غلام زر خرید زلیخا می‌دانند، اکنون که شما را
می‌بینند، می‌فهمند که من بزرگ‌زاده‌ام و دارای برادران رشیدی

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۰۰.

۲. همان، آیهٔ ۹۲.

مانند شما هستم، شما در مصر بر آبروی من افزودید.^۱

پیامبر اکرم ﷺ نیز حدود بیست سال، انواع اذیت‌ها و آزارهای مشرکان مکه را تحمل کرد و پس از فتح مکه (در سال هشتم هجرت) وارد مکه و مسجدالحرام شد و درب کعبه را گشود، و در آن موقع سران قریش و بزرگان مشرکان مکه وارد مسجد شدند و گمان آنها این بود که پیامبر ﷺ از آنها نخواهد گذشت و عفو نخواهد کرد، حضرت فرمود: چه گمان می‌کنید و چه می‌گویید؟

سهیل بن عمرو (که سخن‌گوی مشرکان بود) گفت: گمان خیر داریم و خیر می‌گوییم. پیامبر ﷺ فرمود: من به شما همان را گویم که برادرم یوسف گفت: ﴿لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ﴾^۲؛ «امروز بر شما ملامتی نیست، خدا شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است». سرانجام خطاب به آنها فرمود: «إِذْهَبُوا فَإِنَّتُمْ أَلْطَلْقَاءُ»؛ بروید شما آزاد شدگانید.^۳

۱. سخنرانی‌های راشد، ج ۶، ص ۲۴۲.

۲. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۹۲.

۳. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۲.

تذکر: اهل مکه و قریش، به لحاظ اینکه غنیمت جنگی بودند و همگی برده پیامبر ﷺ شدند و سپس از جانب پیامبر ﷺ بخشوده و آزاد گردیدند، آنان را «طَلْقَاءُ» یعنی آزاد شدگان نامیدند. و به همین لحاظ حضرت زینب رضی الله عنها به یزید فرمود: «یابن الطلقاء»، ای پسر آزادشدگان.

همچنین منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند:

وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَىَ اللَّيْمِ يَسْتَبِي فَسَمِعْتُ وَقُلْتُ لَا يَغْنِينِي

به شخص لئیم و پستی گذشتم که به من دشنام می داد، پس شنیدم و گفتم: او مرا قصد نکرده است.

و در زیارت ائمه بقیع علیهم السلام می خوانیم: «وَأَسِيئَ إِلَيْكُمْ فَعَفَرْتُكُمْ»؛ نسبت به شما بی ادبی شد و شما بخشیدید.

اکنون با توجه به آنچه نقل شد می گوئیم: ما همه مسلمان هستیم و خداوند سبحان خطاب به همه ما فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ

الْآخِرَ﴾^۱؛ «یقیناً برای شما در [اخلاق و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی

است، برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد».

و از خودمان می پرسیم: اذیت و آزارها، ظلم و ستمها، هتک و

توهین هایی که به شما رسیده و می رسد، آیا به مقدار یک هزارم آنچه

به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، می رسد؟! هرگز، هرگز، آیا ستمها و توهین هایی

که به امیرالمؤمنین علیه السلام و به حضرت زهرا علیها السلام و به ائمه معصومین علیهم السلام

رسیده، یک هزارم آن به شما رسیده است؟ هرگز، هرگز، پس چرا

ما آن بزرگواران را الگو قرار ندهیم و چرا به آیه ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي

رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴿ عمل نکنیم؟ و چرا به اهل بیت پیامبر صلوات الله عليهم اقتدا نکنیم؟ و چرا عفو و صفح نداشته باشیم، و گذشته از همه اینها، خدا فرموده است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾^۱؛ «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید».

تو نیکی می‌کن و بر دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

بدزبان را عفو کن و غصه مخور

مؤمن از بدزبانی و حرف زشت افراد نباید غصه‌دار و ناراحت شود، چرا که با آرامش و عفو و گذشت، پاداش قابل ملاحظه‌ای دریافت می‌کند.

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۲؛ «هر کس ببخشد و [میان خود و طرف مقابلش را] با گذشت اصلاح نماید، پاداشش بر عهده خداست.

﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۳؛ «و گذشت شما به تقوا و پرهیزکاری نزدیکتر است».

﴿وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴؛ «و اگر [از

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷.

۲. سوره شوری (۴۲)، آیه ۴۰.

۳. سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۷.

۴. سوره تغابن (۶۴)، آیه ۱۴.

آزار ورنجی که به شما می دهند [چشم پوشی کنید و سرزنش کردن و تلافی به مثل نمودن را ترک نمایید و بگذرید] خدا هم شما را مورد لطف قرار می دهد [زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱؛ «[مؤمنان] هنگامی که برگفتار و کردار لغوی می گذرند، با بزرگواری و متانت می گذرند».

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۲؛ «هنگامی که نادانها عبادالرحمن و مؤمنان را طرف خطاب قرار می دهند [و حرفهای خلاف شأن آنان می زنند، در پاسخشان] سخنان مسالمت آمیز می گویند».

روایت است که: مردی نصرانی از روی بی ادبی و جسارت، به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت: «أَنْتَ بَقْرٌ؟» فرمودند: نه، بلکه من باقر هستم، گفت: تو پسر طباحه هستی؟ فرمود: آن کار حرفه و شغل او بود، گفت: تو پسر کنیز سیاه بدزبان هستی، فرمود: «إِنْ كُنْتُ صَدَقْتُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَإِنْ كَذَبْتُ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ»؛ «اگر آنچه گفتمی راست باشد، خدا او را عفو کند و ببامرزد، و اگر دروغ گفتمی خدا تو را ببامرزد».

مرد نصرانی چون این حلم و بزرگواری را از امام باقر علیه السلام دید مسلمان شد و از گفتارش نادم و پشیمان گردید.^۳

۱. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۲.

۲. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳.

۳. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۸۹.

جناب خواجه نصیرالدین طوسی رحمته اللہ علیہ به این خُلق شریف متخلّق بود. روزی نامه‌ای به دستش رسید که شخصی در آن، کلمات زشت و بسیار بی‌ادبانه به آن عالم عظیم الشان نوشته بود. از جمله نوشته بود: «یا کَلْبِ بْنِ کَلْبِ». آن بزرگوار نامه را خواند و با کمال ادب و متانت بدون یک کلمه زشت جواب نوشت به اینکه: اما اینکه به من خطاب کرده‌ای «ای کلب» پس بدان که این صحیح نیست، چون «کلب» با چهار دست و پا راه می‌رود و ناخن‌هایش دراز است، ولی من راست قامت و با دو پا راه می‌روم و ناخن‌هایم پهن است، و پوست بدنم پیدا است و مانند «کلب» مو ندارم، و من سخن می‌گویم و حرف می‌زنم و می‌خندم ولی «کلب» چنین نیست و غیر اینها از تفاوت میان من و «کلب». و نامه را برای آن شخص فرستاد.^۱

حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: «مَا شَيْبَ شَيْءٌ بِشَيْءٍ أَحْسَنُ مِنْ حِلْمٍ يَعْلَمُ»^۲؛ «آمیخته نشد هیچ چیزی به چیز دیگر که بهتر باشد از آمیختن حلم به علم».

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| هر که زهرت دهد، شکر بخشش | باتو گویم که چیست غایت حلم |
| هر که سنگت زند، ثمر بخشش | کم مباش از درخت سایه فکن |
| همچو کان کریم، زر بخشش | هر که بخراشدت جگر به جفا |

نیز روایت است که: روزی امام حسن مجتبی علیه السلام سواره از

۱. منتهی الآمال، باب هفتم، تاریخ امام محمد باقر علیه السلام.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۲۴.

راهی عبور می‌کرد، مردی از اهل شام آن حضرت را ملاقات کرد و بدون مقدمه و بلافاصله آن حضرت را لعن و ناسزای بسیار گفت، آن بزرگوار هیچ نفرمود تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد: آنگاه آن جناب رو به آن مرد کرد و بر او سلام نمود، و لبخند زد و فرمود: ای شیخ گمان می‌کنم که غریب باشی و گویا بر تو امری مشتبه شده باشد، پس اگر از ما طلب رضایت کنی از تو راضی و خشنود می‌شویم و اگر چیزی سؤال کنی عطا می‌کنیم و اگر از ما طلب ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می‌کنیم و اگر کمک بخواهی فراهم می‌کنیم، و اگر گرسنه باشی تو را سیر می‌کنیم و اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم و اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم و اگر بی‌سر پناه باشی پناهت می‌دهیم و اگر حاجتی داری حاجتت را برمی‌آوریم و اگر به خانه ما بیایی و مهمان ما باشی تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود زیرا خانه ما وسیع و جاه و مال ما فراوان است.

چون مرد شامی این اخلاق و این سخنان را از آن حضرت دید و شنید گریست و گفت:

شهادت می‌دهم که تویی خلیفه الله در روی زمین و خدا بهتر می‌داند که رسالت و خلافت را در کجا قرار دهد، پیش از آن که تو را ملاقات کنم تو و پدرت نزد من دشمن‌ترین خلق بودید، و اکنون نزد من محبوب‌ترین خلق خدايید.

پس بار خود را به خانه آن حضرت فرود آورد و تا در مدینه بود
مهمان آن جناب بود و از محبان و معتقدان خاندان نبوت و اهل
بیت رسالت گردید.^۱

تندی، حریف خوی ملایم نمی‌شود
در جنگ آب و آتش، بنگر ظفر کراست

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر
و روایت است که حضرت امیر علیه السلام شنید مردی به قنبر فحش
می‌دهد و قنبر درصدد برآمد پاسخ او را بدهد، امیرالمؤمنین علیه السلام
صدا زد ای قنبر! آرام باش، فحش دهنده‌ات را از روی بی‌اعتنایی به
او واگذار (به او اعتنا مکن) که در این صورت خدای رحمان را
خشنود کرده‌ای و شیطان را خشمگین کرده‌ای و دشمنت را معذب
و ناراحت نموده‌ای، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را
آفرید، خشنود نکرد مؤمن، پروردگارش را به مثل حلم و خشمگین
نکرد شیطان را به مثل سکوت و معذب نشود احمق به مثل پاسخ
ندادن به او.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۲. عَنْ جَابِرٍ قَالَ : سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام رَجُلًا يَشْتُمُ قَنْبِرًا وَقَدْ رَامَ قَنْبِرٌ أَنْ يَرُدَّ
عَلَيْهِ، فَنَادَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، مَهْلًا يَا قَنْبِرُ! دَعِ شَاتِمَكَ مَهَانًا تُرْضِي الرَّحْمَنَ وَ
←

ستمگران محاکمه می‌شوند، غصه نخورید

﴿اٰخِشْرُوا الَّذِيْنَ ظَلَمْتُمْ وَاَزُوْا جِهْتُمْ﴾^۱؛ «ستمگران و همدستان و

هم‌ردیفان آنها را جمع و احضار کنید».

﴿وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَّسْئُوْلُوْنَ﴾^۲؛ «آنان را بازداشت کنید که یقیناً مورد

مؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیرند».

مظلومان غصه نخورند، زیرا روزی در پیش است که دادگاه

عدل الهی برپا و میزان عدالت برقرار می‌شود و به هیچ کس ستم

نمی‌شود و به حساب همه رسیدگی خواهد شد و در آن روز خود

خدا حسابگر خواهد بود.

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَاِنْ كَانَ

مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِيْنَ﴾^۳؛ «و ترازوهای

عدلالت را روز قیامت برپا می‌کنیم و به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود، و

اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن خردلی باشد آن را [برای محاسبه]

می‌آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم».

→ تُسَخِّطُ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبُ عَدُوْكَ، فَوَالَّذِيْ فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا اَرْضَىٰ

الْمُوْمِنُ مِنْ رَبِّهِ بِمِثْلِ الْجِلْمِ، وَ لَا اَسْحَطَ الشَّيْطَانُ بِمِثْلِ الصُّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْاَحْمَقُ

بِمِثْلِ السُّكُوْتِ عَنْهُ. (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۲۴، ح ۶۴).

۱. سوره صافات (۳۷)، آیه ۲۲.

۲. همان، آیه ۲۴.

۳. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۴۷.

ای کسی که حقت غصب شده و مورد تجاوز قرار گرفته‌ای و توان احقاق حق نداری، غصه نخور و بدان که روزی می‌رسد که خدا همه را جمع می‌کند و ظالمان گرفتار غبن و خسارت خواهند شد.

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾^۱؛ «روزی که برانگیخته می‌شوید و شما را جمع می‌کند، آن روز روز غبن و خسارت است.»

إِلَىٰ آلِ الدِّيَانِ يَوْمَ الْحَشْرِ نَمِضِي وَ عِنْدَ اللَّهِ تَجْتَمِعُ الْخُصُومُ
روز قیامت بسوی اداکننده دیون می‌رویم.

و طرفهای نزاع نزد پروردگار حاضر و جمع می‌شوند. آری، روزی در انتظار متجاوزین و ستمگران است، روزی که منتقم حقیقی از آنان انتقام خواهد گرفت و همه را به اشد مجازات گرفتار خواهد کرد.

در دعای افتتاح می‌خوانیم: «وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالتَّقِيمَةِ»؛ «و در موضع عذاب و مجازات سخت‌ترین عقاب‌کنندگان است.»

و خلاصه، خداوند متعال دیرگیر ولی سخت‌گیر است.
﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ

تَشَخَّصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿١﴾؛ «مپندار که خدا از آنچه ستمکاران انجام می دهند، بی خبر است، مسلماً [کیفر] آنان را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره می شود به تأخیر می اندازد، روزی که با ترس و لرز به سوی دادگاه قیامت شتابانند، سرهایشان را بالا گرفته [و دیدگان‌شان ذلیلانه به برنامه‌های محشر دوخته شده] تا جایی که پلک‌هایشان به هم نمی خورد و دل‌هایشان [از ترس فروریخته و از چاره‌جویی] تهی و مأیوس است».

راه برون رفت از غصه

به خاطر حرف‌های باطل و غیبت و تهمت مردم

چنانچه در باره شما حرف باطل زدند، یا به شما تهمت زدند و یا غیبت کرده، نسبت ناروا دادند، غصه نخورید، اگر برای شما عیب‌تراشی و عیب‌جویی کردند، اهمیّت ندهید، زیرا بس است برای آنان که به چنین اموری اقدام می کنند، اینکه خداوند در باره‌شان فرموده است:

﴿يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾^۲
«از مجرمان می پرسند چه چیز شما را به جهنم وارد کرد؟ می گویند: ما

۱. سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴۲ و ۴۳.

۲. سوره مدثر (۷۴)، آیات ۴۰ تا ۴۵.

نماز نمی خواندیم، و به فقرا غذا نمی دادیم و با فرو رفتگان [در گفتار و کردار باطل] فرو می رفتیم».

و بس است برای آنانکه غیبت می کنند اینکه خدا آنان را از این کردار زشت نهی کرده و فرموده است:

﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾^۱

«از یکدیگر غیبت نکنید، آیا احدی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد».

پس طبق این آیه مبارکه - کسی که غیبت شما را کرده است در عالم معنا گوشت برادر مرده خود را خورده است، و آیا این مقدار مجازات کافی نیست؟ پس چرا شما غصه بخورید؟

و بس است برای کسی که بر علیه شما سخن چینی و عیب تراشی کرده، اینکه خدا در باره اش فرموده است:

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾^۲؛ «وای بر هر عیب جوی بدگو و سخن چین».

و فرموده است: ﴿هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ﴾^۳؛ «وای بر آنکه بسیار عیب جو است و برای سخن چینی در رفت و آمد است».

۱. سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۲. سوره همزه (۱۰۴)، آیه ۱.

۳. سوره قلم (۶۸)، آیه ۱۱.

و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا
اَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۱؛ «و آنان که مردان و زنان
مومن را [با متهم کردن] به اعمالی که انجام نداده‌اند، اذیت می‌کنند،
بی تردید بهتان و گناه بزرگی بر عهده گرفته‌اند».

نقل شده است که: در زمان حضرت موسی عليه السلام خشکسالی و
قحطی شد، موسی چند مرتبه به دعای باران به بیابان رفت و اثری
ندید، در این باب مناجات کرد، وحی آمد که در میان شما یک نفر
نمّام و سخن‌چین هست و من به شومی او دعای شما را مستجاب
نمی‌کنم.

حضرت موسی عليه السلام گفت: پروردگارا! آن شخص کیست تا از
میان خود بیرونش کنیم؟ خدا فرمود: من شما را از سخن‌چینی منع
می‌کنم، چگونه خودم سخن‌چین باشم؟

پس همه حاضران توبه کردند و باران رحمت نازل گردید.^۲
از این روایت معلوم می‌شود که آدم سخن‌چین و دو بهم‌زن و
عیب‌جو، شوم و مورد غضب خداوند است و از رحمت الهی دور
و محروم است، تا آن حد که وجودش در جمع، مانع استجاب
دعای دیگران می‌شود، هر چند در میان آن جمع پیامبری مثل

۱. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۵۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۸، ح ۱۹.

حضرت موسی علیه السلام باشد.

از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمودند:

مَنْ رَوَى عَلَيَّ مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مَرُوءَتَهُ لَيْسَتْ لَهُ
مِنْ أَغْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ
الشَّيْطَانُ.

هر کس بر علیه مؤمن (بر ضرر مؤمن) داستانی بگوید، و قصدش ریختن آبرو و کوبیدن شخصیت او باشد، که از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از دوستی خودش به دوستی شیطان براند و خارجش کند. و شیطان هم او را نپذیرد و او را به دوستی خود قبول نکند.^۱

همچنین از آن حضرت نقل است که فرمودند:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّى
يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ: قُلْتُ وَ مَا طِينَةُ الْخَبَالِ قَالَ صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ
الْمُؤْمِنَاتِ.

کسی که به مرد یا زن مؤمنه‌ای تهمت بزند و زشتی و گناهی که در او نیست به او نسبت دهد، خداوند در قیامت او را در «طینه خبال» محشور کند. راوی می‌گوید به امام علیه السلام گفتم: «طینه خبال» چیست؟ فرمود: چرک و خونی است که از رحم‌های زنان زناکار خارج می‌شود.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۵.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمودند:
«أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ إِنْ ظَلِمْتَ فَلَا تَظْلِمَ: وَإِنْ خَانُوكَ فَلَا تَخُنْ، وَإِنْ
كُذِّبْتَ فَلَا تَغْضَبْ، وَإِنْ مُدِّحْتَ فَلَا تَفْرَحْ، وَإِنْ دُمِمْتَ فَلَا تَجْزَعُ وَفَكِّرْ
فِيمَا قِيلَ فَيْكَ، فَإِنْ عَرَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ مَا قِيلَ فَيْكَ، فَسُقُوطِكَ مِنْ
عَيْنِ اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ عِنْدَ غَضَبِكَ مِنَ الْحَقِّ، أَعْظَمُ عَلَيْكَ مُصِيبَةً مِمَّا
خِفْتَ مِنْ سُقُوطِكَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، وَإِنْ كُنْتَ عَلَى خِلَافِ مَا قِيلَ فَيْكَ،
فَثَوَابٌ اِكْتَسَبْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَّعَبَ بَدُنُّكَ وَأَعْلَمَ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا
حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ يَحْزُنْكَ
ذَلِكَ، وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ، لَمْ يَسُرُّكَ ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْرِضْ
نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَزْهِيدِهِ
رَاغِبًا فِي تَرْغِيبِهِ خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ فَاتَّبِعْ وَأَبْشِرْ، فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا
قِيلَ فَيْكَ؛ وَإِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ، فَمَاذَا الَّذِي يَغْرُكَ مِنْ نَفْسِكَ»^۱.

«ای جابر! تو را به پنج چیز نصیحت می‌کنم: ۱- اگر به تو ظلم شود، تو
ظلم مکن، ۲- اگر به تو خیانت شود، تو خیانت مکن، ۳- اگر تو را دروغگو
خواندند خشم مکن، ۴- اگر بخوبی یادت کردند و مدحت نمودند خوشحال
مشو، ۵- اگر به بدی یادت کردند جزع و بی‌تابی مکن - غصه نخور - و در
گفتار مردم نسبت به خودت فکر کن، اگر آن را در خودت مشاهده کردی،
پس مصیبت افتادن تو از نظر خدا، مصیبتی بزرگتر است و ترس آن از ترس

اینکه از چشم مردم افتاده‌ای، بیشتر و سخت‌تر است، و اگر حرف مردم در باره تو بیجا بوده و حقیقت نداشته است. پس بدون زحمت صاحب اجری شده‌ای. (پس چرا غضب کنی و غصه بخوری؟) و ای جابر! آگاه باش که تو دوستدار ما محسوب نخواهی شد مگر آنکه اگر تمام مردم یکصدا بگویند که تو مرد بدی هستی، این گفته غصه‌دارت نکند و اگر گفتند تو مرد خوبی هستی، شادت نکنند، بلکه خود را به قرآن عرضه کن، اگر رهرو راه قرآنی و از اوامر و نواهی آن پیروی می‌کنی پس ثابت قدم باش و مژده باد تو را که سخنان ناشایست مردم در باره تو، هرگز ضرری برایت ندارد، و اگر از قرآن دوری و به آن عمل نمی‌کنی، پس به کدامین چیز افتخار می‌کنی؟ (و شادی یا غصه تو از حرف مردم، چه دردی از تو دوا می‌کند).

و از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند: «شخصی روز قیامت به نامه عملش نگاه می‌کند اثری از کارهای نیک خود در آن نامه نمی‌بیند، عرض می‌کند کارهای شایسته و عبادات من که انجام داده‌ام چه شده؟ پاسخ داده می‌شود تو غیبت مردم را کردی، ثواب اعمال تو در نامه عمل کسانی که غیبتشان را کردی نوشته شد. و نیز نامه عمل شخصی را به دستش می‌دهند، در آن ثوابهایی می‌بیند که نمی‌شناسد، به او گفته می‌شود این ثوابها در مقابل غیبت‌هایی است که مردم از تو کرده‌اند.^۱

به شخصی گفتند: فلان کس غیبت تو را کرده، او برایش هدیه‌ای فرستاد، پرسید: به چه مناسبت برای من هدیه فرستاده است؟ گفت: شنیدم غیبت مرا کرده و ثوابهای خود را به من هدیه کرده است، من هم تلافی کردم.^۱

ای مریم! به خاطر حرف مردم غصه مخور

حضرت مریم به طور معجزه آسا، به عیسی علیه السلام باردار شد، و ناچار در مکانی دور دست کناره گرفت، درد زایمان و ترس و نگرانی و غصه از حرف مردم، او را فرا گرفت، و گفت: ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا﴾: «ای کاش پیش از این مرده و یکسره فراموش شده بودم». ناگهان عیسی [در رحم مادر، یا] به محض تولد، از زیر پای او صدا زد که غصه مخور ﴿فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي﴾^۲ و هرگاه مردم در باره نوزادت پرسیدند بگو: من برای خدا روزه سکوت نذر کرده‌ام و با هیچ کس حرف نمی‌زنم. سرانجام حضرت عیسی علیه السلام در گهواره، پاسخ مردم را داد و پاهای مادر خویش را روشن و او را از نگرانی و غصه رهایی بخشید.^۳

۱. ارشاد القلوب دیلمی، باب غیبت.

۲. سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۴.

۳. برگرفته از آیات ۲۴ تا ۲۶ سوره مریم.

راه برون رفت از غصهٔ ظلم و مظلومیت

در صورت امکان باید احقاق حق کرد و زیر بار ظلم نرفت.

تا چند چو یخ فسرده بودن

چون موش در آب مرده بودن

می باش چو خار حربه بر دوش

تا خرمن گل کشی در آغوش

اما چنانچه توان نبود و ظالم قوی و پارتی دار بود، نباید غصه

خورد و باید مطمئن بود که ظالم و غاصب هرچه هم قوی باشد،

رها نخواهد شد.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴾^۱

«و خدا را از آنچه ظالمان و ستمکاران انجام می دهند، بی خبر مپندار،

مسئلاً [کیفر] آن را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره می شود به تأخیر

می اندازد. [ترسان به سوی دادگاه قیامت] شتابانند، سرهایشان را بالا

گرفته [و دیدگان‌شان ذلیلانه به برنامه‌ها و حساب و کتاب محشر دوخته

شده] تا جایی که پلک‌هایشان به هم نمی خورد و دل‌هایشان [از ترس

عذاب فرو ریخته و از چاره‌جویی [تهی است].»

و فرموده است :

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱

زود باشد که ظالمان بدانند که بعد از مردن بازگشتشان به کدام مکان خواهد بود.

لب خشک مظلوم را گو بخند که دندان ظالم بخواهند کند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «وَلَيْسَ أَهْلَ الظَّالِمِ فَلَئِنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ، وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ، وَبِمَوْضِعِ الشَّجِي مِنْ مَسَاعِرِ رِيقِهِ»^۲؛ «اگر خداوند ستمگر را چند روزی مهلت دهد، از بازپرسی و عذاب او غفلت نمی‌کند، و او بر سر راه، در کمینگاه ستمگران است، و گلوی آنها را در دست گرفته تا از فرو رفتن آب دریغ دارد».

و همان حضرت فرموده است: «يَوْمَ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ»؛ «روز توانایی و قدرت مظلوم بر ظالم، بسی شدیدتر و بالاتر است از امروز که ظالم قدرت بر مظلوم دارد».

تحمل کن ای ناتوان از قوی

که روزی تو از وی توانتر شوی

۱. سوره شعرا (۲۶)، آیه ۲۲۷.

۲. خطبه ۹۷ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

پس با وجود چنین سرنوشتی که برای ظالم و در انتظار اوست، چرا مظلوم و کسی که حقش غصب و ضایع شده، غصه بخورد؟ و اصولاً غصه و اندوه جز ضرر و افسردگی، چه فایده‌ای دارد؟

راه برون رفت از غصه جنگهای خانمان سوز

در طول تاریخ جنگهای خانمان سوز و لشکرکشی‌های ظالمانه رخ داده و می‌دهد، افرادی ستمگر و ریاست طلب به منظور توسعه طلبی و سیطره بر سرزمین دیگران، دست به کشتار و قتل و غارت هستی مردم زده و می‌زنند، این جنگها هر چند به طور ناخودآگاه، موجب تأثر شده و می‌شود و چنانچه کسی بتواند باید جلو آن را بگیرد، ولی وظیفه ما که توان جلوگیری و دفع ظالم را نداریم دعا کردن و توجه به خدای مقلب القلوب است، که به دل ریاست طلبان بیندازد، دست از جنگ بردارند و در عین حال نباید غصه بخوریم که غصه دردی درمان نمی‌کند. به علاوه آگاهی و توجه به سرانجام نهایی جنگ طلبان و آتش افروزان جنگ، در همین دنیا، باعث آرامش می‌شود، اطلاع از سرنوشت سران جنگها و اینکه چگونه خود به هلاکت رسیدند و خسرال دنیا والآخره شدند، باعث برون رفت از غصه، بلکه عدم تحقق غصه می‌شود.

در این دیر موحش در این دارفانی

نماند و نماند کسی جاودانی

نه فرعون ماند و نه گنج و نه قارون

نه در دست موسی عصای شبانی

کجا رفت ضحاک بی باک طاغی

چه شد کاوه و پرچم کاویانی

سران جنگ جهانی اول چگونه نابود شدند؟

سران جنگ جهانی دوم به چه سرنوشتی مبتلا گشتند؟

متوکل عباسی تا صدام چگونه با ذلت و بدبختی و رسوایی به

هلاکت رسیدند؟

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «أَيْنَ الْعَمَالِقَةِ وَأَبْنَاءِ الْعَمَالِقَةِ! أَيْنَ

الْفَرَاعِنَةِ وَأَبْنَاءِ الْفَرَاعِنَةِ! أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا

النَّبِيِّينَ، وَأَطْفَقُوا سُنَنَ الْمُزْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ الَّذِينَ

سَارُوا بِالْجِيُوشِ، وَهَزَمُوا بِالْأُلُوفِ، وَعَسَكَرُوا الْعَسَاكِرَ، وَمَدَّنُوا

الْمَدَائِنَ!۱

عمالقه و فرزندان عمالقه کجایند؟ فرعونها و فرزندان فرعونها

کجایند؟ اصحاب شهرهای «رس»، همانها که پیامبران را کشتند و

چراغ پر فروغ سنن آنها را خاموش کردند (دستورهای

حیات بخش آنها را از یاد مردم بردند) و راه و رسم ستمکاران را زنده ساختند؟ کجایند آنها که با لشکرهای بسیار به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت و فراری دادند؟ سپاهیان فراوان گردآوردند و شهرها بنا نهادند! اینها چه شدند و کجا رفتند؟

راه برون رفت از غصه حوادث طبیعی

به خدا پناه بریم

هنگام وقوع پیش آمدهای سخت و ناگوار - از قبیل زلزله، سیل، بادهای سهمگین و امثال اینها - به خدا پناه بریم و با توکل به قدرت الهی و تسلیم در برابر خواست او آرامش خود را حفظ کنیم و از غصه و اندوه بپرهیزیم که جز ضعف و اضطراب و بیماری حاصلی ندارد.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۱

«و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش بس است، یقیناً خدا فرمان و خواسته‌اش را [به هر کس و به هر چیزی که بخواهد] می‌رساند، قطعاً برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. [مقدراتی تعیین و به موقع به اجرا درمی‌آورد].»

و به جای غصه و اندوه بگوییم: ﴿رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا

وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ^۱؛ «ای پروردگار ما! بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و بازگشت [همه] به سوی توست».

در مواقع سخت و نگرانی و اضطراب، به سوی پروردگار روی آوریم و نماز بخوانیم و دعا کنیم.

فرزندان مسلم بن عقیل رضی الله عنه آن دو طفل یتیم و غریب و مظلوم در هنگامه وحشت، آنگاه که شمشیر کشیده حارث را دیدند، و از همه جا و همه چیز، جز خدا قطع امید کردند، از حارث خواستند مهلت دو رکعت نماز بدهد و نماز خواندند و دستان کوچک خود را به جانب آسمان بالا برده، به خدای سبحان عرضه داشتند:

«يَا حَيُّ وَ يَا حَلِيمُ، يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ أَحْكَمَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ بِالْحَقِّ» و با نماز و درد دل با خدا و موکول کردن امرشان به پروردگار، تسلیم و آماده شهادت شده [و غصه و اندوه از خود بروز ندادند] و به فیض شهادت عظمی رسیدند.^۲

خلاصه، در همه جا و در همه حالات بگوییم: ﴿وَأَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۳؛ «و من کارم را [هرچه برایم پیش آمد و پیش آید] به خدا وامی گذارم، زیرا خدا به بندگان بینا است».

۱. سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۴.

۲. امالی شیخ صدوق رضی الله عنه، مجلس ۱۹، ح ۲، و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۰. ضمناً داستان آنها را به طور کامل در چهارده معصوم، ص ۷۹۷ آورده‌ام.

۳. سوره غافر (۴۰)، آیه ۴۴.

و اگر چنین بودیم، پای بندی خود را به «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ نَبِيًّا» نشان داده و به اثبات رسانده‌ایم و (با توجه به اینکه حوادث و بلايا امتحانات الهی است)^۱ نمره قبولی دریافت کرده، سرافراز خواهیم بود. ان شاء الله والتوفيق من الله.

همچنین هنگام بروز حوادث، قرآن بخوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾^۲؛ «ای مردم یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه‌ای آمده، و شفاسست برای آنچه [از حوادث و بیماری‌های اخلاقی] در سینه‌ها است».

﴿وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳؛ «و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم».

و نیز کار خیر و شایسته انجام دهیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴؛ «هرکس از مرد و زن کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و

۱. جمله ذرات زمین و آسمان

لشکر حقند گاه امتحان

باد را دیدی که با عادان چه کرد؟

آب را دیدی که با توفان چه کرد؟

۲. سوره یونس (۱۰)، آیه ۵۷.

۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۲.

۴. سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۷.

پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند می دهیم».

همچنین: از محل فساد دور شویم و به جای امن و ایمان پناه بریم:

﴿وَإِذْ أَعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا﴾؛ «و [اصحاب کهف پس از مشورت و گفتگو با یکدیگر چنین گفتند: [اکنون که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستند، کناره گرفته اید، پس در این غار پناه گیرید تا پروردگارتان از رحمتش بر شما بگستراند و در کارتوان آسایش و آسانی فراهم آورد».

اصحاب کهف، جوانانی فهمیده بودند و کاخ سلطنتی و زندگی مرفه را که آمیخته به کفر و گناه بود، رها کردند و به شکاف کوه پناهنده و آنجا را بر کاخ نشینی ترجیح دادند، خداوند سبحان دست آنها را گرفت و سرانجام مشهورشان ساخت و برای مؤمنان الگو شدند و پسر هارون الرشید (که داستانش در صفحه ۳۱۸ آمده) از همین قبیل است. در پایان این بخش، خود و همه مؤمنان محترم و گرانقدر را به چند مطلب توصیه و سفارش می کنم:

۱- تا زنده هستید شاکر باشید و قدر عمر را بدانید.

از اعظم نعم الهی عمر است، و هیچ نعمتی از نعمتهای دنیوی به پایه عمر نمی رسد و انسان باید از این سرمایه بی بدیل، حدّ اکثر استفاده را ببرد، عمر نعمتی است که هیچ جایگزینی برای آن وجود

ندارد، عمر وسیله‌ای است با ارزش که به برکت آن، عبادات، احسانها، نیکی‌ها و کارهای خیر انجام می‌گیرد.

ارزش عمر در آن حد است که خداوند متعال فرموده است:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱؛ «هر کس انسانی را جز برای حق [قصاص] یا بدون اینکه فساد در زمین کرده باشد، به قتل برساند، چنان است که همه انسانها را به قتل رسانده، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند، گویی همه انسان‌ها را زنده داشته است».

و در ارزش عمر همین بس که خدا فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۲؛ «و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش جهنم است در حالی که در آن جاودانه خواهد بود و خدا بر او غضب کند و وی را لعنت نماید و عذابی بزرگ برایش آماده سازد».

در این آیه تهدیدهای بسیار شدید و مجازاتهای بسیار سخت و سنگینی برای کسی تعیین شده که از مؤمنی قطع حیات کند و به زندگیش خاتمه دهد و نیست این تهدید و عذاب مگر به خاطر ارزش عمر.

همچنین خداوند سبحان در قرآن کریم به جان پیامبر قسم

۱. سوره مائده (۵)، آیه ۳۲.

۲. سوره نساء (۴)، آیه ۹۳.

یاد کرده است:

﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۱؛ «[ای پیامبر] به جان تو

سوگند، آنان در مستی خود فرو رفته و سرگردان بودند».

و این هم گویای ارزش و اهمیّت عمر است.

در روایات نیز به ارزش عمر اشاره شده و سفارش فرموده‌اند

که قدر این سرمایه گرانها را بدانید.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اباذر فرمودند:

يَا أَبَا ذَرٍّ! اِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ، شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ،

قَبْلَ سُقْمِكَ، وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ، وَحَيَاتَكَ

قَبْلَ مَوْتِكَ.^۲

پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمار: ۱- جوانی را قبل از پیری،

۲- سلامتی را قبل از بیماری، ۳- بی نیازی را قبل از تهیدستی، ۴- آسایش

خاطر را پیش از گرفتاری، ۵- زندگی را پیش از مرگ.

نیز به اباذر فرمودند: «كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَّ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ

وَ دِينَارِكَ»^۳؛ نسبت به عمرت بخیل تر باش تا به درهم و دینارت.

و در روایت دیگر است که فرمودند:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَهُ اللَّهُ

۱. سوره حجر (۱۵)، آیه ۷۲.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹، فی اوائل وصایاه لأبی ذر.

۳. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷۶.

عَنْ أَرْبَعٍ : عَنْ عُمَرَةَ فِيْمَ أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِيَةَ فِيْمَ أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِيَةَ مِنْ أَيْنَ
اِكْتَسَبَهُ وَفِيْمَ أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبَّانَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، روز قیامت قبل از هر چیز،
انسان مورد چهار سؤال قرار می‌گیرد: ۱- از عمرش که در چه راهی فانی
کرده است. ۲- از جوانی اش که در چه کارهایی آن را فرسوده کرده است.
۳- از مالش که از چه راهی کسب کرده و در چه راهی صرف کرده است.
۴- از دوستی خاندان ما.

و فقها فرموده‌اند: «حفظ نفس واجب است» و فرموده‌اند: «اگر
چیزی برای صحت و سلامتی انسان ضرر قابل توجهی دارد، نباید
مصرف کند و حرام است»، و فرموده‌اند: «اگر بهبودی بیمار منوط به
استفاده از دارو یا غذای حرام است، به مقدار ضرورت مانعی
ندارد، بلکه واجب است». ۲ و این احکام نیست مگر به خاطر
اهمیت و ارزش عمر.

بر این اساس، به هیچ وجه جایز نیست انسان، عمر شریف و
سرمایه بی‌مانند خود را که مجاناً در اختیارش قرار گرفته، به بطالت
و سرگرمی‌های بی‌فایده و گاهی مضر و منافی اخلاق، بلکه فاسد و
مفسد به هدر دهد و «حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» شود.

۱. خصال شیخ صدوق رحمته الله، سخنان کوتاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ح شماره ۱۶۲.

۲. به جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۴۳۳ و ۴۳۸ و سایر کتب فقهی و فتوایی: «کتاب
اطعمه و اشربه» مراجعه شود.

۲- توصیه دوم اینکه: در حوادث از صبر و نماز کمک بگیرید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱؛ «ای اهل ایمان، از صبر و نماز [برای حل مشکلات و برطرف شدن غم و غصه] کمک بخواهید زیرا خدا با صابران است».

﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۲؛ «از صبر و نماز کمک بگیرید و یقیناً این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند سخت است».

۳- توصیه سوم حقیر به همه مؤمنین، خصوصاً جوانان عزیز و گرانقدر، این است که سعی کنیم ایمان و عقاید حقه خود را حفظ کنیم و بدانیم خداوند متعال مدافع مؤمنان است، خداوند سبحان فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۳؛ «به طور یقین خدا از مومنان دفاع می‌کند».

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۴؛

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۳.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۴۵.

۳. سوره حج (۲۲)، آیه ۳۸.

۴. سوره مریم (۱۹)، آیه ۹۶.

«قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان [در دل‌ها] محبتی قرار خواهد داد».

یعنی مؤمنان را دوست آنها قرار خواهد داد، و به تجربه ثابت شده است که هر مؤمنی که اخلاق و کارهای شایسته انجام داده، به مقدار عمل و به تناسب ایمان و رفتارش، مورد علاقه و محبت مردم قرار گرفته است، تا آنجا که نسبت به برخی بزرگان دین، تا پای جان از او حمایت و دفاع کرده‌اند.

پس شما مؤمنین که مدافعی همچون خدا و دوستانی همچون مؤمنان راستین دارید، جا دارد در حفظ ایمانتان بکوشید و آن را با عمل به دستورات دین، تقویت کنید.

۴- توصیه آخر حقیر این است که انسان به هیچ وجه و در هیچ حال نباید از رحمت پروردگار مأیوس و ناامید شود، خداوند کریم و مهربان فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾^۱؛ «چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید می‌شود؟».

﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲؛ «و از رحمت خدا مأیوس نباشید، زیرا جز مردم کافر از

۱. سوره حجر (۱۵)، آیه ۵۶.

۲. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۷.

رحمت خدا مأیوس نمی شوند».

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱؛ «و رحمتم همه چیز را فراگرفته

است».

بدخلقی باعث غصه است

بدخلقی ملازم گرفتگی چهره و ملازم تندی و پرخاشگری است، ملازم بی‌اعتنایی و تحویل نگرفتن نزدیکان و افراد دیگر است. بدخلقی انسان را از خدا و خلق خدا دور می‌کند و او را منفور می‌سازد و این امور قهراً سبب حزن و غصه و افسردگی و انزوا می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ»^۲؛ «هر کس

خُلق و خوی‌اش بد است خود را شکنجه می‌دهد».

به علاوه، همان حضرت فرمودند: «الْخُلُقُ السَّيِّئُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ

كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^۳؛ «بدخلقی، کردار و عبادات را فاسد می‌سازد،

همان گونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

و در روایت دیگر فرمودند: «إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۵۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب سُوءِ الْخُلُقِ، ح ۴.

۳. اصول کافی، ج ۲، باب سُوءِ الْخُلُقِ، ح ۵.

يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^۱؛ «یقیناً بد خلقی، ایمان را فاسد می‌کند، همان گونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

یعنی بد خلقی عبادات و اعمال خیر را از خاصیت ساقط می‌کند و توجه به این حقیقت جز غصه چیزی ندارد.

طمع باعث غصه است

طمع و چشم‌دوختن به غیر خدا، طمع به مال مردم، طمع به تعریف و تمجید و احترام مردم، و خلاصه هر نوع توقع و چشم‌داشت از دیگران - حتی از زن و فرزند و نزدیکان - موجب ناراحتی و غصه می‌شود. (عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ)

أَطَعْتُ مَطَامِعِي فَاسْتَعْبَدْتُ نَبِيَّ وَلَوْ أَنِّي قَنَعْتُ لَكُنْتُ حُرًّا
اطاعت کردم طمع‌هایم را، در نتیجه مرا بنده و برده قرار دادند، و اگر قناعت می‌کردم، حرّ و آزاد بودم.

به علاوه، طمع شرک خفی است، زیرا به غیر خدا امیدوار شدن است، از غیر خدا مقام و شخصیت خواستن است، و در نتیجه تن به ذلت و خواری دادن است.^۲

۱. همان، ح ۳.

۲. در باره مفاسد طمع به معراج السعادة، ص ۳۹۴ مراجعه شود.



بخش دوم

غصه برای آخرت

در این بخش اشاره‌ای داریم به اینکه غصه برای امور مربوط به آخرت بجا و معقول و در برخی موارد لازم است.

از آیات قرآن کریم و از روایات و سیره عملی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین استفاده می‌شود که آخرت و مراحل گذشتن تا میعادگاه اصلی، یقیناً غصه و اندوه دارد و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر عاقبت بد عده‌ای، غصه می‌خورده است و خداوند آن حضرت را از غصه خوردن بر آنها منع فرموده و دلداری داده است؛ از باب نمونه سه آیه می‌آوریم:

۱- ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ﴾^۱

«هرکس کفر ورزد، کفرش تو را اندوهگین و غصه‌دار نسازد، بازگشت آنان فقط به سوی ما است.»

۲- ﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾^۱

«و مبادا آنان که در کفر می شتابند، تو را اندوهگین کنند».

۳- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾^۲

«ای پیامبر! کسانی که در کفر می شتابند تو را غصه دار نکنند».

از این آیات و آیات مشابه استفاده می شود که غصه و اندوه برای امور اخروی بجا و به مورد است و انسان لااقل برای آخرت خود، برای سختی مرگ، وحشت قبر و سختی قیامت باید اندوهگین و غصه دار باشد، باید فکر کند که برای این سفر پر خطر چه چیز لازم است و چه توشه ای به دردش می خورد.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَ طُولِ الطَّرِيقِ، وَ بَعْدِ السَّفَرِ، وَ عَظِيمِ الْمَوَدِّ!»^۳؛ «آه از کمی توشه و طولانی بودن راه، و دوری منزل و عظمت روز قیامت».

و امام سجاد علیه السلام فرمودند: «وَقَدْ خَفَقَتْ عِنْدَ [فَوْقَ] رَأْسِي أَجْنِحَةُ الْمَوْتِ، فَمَالِي لَا أَبْكِي، أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي، أَبْكِي لِضَبِيقِ لِحْدِي، أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ، أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا خَامِلًا ثِقَلِي عَلَى ظَهْرِي»^۴؛ «مرگ بالهای خود

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۶.

۲. سوره مائده (۵)، آیه ۴۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۸.

۴. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

را بر سرم گشوده است، پس چرا گریه نکنم؟! گریه می‌کنم بر سختی جان دادنم، گریه می‌کنم بر تاریکی قبرم، گریه می‌کنم بر تنگی قبرم، گریه می‌کنم برای سؤال دو فرشته پرسش کننده از من، گریه می‌کنم بر آن وقتی که برهنه و ناتوان و با بار سنگین بر دوشم از قبر بیرون می‌آیم».

مناجات‌ها و گریه‌های حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و دعایش در سجده‌ها: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ» معروف و بسیار شنیده و خود در سجده‌ها می‌خوانید. و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَمْسِيهِ وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ؟»؛ «رحمت خدا بر کسی که به فکر خود باشد، و خود را برای قبر آماده کند، و فکر کند از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می‌رود».

آری، فکر اثر دارد و انسان را مهیّا و آماده می‌کند، و قهراً در صدد تهیّه توشه و مایحتاج و پاسخ به سؤالات در قبر و قیامت، برمی‌آید. روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم

من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
 آن که آورد مرا باز برد در وطنم
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
 چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
 چه خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سرکوشش پر و بالی بزنم.

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمودند: «إِذَا
 أَتَيْتَ بِالْمَيِّتِ إِلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ فَأْمِهْلُهُ سَاعَةً فَإِنَّهُ يَأْخُذُ أَهْبَتَهُ لِلِسُّؤَالِ»؛^۱
 «وقتی میت را کنار قبر آوردی، ناگهان او را وارد قبر مکن، بلکه مقداری به
 او مهلت بده تا خود را برای پاسخگویی آماده کند».

در روایت دیگر است که: «فَإِنَّ لِلْقَبْرِ أَهْوَالَ عَظِيمًا»؛^۲ «برای قبر
 هولهای عظیم و وحشت‌های بسیار است».

در آن وقتی که در قبرم نهند سنگ

به بالینم نهند خشت و گل و سنگ

نه پای آنکه بگریزم به جایی

نه دست آنکه با موران کنم جنگ

و در مناجات منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است :

۱. وسائل، باب ۱۶، ابواب الدفن، ح ۴ و ۵.

۲. همان، ح ۶.

إِلٰهِي فَاَنْسِنِي بِتَلْقِيَنِ حُجَّتِي

إِذَا كَانَ لِي فِي الْقَبْرِ مَثْوَى وَمَضْجَعٌ

خدایا! حجتی به من بیاموز که دلم را آرام کند، در آن هنگام که قبر، منزل و خوابگاه من می‌گردد.^۱

و امام هادی علیه السلام در مجلس متوکل و به درخواست و اصرار او

این اشعار را سرود و متوکل گریه کرد و کامش به شدت تلخ شد.

۱- بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرِ سُهُمْ

عُلْبُ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُلُلُ

۲- وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَالِيهِمْ

وَ اسْكُنُوا حُفْرًا يَا بَشَرًا نَزَلُوا

۳- نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ

أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَ التَّيْجَانُ وَ الْحُلُلُ

۴- أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً

مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَ الْكُلُلُ

۵- فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلَهُمْ

تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَسْتَقِلُّ

۶- قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَ قَدْ شَرِبُوا

وَ اصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

۷- وَ طَالَ مَا كَنْزُوا الْأَمْوَالَ وَ إِذْخَرُوا

فَخَلَّفُوهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ إِذْ تَحَلُّوا

۱- بر قلعه‌های کوه‌های بلند خانه ساختند و نگهبانانشان مردانی دلاور بودند، اما اینها سودی به حالشان نداشت.

۲- سرانجام از آن عزت و مقام، فرو آورده شدند، و آنها را در دل گور و گودی قبر جایشان دادند و بدبختها چه جای بدی فرود آمدند.

۳- بعد از آنکه در قبر قرارشان دادند، فریاد زنده‌ای به آنها ندا می‌دهد که چه شد آن دست‌بندها، تاجها و زیورها؟

۴- آن چهره‌های نازپرورده چه شدند، که در پشت پرده‌های ناز و نعمت پنهان بودند؟

۵- خاک گور از جانب آنها، به طور آشکار پاسخ آن سؤال را می‌دهد و می‌گوید: اکنون کرمها و حشرات روی آن صورتهای نازپرورده، می‌لولند!
۶- روزگاری گذشت که ایشان دنیا [و نعمتهای خدا را] خوردند و نوشیدند، اکنون نوبت آن رسیده که آنان خورده شوند.

۷- مدتها طول کشید و آنها اموال فراوان جمع کردند، و ذخیره نمودند، ولی سرانجام همه را برای دشمنان گذاشتند و رفتند.

مکن کاری که بر پا سنگت آید

جهان با این فراخی تنگت آید

چو فردا نامه‌خوانان نامه خوانند

تو را از نامه خواندن تنگت آید

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرٍ كُمْ لِمَقَرِّكُمْ، وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ أخرجوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ، فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ، وَ لِيَغْيِرَهَا خُلُقْتُمْ. إِنَّ أَلْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ! فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا، وَ لَا تُخْلِفُوا كَلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.^۱

ای مردم! دنیا سرای گذرا و آخرت خانه جاویدان است. پس، از گذرگاه خویش، برای سر منزل جاودانه توشه برگزید، و پرده‌های خود را در نزد کسی که بر اسرار شما آگاه است پاره نکنید [یعنی نافرمانی و گناه نکنید]، پیش از آن که بدن‌های شما از دنیا خارج گردد، دل‌هایتان را خارج کنید، شما را در دنیا آزموده‌اند، و برای غیر دنیا آفریده‌اند. کسی که بمیرد، مردم می‌گویند «چه باقی گذاشت»، اما فرشتگان می‌گویند «چه پیش فرستاد؟» خدا پدران‌تان را بیامرزد، مقداری از ثروت خود را جلوتر بفرستید تا در نزد خدا باقی ماند، و همه را برای وارثان مگذارید که پاس‌خگویی آن بر شما واجب است.

و آن حضرت فرموده است:

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

عَلَى الدُّنْيَا، وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بَحَضَرَ تَكُم مِّنَ الزَّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً
كُؤُودًا، وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَّهُولَةً، لَا بُدَّ مِّنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَالْوُقُوفِ
عِنْدَهَا. وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَلَا حِظَّ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَائِيَّةٌ [دَائِيَّةٌ]، وَكَأَنَّكُمْ
بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ، وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطَعَاتُ الْأُمُورِ، وَ
مُعْضَلَاتُ [مُضَلَّعَاتُ] الْمَحْدُورِ. فَقَطَّعُوا عِلَاقِ الدُّنْيَا، وَاسْتَظْهَرُوا
بِرَّادِ التَّقْوَى [الْآخِرَةَ].^۱

آماده حرکت شوید، خدا شما را بیامرزد که بانگ کوچ را سر دادید.
وابستگی به زندگی دنیا را کم کنید، و با زاد و توشه نیکو به سوی آخرت
باز گردید، که پیشاپیش شما گردنه‌ای سخت و دشوار، و منزلگاه‌هایی
ترسناک وجود دارد، که باید در آنجاها فرود آیید، و توقف کنید. آگاه
باشید! که فاصله نگاه‌های مرگ بر شما کوتاه، و گویا جنگال‌هایش را در
جان شما فرو برده است. کارهای دشوار دنیا مرگ را از یادتان برده، و
بلاهای طاقت فرسا آن را از شما پنهان داشته است، پس پیوندهای خود را
با دنیا قطع کنید، و از پرهیزکاری کمک بگیرید.

آری، واجب است برای سفر آخرت غصه‌دار، غمگین و
اندوهناک باشیم، واجب است فکر کنیم و اشک بریزیم و درصدد
تهیه ره‌توشه باشیم، واجب است عمر را به غفلت نگذرانیم.^۲ و به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

۲. در این رابطه به کتاب «آداب الاعمال» یا «حلیة الاعمال» مراجعه شود، در آنجا
توضیح مختصری داده‌ام.

قول شیخ بهایی رحمته الله، از عهد «الست» و قول «بلی» بی تفاوت و بی خیال نگذریم و وسیله و واسطه‌ای دست و پا کنیم.

| | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| در روز الست بلی گفתי | امروز به بستر لا خفتی |
| تاکی ز معارف عقلی دور | به زخارف عالم حس مغرور |
| از موطن اصل نیاری یاد | پیوسته به لهو و لعب دل شاد |
| نه اشک روان نه رخ زردی | الله الله تو چه بی دردی |
| یکدم به خودآی و ببین چه کسی | به چه دل بسته‌ای به که هممنفسی؟ |
| زین خواب گران بردار سری | می‌پرس ز عالم دل خبری |
| زین رنج عظیم خلاصی جو | دستی به دعا بردار و بگو |
| یارب یا رب به کریمی تو | به صفات کمال رحیمی تو |
| یارب به نبی و وصی و بتول | یارب به حق دو سبط رسول |
| یارب به عبادت زین العباد | به زهادت باقر علم و رشاد |
| یارب یا رب به حق صادق | بحق موسی، بحق ناطق |
| یارب یا رب به رضا شه دین | آن ثامن و ضامن اهل یقین |
| یارب به تقی و مقاماتش | یارب به نقی و کراماتش |
| یارب به حسن شه بحر و بر | به هدایت مهدی دین پرور |
| کین بسنده مجرم عاصی را | وین غرقه بحر معاصی را |
| از قید علایق جسمانی | از بند وساوس شیطانی |
| لطفی بنما و خلاصش کن | محرم به حریم خواصش کن |
| یارب یا رب که بهایی را | این بییده گرد هوایی را |

که به لهُو و لعب شده عمرش صرف
 ناخوانده ز لوح وفا یک حرف
 زین غم برهان که گرفتارست
 در دست هوی و هوس زارست
 رحمی بنما به دل زارش
 بگشا به کرم گره از کارش

إِلَهِي بِحَقِّ الْمُصْطَفَى وَ وَصِيِّهِ
 وَ بِأَقْرَبِ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعْفَرٍ
 وَ بِالطُّهْرِ مَوْلَانَا الرِّضَا وَ مُحَمَّدٍ
 وَ بِالْحَسَنِ الْهَادِي وَ بِالْقَائِمِ الَّذِي
 أَنْزَلَنِي إِلَهِي مَا رَجَوْتُ بِحُبِّهِمْ
 وَ سِبْطِيهِ وَ السَّجَادِ ذِي الشَّفَعَاتِ
 وَ مُوسَى نَجِيِّ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ
 تَلَاهُ عَلَيَّ خَيْرَةَ الْخَيْرَاتِ
 يَقُومُ عَلَيَّ إِسْمِ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ
 وَ بَدَلِ خَطِيئَاتِي بِهِمْ حَسَنَاتِ

گریه‌ها و غصه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

عروة بن زبیر از پدرش نقل کرده که ما با جماعتی در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و در باره اهل بدر و اهل بیعت رضوان صحبت می‌کردیم، ابودرداء گفت: ای قوم! آیا خبر ندهم به شما از کسی که مالش از همه کمتر و ورع و تقوایش از همه بیشتر و سعی و کوشش در عبادت از همه افزون‌تر بود؟ حاضران گفتند: آن شخص چه کسی بود؟ گفت: او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. حاضران وقتی این سخنان را از ابودرداء شنیدند، همگی صورت

از او گردانند و در خشم شدند، مردی از انصار گفت: ای ابودرداء سخنی گفתי که هیچ کس با تو موافقت نکرد، ابودرداء گفت: من آنچه خودم از علی بن ابی طالب علیه السلام دیدم برای شما می‌گویم. سپس شما هر چه در باره دیگران می‌دانید بگویید. به خدا سوگند من علی بن ابی طالب علیه السلام را در نخلستان بنی‌نجار دیدم که با چند نفر از دوستانش نشسته بود، ناگاه از جای خود برخاست و در میان نخلستان رفت و از نظر ما پنهان گردید، من با خود گفتم: یقین علی علیه السلام به خانه رفته است، در این هنگام صدای مناجاتی به گوشم رسید که بسیار حزن آور و دلخراش بود، گوش دادم، شنیدم کسی می‌گوید:

إِلٰهِي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلَمْتَ مِنْ مُقَابَلَتِهَا بِتَقَمَّتِكَ، وَ كَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكَرَّمْتَ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ، إِلٰهِي إِنْ طَالَ فِي عَصِيَانِكَ عُمْرِي وَ عَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا أَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرَانِكَ وَلَا أَنَا بِرَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ.

پروردگارا چه بسیار گناهان هلاک‌کننده است که درمقابل آن حلم نمودی و صاحب گناه را به عذاب خود گرفتار نکردی، و چه بسیار جنایت‌هایی که به کرم خود آن را پوشاندی و آشکار نکردی. الهی! اگر در معصیت تو عمر من گذشت و در نامه عمل من گناهان بسیار شد^۱، به غیر آمرزش تو

۱. راجع به اعتراف حضرت امیر علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام به گناه، و اینکه معصیت آنها چه بوده است، در کتاب «پرتوی از زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام» مختصر توضیحی داده‌ام و خلاصه آن چنین است:

→ وجه اعتراف معصومین علیهم السلام به گناه و استغفار آنان

بعد از آن که عصمت ائمه علیهم السلام قطعی و مسلم شد، چه بسا سؤال شود که وجه اعتراف آن بزرگواران - در برخی دعاها و سجده‌هایشان - به گناه، و معنای استغفار آنان چیست؟

صاحب کتاب «کشف الغمّة» می‌گوید: و من فکر می‌کردم چگونه و به چه جهت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سجده شکر می‌گوید: «رَبِّ عَصِيَّتِكَ بِلِسَانِي... وَ عَصِيَّتِكَ بِيَصْرِي...»؛ بار پروردگارا من با زبانم تو را معصیت کردم، با چشمم تو را معصیت کردم»، و این اعتراف به گناه، با عصمت ائمه علیهم السلام چگونه جمع می‌شود؟ سرانجام فکرم به جایی نرسید، رفتم خدمت سیدبن طاووس رضی الله عنه و از او سؤال کردم، فرمود: «مؤیدالدین قمی از من همین سؤال را کرد و پاسخ دادم: این دعاها برای تعلیم و یاد دادن به مردم است».

پس از آن مؤیدالدین علقمی همین مطلب را از من سؤال کرد، به او گفتم: این قبیل دعاها از روی تواضع است.

صاحب کشف الغمّة می‌گوید: ولی دلم از این پاسخها قانع نشد و با خود گفتم: این دعاها در دل شب بوده و در آن وقت کسی نبوده که امام علیه السلام بخواهد تعلیم دهد، پس از مدتی سیدبن طاووس وفات کرد و من همچنان در فکر بودم تا این که خداوند متعال مرا هدایت فرمود و شبهه از ذهنم برطرف گردید و وجه اعتراف آن بزرگواران به گناه، با این که معصوم هستند، برایم روشن شد و این نبود مگر از کرامات و معجزات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، و تقریر آن چنین است:

انبیاء و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - در اوقاتی که داشتند، مشغول ذکر و

←

→ عبادت خداوند سبحان بودند و همیشه در مراقبه و در حال انس با خدا بوده‌اند، چنانچه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «أَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَرَهِ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ عبادت کن خدا را مثل این که او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند»، پس معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام با تمام وجود و به طور دائم متوجه خداوند سبحان و روی به حریم‌إله داشتند.

ولی گاهی اوقات با سرگرم شدن به امور زندگی و کارهای مباح از قبیل خوردن و آشامیدن و امور زناشویی و غیر اینها، قهراً از این منزلت باز می‌ماندند، از حال عبودیت و حضور در پیشگاه خداوند، خارج و دور می‌شدند و این حالت را گناه می‌شمردند و خطا و لغزش به حساب می‌آوردند، لذا این امر را معصیت تلقی و از آن استغفار می‌کردند، همان گونه که هرگاه عبد و خدمتکار، مشغول خوردن و آشامیدن و انجام امور مباح شود، در حالی که توجه دارد مولایش او را می‌بیند، چنین عبدی نزد مردم مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرد، و از این که باید به طور دائم در خدمت مولای خود باشد و چنین نشده، عرفاً و نزد خودش مقصّر به حساب می‌آید، پس چگونه خواهد بود نسبت به مالک‌الملوک و سیدالسادات؟ و به همین مطلب اشاره است قول پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «أَنْتَ لِيُرَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً؛ هر آینه چیزهایی [از امور دنیا] بر قلبم غلبه می‌کند و من روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم».

و نیز فرموده است:

«حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ؛ حسنات ابرار سیئات مقربان است». و از این عبارات ظاهر می‌شود که آن حضرت مشغول شدن به ضرورات زندگی و امور مربوط به عالم ماده را، معصیت و تقصیر شمرده و از آن استغفار فرموده است، بر

آرزویی ندارم، و به غیر خوشنودی تو به چیز دیگری امیدوار نیستم.
 ابودرداء گوید: من خود را پنهان کردم تا آنکه دیدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ چند رکعت نماز بجا آورد، سپس در آن تاریکی شب مشغول دعا و گریه گردید و با سوز و گداز این کلمات را می گفت:

إِلَهِي إِذَا أَفَكَّرْتُ فِي عَفْوِكَ فَتَهَوَّنُ عَلَيَّ حَطِيئَتِي ثُمَّ إِذَا أذْكَرُ الْعَظِيمَ
 مِنْ أَخْذِكَ فَتَعَظَّمْ عَلَيَّ بِلَيْتِي.

پروردگارا! هرگاه در عفو و آمرزش تو فکر می کنم گناهان بر من سهل و آسان می شود، و هرگاه متذکر بزرگی عذابهای دردناک می گردم مصیبت و غصه من شدید می شود.

→ این اساس، گفته های معصومین دیگر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر این معنا قیاس کن. و این معنایی ارزشمند است که حجاب شبهه را برطرف ساخت، و ای کاش! سیدبن طاووس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ زنده بود و این مطلب شریف را که حق تعالی مرا به آن رهنمون فرمود، به او هدیه می کردم... (کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۷۹)

مؤلف: همان گونه که شما از میهمان بسیار بزرگوار و عزیزی به مقدار توان پذیرایی کرده، و با اینکه خلافتی از شما سر نزده و کم خدمتی نکرده اید، در عین حال اظهار شرمندگی می کنید و خود را مقصّر می شمارید و از او تقاضای عفو و بخشودگی می نمایید، زیرا احساس می کنید که پذیرایی شما در حدّ شأن و مقام او نبوده است.

یادآوری: و جوه دیگری نیز برای این قبیل دعاها که از معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - رسیده گفته شده است، برای اطلاع از آن به کتاب «کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۸۰» و «بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۴» مراجعه شود.

ثُمَّ قَالَ: آه إِنْ أَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَأَنْتَ مُخْصِيهَا
فَتَقُولُ خُدُوهُ، فَيَا لَهُ مِنْ مَا خُوذِ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ، آه
مِنْ نَارٍ تَنْضَجُ الْأَكْبَادَ وَالْكُلَى، آه مِنْ نَارٍ نَزَاعَةَ لِلشَّوَى، آه مِنْ غَمْرَةٍ
مِنْ مُلْهَبَةٍ لُظَى.

وا مصیبت اگر من در نامه عمل خود بخوانم گناهانی را که فراموش کرده‌ام و تو آنها را ثبت و ضبط کرده‌ای، و این هنگام امر کنی، بگیرد این گناه کار را و در غل و زنجیر بکشید، ای وا مصیبت از اسیر و گرفتاری که فامیلش به داد او نرسند، و خویشانش به او نفعی نرسانند، ای وا مصیبت از آتشی که دلها و جگرها را می‌سوزاند و کباب می‌کند، ای وا مصیبت از آتشی که پوست بدن‌ها را گداخته می‌کند، ای وا مصیبت از شدت شعله‌های آتش جهنم.

ابودرداء گوید: سپس علی علیه السلام در تاریکی شب بسیار گریه کرد و ناگاه خاموش گردید، با خود گفتم: لابد علی علیه السلام از کثرت بیداری شب، خوابش برده است، با خود گفتم: برای اذان صبح او را بیدار کنم. چون به بالین آن حضرت آمدم، هر چه او را حرکت دادم، اصلاً حرکت نکرد و مانند چوب خشک روی زمین افتاده بود، گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» علی از دنیا رفت، من خود را با شتاب به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام رسانیدم و صورت واقعه را برای آن مخدّره عرض کردم، فرمودند: ای ابالدرداء! علی علیه السلام از دنیا نرفته است، این حالت غش و بیهوشی است که از خوف خدا و خشیت باری

تعالی عارض او شده، لذا برگشتم و آب به صورت مبارکش پاشیدم و آن حضرت به هوش آمد.

ابودرداء گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به من نگاه کرد، مرا گریان دید، فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: برای این حالت که به شما دست داد، فرمودند:

يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ! فَكَيْفَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَدُعِيَ بِي إِلَى الْحِسَابِ وَأَيَّقَنَ أَهْلُ
الْجَرَائِمِ بِالْعَذَابِ وَاحْتَوَشْتَنِي مَلَائِكَةُ غِلَاطٍ وَزَبَانِيَةُ فِظَاطٍ، فَوَقَفْتُ
بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، قَدْ أَسْلَمَنِي الْأَجْبَاءُ، وَأَنَا بَيْنَ يَدَيِ مَنْ لَا
تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ.

ای ابادردها! چگونه خواهی بود آنگاه که ببینی مرا به سوی حساب می‌برند و آن هنگامی است که اهل معاصی یقین به عذاب دارند، و فرشته‌های غلاظ و شداد مرا احاطه کرده باشند و در محضر عدل الهی مرا بازدارند، در آن هنگام دوستان من مرا در پیشگاه خدایی که هیچ چیز در نزد او پنهان نیست، واگذارند. سپس ابودرداء گفت: به خدا سوگند این حالت را از هیچ یک از

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ندیدم.^۱

علی آن مرد خدا، شیر عرب الفتی داشت در آن نیمه شب
شب ز اسرار علی آگاه است دل شب مخزن سر الله است

شب شنیدست مناجات علی جوشش چشمه عشق ازلی

الهی سینه‌ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی آن دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل بی سوز غیر از آب و گل نیست

بده دردی دل افسرده‌ام را

بیفروزان چراغ مرده‌ام را

حزن امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از ضرار

ضرار بن خطاب گوید: من بر معاویه وارد شدم، وی گفت:

وصف علی علیه السلام را برای من بیان کن، گفتم: مرا از بیان این مطلب

معاف دار، گفت: باید بیان کنی، ضرار گفت:

وَاللَّهِ سَيِّدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَعِيدُ الْمَدَى، قَلِيلُ الْهَوَى، يَقُولُ فَصلاً

وَيَحْكُمُ عَدلاً، يَنْفَجِرُ الْعِلْمُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَيَنْطِقُ الْحِكْمَةَ مَنْ فِيهِ،

يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهْرَاتِهَا وَيَسْتَأْنِسُ بِخَنَارِسِ اللَّيَالِي وَ

ظُلُمَاتِهَا، كَانَ وَاللَّهُ غَرِيْزُ الدَّمْعَةِ كَثِيْرُ الْفِكْرَةِ...^۱

به خدا سوگند مناقب مولای من علی علیه السلام از حوصله حساب بیرون

است، هرگز به دنبال هواپرستی گام برنداشت و از حکم به عدل تخلف نکرد، چشمه‌های علم از اطراف وجودش جریان داشت و حکمت از دو لب مبارکش فرو می‌ریخت، مانند انسان وحشت زده، از دنیا و زینت آن فرار می‌کرد و به تاریکی شب انس داشت و با خدای خود مناجات می‌کرد، به خدا سوگند مولای من سیلاب اشکش بر رخسار ماهش جاری بود، و برای اصلاح نفس خود بسیار فکر می‌کرد، و دست خود را به طرف آسمان بالا می‌برد و به خود خطاب می‌کرد و او را به طاعت خدا ترغیب می‌نمود، در خوردن و آشامیدن نهایت اقتصاد را رعایت می‌کرد. ای معاویه، به خدا سوگند! هرگاه مولایم در میان ما می‌نشست همانند یکی از ما بود، هرگاه کسی بر او وارد می‌شد او را نزدیک خود می‌نشاند، و چون برادر مهربان با او صحبت می‌کرد، دوستدار فقرا بود، اهل باطل جرئت نمی‌کردند مرتکب فساد شوند، چون می‌دانستند علی علیه السلام همه آنها را مؤاخذه و مجازات می‌کند، افراد ضعیف دلخوش بودند که در اثر عدل علی علیه السلام حقوقشان پایمال نخواهد شد؛ ای معاویه!

فَأُشْهِدُ اللَّهَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَوَاقِفِ وَقَدْ أَرَخِيَ اللَّيْلُ سُدُولَهُ
وَإِشْتَبَكَتِ السَّمَاءُ نُجُومَهُ وَهُوَ مُتَمَثِّلٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ
يَتَمَلَّمُ كَتَمَلُّمِ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَكَأَنِّي أَسْمَعُ مِنْهُ وَهُوَ
يَقُولُ: يَا دُنْيَا أَبِي تَعَرَّضْتِ أُمِّ إِلَيَّ تَشَوَّقَتِ؟ هَيْهَاتَ! عُرِّي غَيْرِي، قَدْ
طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيكَ لِأَنَّ عُمَرَ كِ قَصِيرٌ، وَشَأْنُكَ حَقِيرٌ وَ
خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَحِسَابُكَ كَثِيرٌ، آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ وَخُسُونَةِ

الطَّرِيقِ آهٍ مِنْ نَارٍ تَنْضَجُ الْأَكْبَادِ وَالْكَأَلُ نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى.

ای معاویه! خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که من علی علیه السلام را دیدم در بعضی مواقف، هنگامی که تاریکی شب عالم را فرو گرفته بود و ستاره‌ها درخشان بودند، در محراب عبادت خود محاسنش را روی دست گرفته بود و مثل شخص مار گزیده بر خود می‌پیچید و همانند زن بچه‌مرده می‌نالید و می‌شنیدم که می‌فرمود: ای دنیا! آیا به سوی من راغب شده‌ای و می‌خواهی مرا فریب دهی؟! هیهات! دانسته باش که تو سه طلاقه هستی که رجوع ندارد، و من تو را شناخته‌ام که عمر تو کوتاه و شأن و شخصیت تو پست و منافع تو بسیار کم و حساب تو بسیار سخت و عقاب تو بسی دشوار است. [سپس فرمود:] آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر آخرت و سختی موارد هولناک آن، ای وای از آن آتشی که جگر و قلب را می‌گدازد و آن را بریان می‌کند.

ضرار گفت: معاویه از شنیدن این کلمات بسیار گریست و ناله سرداد و اطرافیان او نیز گریستند، سپس معاویه گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را، به خدا قسم او چنین بود که بیان کردی...^۱
و از حضرت رضا از آباء گرامش علیه السلام روایت است که: امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام وفات گریه می‌کرد، گفتند: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آیا شما هم گریه می‌کنید؟ و حال اینکه شما مورد عنایت و تکریم پیامبر صلی الله علیه و آله و سبط آن حضرت هستید، و بیست حج با پای

پیاده بجا آورده‌اید و سه مرتبه تمام اموالتان را دو نصف کرده و نصف آن را میان فقرا تقسیم کرده‌اید، حضرت فرمودند: «إِنَّمَا أَبْكِي لِحَضَّتَيْنِ، لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحَبَّةِ»؛ «گریه من برای دو چیز است، برای هول و وحشت قیامت، و برای فراق دوستان».^۱

نیز روایت است که امام حسن مجتبی علیه السلام در همان بیماری که رحلت کرد به جناده فرمود: «آماده سفر آخرت باش و قبل از مرگ توشه سفر آخرت را تهیه کن و بدان که تو در طلب دنیایی و مرگ تو را می‌طلبد، غصه آینده را مخور و برای آخرت آن گونه باش که گویا فردا از دنیا خواهی رفت، اگر عزت بدون طایفه و فامیل خواهی و هیبت و شخصیت بدون قدرت خواهی، از ذلت گناه به عزت طاعت خدا پناه بر.»^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۲، ح ۲.

۲. «إِسْتَعَدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصَّلَ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ، وَ أَعْلَمَ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا، وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَ لَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَ أَعْلَمَ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَازِناً لغيرِكَ، وَ أَعْلَمَ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَاباً وَ فِي حَرَامِهَا عِقَاباً وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَاباً فَانزِلِ الدُّنْيَا مَسْرُوعَةً الْمَيِّتَةَ، حُذِّ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالاً قَدْ زَهَدْتَ فِيهِ وَ إِنْ كَانَ حَرَاماً لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيِّتَةِ، فَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَالْعِتَابُ يَسِيرٌ وَ أَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَداً، وَ أَعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً وَ إِذَا أَرَدْتَ عِزّاً بِلا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلا سُلْطَانٍ فَأَخْرُجْ مِنْ دُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ»؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرماندار بصره

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرُهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَقُوتَهُ، وَيَسُوءُهُ قُوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ، فَلْيُكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا. وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحاً. وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعاً. وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.^۱

بعد از یاد خدا، همانا انسان گاهی خشنود می‌شود به چیزی که هرگز از دستش نمی‌رود، و ناراحت می‌شود برای به دست نیاوردن چیزی که هرگز به آن نخواهد رسید. [ای ابن عباس] خوشحالی تو از چیزی باشد که در آخرت برای تو مفید است و غصّه تو برای از دست دادن چیزی از آخرت باشد. آنچه از دنیا به دست می‌آوری تو را خشنود نسازد، و برای آنچه در دنیا از دست می‌دهی زاری کنان تأسف مخور، و همت خویش را برای بعد از مرگ واگذار.

ابن عباس نامه را خواند و گفت: پس از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله سخنانی همانند این نامه، سودمند نیافتم.

زمزمه‌های حضرت سیدالشهداء علیه السلام

امام حسین علیه السلام بسیاری اوقات این اشعار را زمزمه می‌فرمود:

لَيْسَ كَانَتْ الْأَفْعَالُ يَوْمًا لِأَهْلِهَا كَمَالًا فَحُسْنُ الْخُلُقِ أَبْهَى وَ أَكْمَلُ
وَ إِنَّ كَانَتْ الْأَرْزَاقُ رِزْقًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةُ جُهْدِ الْمَرَأِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۲.

وَإِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فِدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ
وَإِنْ كَانَتْ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَأَتْ فَقَتْلُ امْرَأٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ
وَإِنْ كَانَتْ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْأُ يَبْخَلُ^۱

اگر کارها برای اهلش کمال است، پس خوش خلقی با ارزش ترین و کاملترین کمالات است.

و چنانچه روزی هر کس مقدر شده، پس کم تلاش کردن زیباتر است. و اگر دنیا نفیس شمرده می شود، پس پاداش الهی در آخرت عالیترو برتر است.

و چون سرانجام بدنها (انسانها) مردن است، پس در راه خدا کشته شدن افضل و با ارزشتر است.

و اگر جمع کردن اموال برای بجا گذاشتن است پس بذل و بخشش نکردن آنها، بخل ورزیدن است.

طرق برون رفت از غصه آخرت

انسان ذاتاً محل نسیان و خطا و لغزش است و مؤمن، قهراً از لغزشها و اعمال خلاف شرع خود نگران و غصه دار است، برای برون رفت از این غصه طرق متعددی وجود دارد، یکی از آنها امید به لطف و عفو پروردگار است:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١﴾؛ «بگو: ای بندگان من [که با ارتکاب گناه] بر خود ستم و زیاده‌روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

این آیه مبارکه به طور قطع و یقین برای خطاکاران امیدوارکننده است، هر چند با تمام اعضا و جوارح خود مرتکب خلاف شده باشند، از قبیل گناه چشم، گوش، زبان، دست، پا، باطن - مثل فکر گناه - بخل، حسد، قصد بد نسبت به دیگران و امثال اینها که تماماً قابل عفو است، مخصوصاً با توجه به جمله «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».

همچنین این آیه نیز امیدبخش و زایل‌کننده غصه است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «و آنان که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند، و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه اصرار نمی‌ورزند (آن را تکرار نمی‌کنند) با این که می‌دانند».

امیدوارکننده دیگر این آیه است:

۱. سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۳.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۵.

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱؛ «اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می‌شوید دوری کنید، گناهان کوچکتان را از شما محو می‌کنیم».

نیز این آیه صریحاً راه نجات و راه برون رفت از غصه را بیان کرده است:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً﴾^۲؛ «وهر کس کار زشتی انجام دهد یا بر خود ستم ورزد، سپس استغفار کند، توبه نماید، خدا را بسیار آمرزنده و مهربان خواهد یافت».

از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که استغفار وسیله آمرزش است، و باید به آیه‌ای دیگر هم توجه و در این راستا بدانیم که علاوه بر عفو خطاها، فایده‌ای دیگر بر توبه و استغفار مترتب است:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً﴾^۳؛ «پس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره بسیار آمرزنده است تا [پس از توبه و استغفار] بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد، و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ‌ها و نهرها پدید آورد».

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۳۱.

۲. سوره نساء (۴)، آیه ۱۱۰.

۳. سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۰ تا ۱۲.

و حضرت رضا علیه السلام فرمودند: عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ؛ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَتَّقُمُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيُصَلِّي ثَمَانَ رَكَعَاتٍ وَرَكَعَتِي الشَّفْعِ وَرَكَعَةَ الْوَتْرِ وَاسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِيرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مَدَّ لَهُ فِي عُمْرِهِ وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ.

ثم قال: إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي يُصَلِّي فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْهَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ.^۱

بر شما باد که نماز شب را به جا آورید. هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که آخر شب برخیزد و هشت رکعت نماز و بعد دو رکعت شفع و یک رکعت وتر بخواند و در قنوتش هفتاد بار استغفرالله بگوید، جز آن که خداوند او را از عذاب قبر و آتش پناه می‌دهد و عمرش را طولانی و روزی‌اش را زیاد می‌گرداند.

آن گاه فرمود: همانا خانه‌هایی که در آن نماز شب خوانده می‌شود، نور آن برای آسمانیان چون نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد.^۲

پشتوانه‌های نجات از غصهٔ آخرت

پشتوانه‌های اخروی برای مؤمنان بسیار است که به برخی از آنها

اشاره می‌کنیم:

۱. بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۶۱.

۲. روضة الواعظین، ص ۳۲۰.

اول - توبه و استغفار و توجه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره عملی آن بزرگوار.

خداوند سبحان فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱؛ «و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند».

دوم - فرشتگان حامل عرش پروردگار، که برای مؤمنان طلب مغفرت می کنند.

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲؛ «فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همواره سپاس و ستایش، پروردگارشان را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مومنین طلب مغفرت می کنند».

سوم - قرآن کریم که از پیروان خود شفاعت می کند.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۶۴.

۲. سوره غافر (۴۰)، آیه ۷.

قَائِلٌ مُّصَدِّقٌ، وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ»^۱؛ «آگاه باشید که قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته است و گواهِش تصدیق می‌گردد، هر کس را در قیامت قرآن شفاعتش کند بخشوده می‌شود».

چهارم - شفاعت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام، خصوصاً برای عزاداران و گریه کنندگان بر مصائب ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام.^۲

پنجم - دعا و طلب آمرزش مؤمنان که در قنوت نمازها و در اوقات و موارد زیاد، دعا می‌کنند و می‌گویند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».

ششم - فرزند صالح و آثار خیری که بجا گذاشته‌ایم.
حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

«سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَ لَدَّ صَالِحٍ يَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يُقْرَأُ مِنْهُ وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ وَ غَرْسٌ يَغْرِسُهُ وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ وَ سُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ».

مؤمن بعد از مرگش از شش خصلت نفع می‌برد:

۱- فرزند صالحی که برای او طلب آمرزش کند.

۲- کتابی که نوشته است و دیگران می‌خوانند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. به کتاب چهارده معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۷۲۲ تا ۷۲۶ و ص ۷۳۶ مراجعه شود.

- ۳- چاهی که حفر کرده و مردم از آب آن بهره می‌برند.
 ۴- درختی را که کاشته و دیگران از آن استفاده می‌کنند.
 ۵- صدقه جاریه - مثل بنای مسجد، مدرسه، پل و سایر موقوفه‌ها - که مردم از آن استفاده کنند.
 ۶- سنت حسنه - مثل تشکیل مجلس قرائت قرآن، و عزاداری برای سیدالشهدا و سایر معصومین علیهم‌السلام، اطعام به عزاداران سیدالشهدا علیهم‌السلام، افطاری به روزه‌داران و مانند اینها - که مردم یادگیرند و مثل او عمل کنند.^۱

گریه و غصه به خاطر عدم قدرت بر انفاق

چند نفر از اصحاب، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند و تقاضا کردند که مرکبی برای شرکت آنها در جهاد فراهم کند، ولی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ممکن نبود و به آنان جواب منفی داد، آنها از نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بازگشتند در حالی که به خاطر غصه و اندوه اشک می‌ریختند که چرا چیزی ندارند تا در راه خدا انفاق کنند و در راه دین و برای خدا هزینه نمایند، که این آیه به همین مناسبت نازل شده است:

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾^۲

۱. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۴.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۹۲. «و [نیز] ایرادی نیست بر کسانی که چون نزد تو آمدند

آری، جا دارد، چنانچه انسان توان مالی برای انفاق در راه خدا ندارد، محزون و غصه‌دار باشد، و همین حزن و غصه در نزد پروردگار ارزش دارد و مورد عنایت خداوند است و به همین لحاظ در قرآن مجید، داستان این گروه از صحابه را یادآور شده و خاطره با ارزش آنها را زنده نگاه داشته است تا برای مسلمانان، در طول تاریخ الگو باشند.

راه کاستن از ترس آخرت

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾؛ «بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خدا است، سپس [در میدان عمل بر این گفته خود] استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند] مترسید و غصه نخورید [اندوهگین نباشید] شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد».

→ تا آنان را [برای رفتن به جهاد] سوار مرکبی کنی، گفتمی بر مرکبی دسترسی ندارم تا شما را به جهاد برم، آنان [از نزد تو] بازگشتند در حالی که به خاطر غصه و اندوه از دیدگانشان اشک می‌ریخت که چرا چیزی نمی‌یابند تا انفاق [و در راه جهاد با دشمنان اسلام] هزینه کنند.

۱. سوره فصلت (۴۱)، آیه ۳۰.

﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱؛ «پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند».

﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲؛ «و خدا کسانی را که پرهیزکاری پیشه کردند، به سبب اعمالی که مایه رستگاری شان بود، نجات می دهد، عذاب به آنها نمی رسد و اندوهگین هم نمی شوند».

و آیات بسیار از این نمونه که اعلان کرده اند چه افرادی بدون غصه و ترسی وارد سرای آخرت و بهشت می شوند. شما هم اگر می خواهید از ترس آخرت و نگرانی خود بکاهید، خود را از مصادیق معرفی شدگان در این آیات قرار دهید، و بگویید خدا! و استقامت و پای مردی داشته، در انجام دستورات الهی کوتاه نیایید، از رهنمودهای خدا و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام پیروی کنید، تقوای الهی پیشه کنید و گذشته و حال و آینده خود را فراموش نکنید، هویت و دوران پیشین پدر، مادر، و خود را از یاد نبرید.

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۷۸.

۲. سوره زمر (۳۹)، آیه ۶۱.

داستانی آموزنده

مرحوم آیه الله شیخ عبدالنبی اراکی نقل کردند که: «مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی رحمته الله علیه (صاحب العروة) در حجره اش پستی بود که درب آن را می بست، برخی طلاب گفتند: سید در این پستو چیزی ذخیره کرده که نمی خواهد کسی از آن مطلع شود، تا اینکه شبی کمین کردند، تا آخر شب که سید از مطالعه فارغ و هنگام خوابش رسید، دیدند در پستو را باز کرد و صندوقچه ای جلوی خود گذاشت و دو رکعت نماز خواند، طلاب گفتند هر چه هست در این صندوقچه است و حتماً چیز قیمتی در آن وجود دارد، ناگاه دیدند سید رحمته الله علیه در صندوقچه را باز کرد و یک پیراهن کرباسی کهنه از آن بیرون آورد و جلوی خود گذاشت و به خود گفت: ای سید! تو آن روز که از یزد آمدی، پیراهنت این بود، اکنون که مرجع تقلید شده ای و دستت باز شده است، مبادا خود را گم کنی، مبادا گذشته ات را فراموش کنی، سپس پیراهن را کنار گذاشت و دو رکعت نماز خواند و دست برد در صندوقچه و یک قبای کرباسی بیرون آورد و گفت: سید ابوالحسن! وقتی وارد نجف شدی، قبایت این بود، یادت نرود، بعد از آن باز نماز خواند و یک زیرجامه کرباسی بیرون آورد و همان حرفها را به خودش زد، سپس یک جفت گیوه درآورد و به خود گفت: سید! غرور ریاست

و مقام تو را نگیرد، هنگامی که از یزد به نجف آمدی کفشت این گیوه‌ها بود، حال اگر اینها را بیوشی مذمت می‌کنند، ولی تو خود باید مراقب باشی و فریب مذمت‌ها و دنیاطلبان را نخوری، و در پایان باز نماز خواند و لباسها را گذاشت داخل صندوقچه و در آن را بست و از پستو خارج شد.

طلاب به هم گفتند: با ارزش‌ترین ذخیره و بالاترین گنجینه همین است، ولی اکثراً هویت و گذشته خود را به طور کلی فراموش می‌کنند، زندگی اولیه و زندگی پدر و مادرشان را فراموش می‌کنند و همین که دستشان به دهانشان رسید و قدرتی پیدا کردند، دیگر به زندگی ساده قناعت نکرده و چه بسا به انواع فسق و فجور و اسراف و تبذیر گرفتار می‌شوند، که نمونه‌های آن را نوعاً دیده و می‌بینیم و باید مراقب باشیم که مانند آنها نشویم و بگوییم: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

داستان فرزند گمنام هارون الرشید

مناسب است در اینجا داستان یک مرد پاک و الهی را یادآور شویم تا حجت باشد بر افرادی که وقتی زمینه برایشان فراهم شد به هر کاری دست می‌زنند و عذر می‌آورند که ناچار بودیم و فلان و فلان، یا می‌گویند شأن و شئون افراد باید حفظ شود و شأن ما

چنین و چنان است و با آوردن عذر بدتر از گناه، همه شئون دین خود را نادیده گرفته و زیر پا می‌گذارند، و در هر حال، این داستان مربوط به شخصی است که زمینه ریاست و دنیا از هر جهت برایش فراهم بود ولی او فریب نخورد و مغرور نگردید، و این در حالی بود که نه عالم و فقیه بود، نه از خاندان علم و تقوا بود و نه در محیط دین و دینداری تربیت شده بود و با تأمل در این داستان پی می‌بریم که انسان در هر سن و هر شرایطی باشد، می‌تواند خود را حفظ کند و خدایی شود و داستان به این قرار است:

هارون الرشید پسری داشت به نام قاسم، این پسر - برخلاف دیگر فرزندان هارون - دست از دنیا و جاه و جلال پدرشست و به تمام وجود، متوجه خدا و آخرت شد. لباس و وضع ظاهری او شباهت به پسر هارون - که خلیفه و سلطان وقت بود - نداشت. یکی از خواص هارون به وی گفت: این پسر با این لباس و هیئت آبروی شما را برده است، هارون گفت: علتش آن است که به او پست و منصبی نداده‌ام، آنگاه او را خواست و مقداری نصیحتش کرد و به او پیشنهاد حکومت و استانداری یکی از شهرهای دلخواه او را به وی داد، قاسم قبول نکرد، و سرانجام سکوت نمود و هارون دستور داد حکومت مصر را به نام او بنویسند و از او خواست فردا صبح به طرف مصر حرکت کند. قاسم شبانه از بغداد

گریخت و به طرف بصره رفت.

عبدالله بصری گوید: دیوار خانه من خراب شده بود، آمدم محل اجتماع کارگران، دیدم جوانی نشسته و بیل و زنبیلی جلویش و مشغول قرآن خواندن است، گفتم: کار می‌کنی؟ گفت: چرا نکنم، خدا ما را برای کار و تهیه نان خلق کرده است، گفتم: پس برخیز و با من بیا، گفت: اول مزدم را تعیین کن، دوم وقت نماز به من اجازه بده نمازم را بخوانم. گفتم: یک درهم به تو می‌دهم و وقت نماز هم مرخصی و او را همراه گرفتم و تا شامگاه به اندازه دو نفر کار کرد، خواستم دو درهم به او بدهم، قبول نکرد و گفت: همان یک درهم که تعیین کردیم کافی است.

از او خواستم فردا هم بیاید، گفت: من در هفته فقط یک روز کار می‌کنم و مزدم برای تهیه نان تا آخر هفته کفایت می‌کند و بقیه روزها را به عبادت و تلاوت قرآن می‌پردازم.

هفته دیگر رفتم و او را آوردم و باز کار کرد و همان یک درهم را گرفت و رفت.

هفته سوم رفتم سراغ او، کارگرها گفتند: چند روز است بیمار شده در گوشه خرابه‌ای به سر می‌برد. آمدم و او را پیدا کردم و سرش را به زانو گرفتم، چشم باز کرد و گفت: تو کیستی؟ گفتم: من همانم که دو روز برایش کار کردی، من عبدالله بصریم. گفت: تو را

شناختم، آیا تو هم میل داری مرا بشناسی؟ گفتم: آری، گفت: «أنا قاسمُ بْنُ هارونِ الرَّشید»، من قاسم پسر هارون الرشیدم، تا این حرف را زد و خودش را معرفی کرد بدنم به لرزه افتاد که اگر هارون بفهمد من پسرش را به کارگری برده‌ام با من چه خواهد کرد؟

قاسم فهمید که ترس مرا گرفت، لذا گفت: ناراحت مباش، مدتی است من در بصره هستم و پدرم خبر ندارد، کسی هم مرا نشناخته است، اکنون هم اگر آثار مرگ را در خود نمی‌دیدم خود را به تو معرفی نمی‌کردم، اما از تو می‌خواهم وقتی از دنیا رفتم این بیل و زنبیل را به کسی بده که برایم قبر می‌کند، و این قرآن را که مونس شبانه‌روز من بود به شخصی بسپار که بخواند و با آن انس بگیرد، سپس انگشتی از انگشت خود بیرون آورد و گفت: هرگاه به بغداد رفتی، پدر من هارون، روزهای دوشنبه اذن عام می‌دهد، هر کس می‌تواند نزد او برود، آن روز برو و این انگشت را جلوی چشم بگذار، او انگشت را می‌شناسد، چون خودش به من داده است و بگو پسرت قاسم در بصره از دنیا رفت و وصیت کرد این انگشت را برای شما بیاورم و گفت به شما بگویم: ای پدر! تو در جمع‌آوری اموال مردم باکی نداری و جرئت داری، این انگشت را هم بر آن اموال اضافه کن و روز قیامت حساب همه را پس بده، مرا طاقت حساب روز قیامت نیست.

در این هنگام حالش دگرگون شد و خواست حرکت کند، ولی نتوانست، به من گفت: زیر بغلم را بگیر و مرا بنشان که مولایم علی بن ابی طالب علیه السلام آمد، او را حرکت دادم و در همین لحظه روحش پرواز کرد و گویا چراغی بود که خاموش گشت.^۲

در معراج السعادة داستان قاسم پسر هارون را با این عبارت آغاز کرده است:

آورده‌اند که هارون الرشید را که پادشاه روی زمین بود، پسری بود که گوهر پاک از صلب آن ناپاک چون مروارید از دریای تلخ و شور ظاهر گشته و آستین بی‌نیازی بر ملک و مال افشانده و پشت‌پای بر تخت و تاج زده و جامه کرباس کهنه پوشیده و به قرص نان جوی روزه خود گشودی... [تا آخر داستان که به طور خلاصه و با مختصر تفاوتی که نقل کردم بیان کرده، و در پایان این اشعار را آورده است:]

جان فدای کلام دلجویت
مُردمی تا به بینمی رویت

۱. ای که گفتم فَمَنْ يَمُتْ يَرْبِي

کاش روزی هزار مرتبه من

۲. خزينة الجواهر، ص ۱۵۰.

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت مردن چه بر روی خاک^۱

* * *

عاقبت زین سرای باید رفت

سال عمرت چه ده، چه صد، چه هزار

حزن معصومین علیهم السلام با عصمت منافات ندارد

به طور طبیعی و به مقتضای خلقت ذاتی، برخی امور و حوادث باعث شادی و سرور و چه بسا موجب خنده می‌شود، همچنین پاره‌ای از حوادث باعث حزن و غصه و گاهی موجب اضطراب و گریه می‌شود. بعضی حوادث به قدری سخت است که قهراً باعث حزن شدید و سبب گریه و بی‌تابی می‌شود، همان‌گونه که سرما یا گرمای زیاد موجب لرزش بدن و یا سبب عطش طاقت فرسا می‌شود، گاهی سرماخوردگی باعث تب و لرز و بیماری می‌شود، و بدیهی است که این امور اختیاری نیست و فرقی هم میان افراد - اعم از معصوم و غیر معصوم - نمی‌باشد.

از این قبیل است مصائب بسیار ناگوار که به طور ناخودآگاه،

موجب تأثر و تألم و غصه گشته و در پی آن اشک نیز جاری می‌شود، و مقربان الهی و عموم معصومین علیهم‌السلام از این حالت استثنا نشده‌اند، و با توجه به اینکه این حالت طبیعی و مطابق وضع خلقت است لذا منافاتی با شأن نبوت و امامت و مقام عصمت و مقرب بودن به درگاه الهی ندارد.^۱

فراق حضرت یوسف علیه‌السلام به قدری سخت و ناگوار بود که حضرت یعقوب علیه‌السلام را به شدت متأثر و متألم نمود و حزن و اندوه وجود وی را فرا گرفت و در اثر گریه زیاد دو چشمش سپید و نابینا شد **﴿وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ﴾**^۲ و در روایات نیز آمده است که حضرت یعقوب علیه‌السلام آن قدر گریه کرد که بینایی خود را از دست داد.^۳

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در فوت فرزندش ابراهیم، گریه کرد و فرمود:

«إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا تَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا»^۴؛ همانا

۱. البته برخی دلها سخت و به تعبیر قرآن کریم مانند سنگ یا سخت‌تر از سنگ است. **﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾** (سوره بقره (۲)، آیه ۷۴).

۲. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۹.

۴. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انابک لمحزونون، ح ۱۳۰۳ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمة الصبيان، ح ۲۳۱۵.

اشک جاری می‌شود و دل محزون و غصه‌دار می‌گردد ولی حرفی نمی‌زنیم مگر آنچه را خدا خشنود باشد.

مصائب حضرت زهرا علیها السلام به قدری بر حضرت امیر علیه السلام ناگوار و طاقت‌فرسا بود که هنگام دفن آن حضرت، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَبِّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي [الی] أَمَا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَا لَيْلِي فَمُسْتَهْدٌ»^۱ ای رسول خدا! صبر من با از دست دادن فاطمه علیها السلام کم شده، و توان خویشتن‌داری ندارم [تا آنکه گفت] اما حزن و غصه من از این پس همیشگی و جاودانه، و شبهایم، شب زنده‌داری است.

مصائب کربلا آنقدر سخت و دلخراش بود که قلب مقدس امام سجاد علیه السلام را جریحه‌دار نمود و آن حضرت تا پایان عمر گریه کرد و هرگاه آب و غذا برایش می‌آوردند می‌گریست و با دلی پر غصه می‌فرمود: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا»^۲ «فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه کشته شد، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله تشنه کشته شد».

و در روایات است که به آن حضرت عرض کردند: آیا وقت آن نرسیده که حزن و غصه شما پایان یابد؟ فرمودند: وای بر شما،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.

۲. لهوف، ص ۲۲۶.

حضرت یعقوب پسران متعددی داشت، یکی از آنها از دیده‌اش پنهان گردید، آنقدر بی‌تابی کرد و گفت ﴿يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَ﴾^۱ «ای دریغ و افسوس بر یوسف» و من دیدم پدرم و گروهی از اهل بیتم، در کنارم سر بریده شدند، چگونه حزن و اندوهم پایان یابد.^۲ در این رابطه مناسب دیدم ترجمه پرسش و پاسخی که در کتاب شریف «تنزیه الانبیاء» آمده، و سپس ترجمه عبارت بحارالانوار را بیاورم.

پرسش: اگر گفته شود: چرا حضرت یعقوب علیه السلام در حزن و هلاکت خود زیاده‌روی و اسراف کرد، و چرا خودداری نکرد تا اینکه چشمانش از گریه سپید شد؟ و حال اینکه از شأن پیامبران تحمل مصائب و صبر و بردباری است، و اگر این حالت نباشد منزلتشان عظیم نمی‌شود و درجه آنان بالا نمی‌رود.

پاسخ: حضرت یعقوب علیه السلام در باره فرزندش حضرت یوسف علیه السلام به بلیه و امتحانی سخت، امتحان شد. امتحان و بلیه‌ای که قبل از او هیچ کس به چنان امتحانی مبتلا نشده بود، زیرا خداوند متعال یوسف را به او مرحمت کرد که نیکوترین و با جمال‌ترین مردم بود، او از حیث علم، فضل، ادب و عفاف، کامل‌ترین افراد

۱. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۰.

بود، سپس یعقوب علیه السلام را به مصیبت او مبتلا کرد، مصیبتی عجیب و بی‌مانند، زیرا که یوسف علیه السلام بیمار نشد تا جلوی چشم یعقوب به سر برد و او از وی پرستاری نماید و در نهایت از حیات او قطع امید کند و مأیوس شود، بلکه یوسف علیه السلام گم شد، به طوری که یعقوب علیه السلام نه از زنده بودن و نه از مرگش خبر داشت، نه از سلامتی و نه از بیماریش آگاه بود و چندین سال میان امید و ناامیدی گذراند، و این حالت سخت‌ترین حالات است، و گاهی حزن و اندوه بر انسان وارد می‌شود که توان جلوگیری و دفع آن را ندارد، لذا هیچ کس از مجرد حزن و گریه منع نشده، و تنها از لطمه به صورت زدن و گفتن حرفی که باعث خشم خدا شود، نهی شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: اشک جاری می‌شود و دل محزون می‌گردد، ولی حرفی که موجب خشم خدا شود، نمی‌زنیم، و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اشرف انبیاء و در تمام آداب و فضائل قدوه و پیشوا بود. [تا آنکه فرموده است: [صبر و تحمل مصائب و فرو بردن حزن و اندوه، واجب نیست، بلکه از مستحبات است و گاهی انبیاء علیهم السلام از مستحبات عدول و به آنها عمل نکرده‌اند.^۱ علامه مجلسی رحمته الله پس از نقل عبارت تنزیه الانبیاء فرموده است:

۱. تنزیه الانبیاء، ص ۴۵ و بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۲۴.

ما در بعضی کتابهایمان محقق و روشن کرده‌ایم که محبت مقربین نسبت به اولاد و خویشان و دوستانشان، به خاطر اغراض و دواعی نفسانی و هوا و هوس بشری نبوده و نیست، و آنان از همه این صفات مبرّأ و منزّه‌اند، و دوستی و محبت آن بزرگواران به افراد، فقط برای خدا بوده است، و آنها دوست نمی‌دارند مگر خدا را، و اگر غیر خدا را دوست داشته‌اند در حقیقت بازگشت می‌کند به دوستی خدا. [تا آنکه فرموده است:] شدت محبت یعقوب به یوسف، تنها به خاطر این بود که خدا یوسف را دوست می‌داشت، و محبوبِ محبوب، محبوب است، دوستِ دوست، دوست است، و این حالت، با اخلاص و محبت به خدا منافات ندارد و به علوّ قدر و منزلت نبوت لطمه نمی‌زند.^۱

چه بسا غصه و سبب آن وسیلهٔ سعادت و عاقبت به خیری است

گاهی بیماری، مصیبت، حوادث طبیعی - مثل زلزله، کم‌آبی، سیل، طوفان - هر چند موجب غصه شود، اما سرانجام باعث سعادت شود، باعث بیداری، توبه، ادای حقوق و بدهی‌ها و... شود. باعث تواضع و خروج از حالت تکبر و خودخواهی شود، چه بسا انسان بیمار با دلی شکسته و با نیتی خالص دست به دعا بردارد و

بگوید: ﴿أَمَّنْ أَيْجِبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲؛ «[آیا بتهایی که شما مشرکان می پرستید بهترند [یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد؟]». چه بسا گرفتاری و بیماری و سبب غصه، وسیله امتحان الهی و بیداری شخص و اطرافیانش شود، خداوند فرموده است: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۳؛ «آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می شوند و [به وسیله حوادث و مصائب] مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟» و فرموده است:

﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ﴾^۴؛ «آیا نمی بینید که در هر سال یک بار یا دوبار [به وسیله پیش آمدها و گرفتاری ها] آزمایش می شوند، ولی توبه نمی کنند و پند نمی گیرند.

۱. أمَّن : در اصل، أم من بوده: أم برای استفهام و من، موصوله است که در هم ادغام گردیده.

این آیه مبارکه ادامه آیات قبل است و خطاب به بت پرستان است و سؤال از آنان شده که: آیا بتها و معبودهای شما مشرکان بهترند، یا کسی که دعای مضطر را اجابت و گرفتاری او را برطرف می کند؟

۲. سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۲.

۳. سوره عنکبوت (۹۲)، آیه ۲.

۴. سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۶.

و از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل است که فرمودند: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلْمُؤْمِنِ
إِمْتِحَانٌ»^۱؛ «همانا بلا برای مؤمن آزمایش و امتحان است».
خلاصه، گاهی بلاها و مصائب وسیله امتحان و باعث بیداری و
در نهایت موجب توبه و عاقبت بخیری است و بر مؤمن است که از
حوادث عبرت بگیرد و استفاده معنوی کند.^۲

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

حوزه مقدسه علمیه قم

شوال ۱۴۳۴ ق - شهریور ۱۳۹۲ ش

۱. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۹۸، ح ۵۵.

۲. در این رابطه به کتاب «حلیة الاعمال»، فلسفه بیماری مراجعه شود.

فهرست مطالب

- مقدمه ۵
- غصه مذموم و غصه بجا و مطلوب ۷

بخش اول : غصه برای دنیا

- زندگی انسان آمیخته با رنج و مشقت است ۱۱
- برای امور دنیوی غصه نخورید ۱۶
- به جای غصه، شکرگزار باشیم ۱۸
- کاملترین انسان ۲۳
- نتیجه رسیدن به مرتبه‌ای از رضا ۲۵
- راه تحصیل کمال ۲۷
- نعمت ولایت، با ارزشترین نعمت است ۳۵
- غلام سیاه هم حاضر نشد برای دنیا، از امام علیه السلام جدا شود ۳۷

- ۳۹ نعمت‌های بهشت را یاد کنید و غصه نخورید.
- ۴۱ نعمت‌های خدا را دست کم نگیریم.
- ۴۲ غصه! فوت شده را باز نمی‌گرداند.
- ۴۸ به جای غصه، راضی باشید به رضای خدا.
- ۵۷ بوذرجمهر و معجون ضد غصه.
- ۶۰ غصه، ضرر دنیوی و اخروی دارد.
- ۶۲ آنچه موجب غصه می‌شود.
- ۶۷ از اسباب غصه رفاقت و همنشینی با گناهکاران است.
- ۷۳ بیشتر مصیبت‌ها مولود اعمال و گناهان است.
- ۸۰ نگرانی و غصه پیش از حادثه آری، اما بعد از آن، فقط صبر.
- ۸۲ همیشه گرفتاری نشان بدی نیست، غصه نخورید.
- ۹۳ به زندگی ساده قانع باشید و غصه نخورید.
- ۹۶ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا.
- ۱۰۰ ادامه غصه اختیاری است.
- ۱۰۸ داستانی عبرت‌انگیز.
- ۱۱۱ داستان دارالاماره.
- ۱۱۳ این هم پایان ریاست ظالمانه و بدبختی ظالمان.
- ۱۱۶ این هم داستان مادر جعفر برمکی.
- ۱۱۶ به خاطر نداشتن پست و مقام غصه نخورید.
- ۱۱۹ داستان معاویه، پسر یزید پلید.

- این هم سرانجام حجاج بن یوسف ۱۲۲
- داستان پسر فضل برمکی ۱۲۳
- گرفتاریها پایانی دارد غصه مخور ۱۲۵
- بر از دست رفته غصه مخورید و بر باز یافته شادی نکنید ۱۲۶
- به خاطر اینکه کم خورا کید غصه نخورید ۱۳۸
- چند روایت در مذمت پر خوری ۱۴۱
- مشکلات خود را با مشکلات پیامبران مقایسه و غصه نخورید ۱۴۴
- با داشتن این همه دعا و زیارت غصه نخورید ۱۴۷
- با وجود امنيّت غصه مخورید ۱۵۰
- با وجود اعیاد و رسومات مذهبی غصه نخورید ۱۵۳
- أَيَّامُ اللَّهِ ۱۵۵
- کارهایی که غصه را بر طرف می کند ۱۵۸
- کارهایی که انسان را شکفته می کند ۱۵۹
- هر کس با قرآن باشد بی نیاز است و غصه ندارد ۱۶۰
- از راه های برون رفت از غصه، تنوع و سفر است ۱۶۱
- داروی آرام بخش فقدان عزیز ۱۶۵
- اجر گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» خصوصاً در فوت فرزند ۱۶۹
- دعا برای رفع غصه و اندوه ۱۷۲
- دعای حضرت یونس عليه السلام و نجات او از شکم ماهی ۱۷۸
- علم و دانش فضل خدا است ۱۸۵

- ۱۸۵ علم موجب بالا رفتن درجه و مقام است
- ۱۸۶ عالم با غیر عالم مساوی نیست
- ۱۸۸ علم به انسان لیاقت زمامداری و رهبری جامعه را می دهد
- ۱۸۸ علم! قدرت و توان را افزون می کند
- ۱۹۲ کتاب بخوانید تا غصه نخورید
- ۱۹۶ کسی را غصه دار نکنید، بلکه خوش خبر و شادکننده باشید
- ۱۹۹ خندان باشید و بخندانید
- ۲۰۲ با همه مردم با خوشرویی برخورد کنید
- ۲۰۳ چهره گشاده و لبهای خندان امیرالمؤمنین
- ۲۰۶ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با هدیه دشمنی را برطرف کرد
- ۲۰۸ شوخی و خنده مانعی ندارد
- ۲۰۹ شادکن تا خدا شادت کند
- ۲۱۱ چهره گشاده و لب خندان همه جا مفید است
- ۲۱۲ خنده بجا و معقول، نه بسیار و بی مورد
- ۲۱۴ خنده مسخره آمیز حرام است
- ۲۱۴ لبخند و تبسم، نه قهقهه
- ۲۱۷ خنده و خنداندن آری، توهین و هتک دیگران هرگز
- ۲۱۹ چهره در هم کشیدن مذموم و ناپسند است
- ۲۲۲ گناهکاران کم بخندند و بسیار بگریند
- ۲۲۴ راههای برون رفت از غصه

- ۲۳۱ غصه برای دنیا یا برای آخرت و آثار آن
- ۲۳۲ راه برون رفت از غصه نداشتن زن و زندگی
- ۲۳۴ راه برون رفت خانم از غصه نبود چادر نو
- ۲۳۵ راه برون رفت از غصه ازدواج نکردن
- ۲۳۷ راه برون رفت از غصه بیماری
- ۲۳۸ راه برون رفت از غصه به خاطر همسر بد
- ۲۴۰ ... راه برون رفت از غصه های دنیوی توجه به نعمتهای معنوی است
- ۲۴۱ نعمت دین و اعتقادات صحیح و استوار
- ۲۴۷ راه برون رفت از غصه به خاطر گمراهی گمراهان
- ۲۵۰ راه برون رفت از غصه اذیت و آزارها
- ۲۵۶ بدزبان را عفو کن و غصه مخور
- ۲۶۱ ستمگران محاکمه می شوند، غصه نخورید
- ۲۶۳ راه برون رفت از غصه به خاطر حرفهای باطل مردم
- ۲۶۹ ای مریم! به خاطر حرف مردم غصه مخور
- ۲۷۰ راه برون رفت از غصه ظلم و مظلومیت
- ۲۷۲ راه برون رفت از غصه جنگهای خانمان سوز
- ۲۷۴ راه برون رفت از غصه حوادث طبیعی، به خدا پناه بریم
- ۲۸۳ بدخلقی باعث غصه است
- ۲۸۴ طمع باعث غصه است

بخش دوم: غصه برای آخرت

- ۲۹۶ گریه‌ها و غصه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۰۳ حزن امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از ضرار
- ۳۰۷ نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرماندار بصره
- ۳۰۷ زمزمه‌های حضرت سیدالشهداء علیه السلام
- ۳۰۸ طرق برون رفت از غصه آخرت
- ۳۱۱ پشتوانه‌های نجات از غصه آخرت
- ۳۱۴ گریه و غصه به خاطر عدم قدرت بر انفاق
- ۳۱۵ راه کاستن از ترس آخرت
- ۳۱۷ داستانی آموزنده
- ۳۱۸ داستان فرزند گمنام هارون الرشید
- ۳۲۳ حزن معصومین علیهم السلام با عصمت منافات ندارد
- ۳۲۸ چه بسا غصه و سبب آن وسیله سعادت و عاقبت به خیری است
- ۳۳۱ فهرست مطالب

دعای ہمیشگی پیامبر اعظم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ
بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعْصِيَتِكَ ، وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا
تُبَلِّغُنَا بِهِ رِضْوَانَكَ ، وَمِنْ الْيَقِينِ مَا يَهُونُ
عَلَيْنَا بِهِ مُصِيبَاتُ الدُّنْيَا ، اللَّهُمَّ اَمْتِعْنَا
بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا ،
وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا ، وَاجْعَلْ ثَارَنَا عَلَى
مَنْ ظَلَمَنَا ، وَانصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا ، وَلَا
تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِي دِينِنَا ، وَلَا تَجْعَلِ
الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا ، وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا ، وَلَا
تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لَا يَرْحَمُنَا ، بِرَحْمَتِكَ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

(اقبال الأعمال ، اعمال نيمه شعبان)



انتشارات آيين دانش

قم - خیابان خاکفرج - کوچه ۷۵ - تلفن ۷۰ - ۳۶۶۱۶۱۲۶